بقلم

مولوی محمد علی لاهوری

افکار جاوید محمد ص

ترجمه

محمد ابراهیم آیتی بیرجندی



از انتشارات

کتابفروشی محمدی

طهران - خیابان شاه آباد

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه مترجم

درتابستان سال گذشته (۱۳۳٤) برای اولین بار یکی از کتابهای مذهبی را که بزبان انگلیسی تالیف شده بود بفارسی ترجمه کردم این کتاب درموضوع **افکار جاوید حضرت خاتم الانبیاء** صلی الله علیه و آله وسلم نوشته شده و دارای سبکی شیوا و ترتیبی منظم و بیانی محکم است مؤلف آن یکی از نویسندگان اسلامی مولوی محمدعلی لاهوری است که در تفسیر قرآن و ترجمه آن بانگلیسی و دیگر تالیفات مذهبی او ذوق سرشار و حسن قریحه اش کاملا هویدا است ودراین کتاب که زمینه کاملا مساعد ومقدسی دراختیار داشته است نیز شواهد ذوق وحسن استفاده نویسنده رامی توان مشاهده کرد. متأسفانه دراین تألیف باهمه نفاستی که دارد نقطه‌های ضعفی است که بر خواننده متوجه پوشیده نخواهد ماندو برای یك نفرمترجم هم جزرعایت کمال امانت وظیفه‌ای نیست . ترجمه کتابی بهیچوجه نمی‌تواند معرف تصدیق یاتکذیب مترجم راجع بمندرجات آن بوده باشد آنهم مترجمی که جزاظهار ارادت وعرض ادب درپیشگاه مقدس **خاتم الانبیاء** صلی الله علیه و آله وسلم نظری نداشته ودرمقام فتح باب مناظرات مذهبی نبوده است. خوانندگان این کتاب را باین دستورمقدس قرآن توجه میدهیم **فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئك الذين هديهم الله و**

اولئك‌هم اولوالالباب (۱۸ رمز) پس بندگان مرا نوید ده آنانکه سخن را بشنوند پس نیکوتر آنرا پیروی کنند ، آنها هستندکه از هدایت حق و سعادت خـردمندی بهره‌مند گشته‌اند . اکنون بـرای توجه دادن خواننده پاره‌ای از موارد را تذکر میدهیم .

۱ـ نویسنده سوره **هل‌اتی** رایکی شمرده است با اینکه بدلائل قطعی مدنی بودن آن محرزومسلم است .

۲ ـ نویسنده شش کتاب اهل سنت را شمرده وازکتابهای حدیث شیعه (کتب‌اربعه) اسمی نبرده است .

۳ـ مسئله خلود کفاردرعذاب ازضروریات‌دین‌وصریح قرآن‌است وقابل تردید نیست .

٤ ـ پاره‌ای ازتعبیرات نویسنده باعث اشتباه نشود وخوانند ههمه جا متوجه بـاشدکه تشریع احکام‌وتـأسیس قانون ازطرف خدا وتبلیغ آنها درعهده پیغمبراست .

ه ـ نویسنده طبقات میراث رابرطبق مذهب خودنوشته وبشیعه مربوط نیست .

٦ـ درفصل دولت نویسنده **شوری** را ملاك خلافت وحکومت و قیاس رایکی ازمبانی استنباط احکام دانسته وحال‌آنکه تعیین خلیفه کار خدا ومعرفی اوباپیغمبراست وقیاس راهم کسانی دراستنباط احکام دین دخیل دانسته‌اندکه ازبرکات اهل‌بیت وصراط مستقیم برکنار وبی بهره مانده‌اند .

۷ـ نویسنده میگوید پیغمبر بواسطه شدت مرض‌ناچار ابوبکررا برای پیشنمازی تعیین کرد درصورتیکه با تعیین امیرالمؤمنین‌علی بن ـ ابیطالب علیه‌السلام برای خلافت این سخن را ارزشی نیست .

۸ - بادلائل قطعی که دردست است نمی‌توان همه‌صحابه پیغمبر را در تمام گفتارهای آنها راست گودانست وامروز پاره‌ای از دانشمندان اهل‌سنت نیزاین سخن را ناشی ازتعصب میشمارند .

۹ - آیه تطهیر بشواهد قطعی مخصوص اهل‌بیت است وبارواج نبی ارتباط ندارد

۱۰- کارخلافت بآزادی وبی‌نظری انجام نگرفت، مگر گیرودار - هـای سقیفه وشکایتهای اهل‌بیت را فراموش کرده‌اید ؟

تذکراین نکته ضرورت دارد که مؤلف کتاب حاضر، به تبعیت از عنوان یکرشته کتابهائی که‌اخیراً دراوروپاوامریکا نشریافته، ازقبیل «افکار زندهٔ روسو» وسایرمتفکرین،نام‌این کتاب‌را «**افکارزندهٔ محمد**» گذاشته است، ومـا برای اینکه عنوان رساتر وحقیقی‌تری بآن داده باشیم ، آنرا بعنوان **افکارجاویدمحمد**(ص) ترجمه‌کرده‌ایم وناگفته‌پیدا است که‌مقام مقدس‌نبوت بالاترازمقام فکرومتفکراست، وازلحاظ اینکه مؤلف‌درنظر داشته است که افکارغربی‌ها رابابن‌عنوان جلب کند وما امانت درترجمه را رعایت کرده‌ایم ، ازمقام مقدس نبوت معذرت میخواهیم.

امیدوارم اگرروزی خدابخواهد وبنـای تجدید طبع باشدمطالب لازم ومفیدی مربوط بمتن کتاب درپاورقی اضافه شود .

تهران آذرماه ۱۳۳۵

محمد ابراهیم آیتی

بنام خدای بخشنده ومهربان

ستایش خدا راست که پروردگار جهانها (جهانیان) است

بخشنده و مهربان ؛ پادشاه روز حساب ؛

تو را میپرستیم و از تو یاری میخواهیم

ما را براه راست رهبری فرما

راه آنانکه ایشان را مورد نعمت قرار داده ای

نه آنمردمی که بر آنها خشم نمودی و نه گمراهان

« فاتحة الکتاب »

محمد سید الکونین و الثقلین و
الفریقین من عرب و عجم
فاق النبیین فی خلق و فی خلق
ولم یدانوه فی علم ولا کرم
فهو الذی تم معناه و صورته
ثم اصطفاه حبیبا باری النسم

(بوصیری)

***

دبیری که انگشت بر خط نهشت
وزو یافت لوح و قلم سرنوشت

(هادوی بیرجندی)

فهرست مندرجات



دیباچه

خلاصۀ ذیل از زندگانی حضرت محمد صلی الله علیه و آله ، اصلاحات اساسی که بوسیلۀ آن حضرت انجام گرفت وافکار بلندی که بمردم جهان داد تقریبا همگی برقرآن مقدس مبتنی واز آن مأخوذ است .

معروفترین نام پیغمبر **محمد** ومعنی آن ستوده ونام معروف دیگر **احمد** ومعنی آن ستوده تراست ،

قرآن نام کتاب مقدسی است که ازطرف خدا باو وحی شد ومعنی لغوی آن نیز مهم ومورد عنایت است یعنی چیزی که ازروی نوشته یا از حفظ خوانده شده یا باید خوانده شود . نام مذهبی که پیغمبر مبانی آنرا تعلیم فرمود اسلام است که معنی لغوی آن نیز (داخل شدن درصلح) مورد عنایت است . پیروان این دین **مسلم** نامیده میشوند (کسیکه صلح را پذیرفته است) این اصطلاحات : **محمدی و مسلك محمدی** هرگز در میان پیروان این مذهب متداول ومعمول نبوده است ،

قرآن مقدس بتدریج درمدت ۲۳ سال ازچهل سالگی تاوفات بر پیغمبر نازل گردید . قرآن به یکصد وچهارده فصل تقسیم شده وهر فصلی بنام **سوره** نامیده میشود سوره های بزرگتر دوباره ببخشهائی تقسیم شده و هر بخشی را یك رکوع نامیده اند . هر سوره دارای آیاتی است .

سوره‌ها در بزرگي وکوچکي برابر نیستند بزرگترین سوره ها

در حدود $\frac{۱}{۱۲}$ تمام قرآن را شامل است درصورتیکه کوچکترین سوره ها فقط مشتمل برسه آیه است .

بعضی سوره‌ها تمام و کامل نازل میشد اما نزول بیشتر سوره های بزرگ درفاصله چند سال بانجام میرسید بعضی از سوره های کوچکتر نیز بتدریج نازل میگردید. هرگاه سوره‌ای بتدریج نازل میشد خود پیغمبر جای آیه یا آیه های نازل شده را معین میکرد بنابراین ترتیب آیات در هر سوره ای بامر خودش بود و همین طور ترتیب سوره‌ها نیز باشاره آنحضرت انجام میگرفت.

هرقسمتی که نازل میگشت بزودی پس از نزول وحی بوسیلهٔ اصحاب آن حضرت نوشته شده ودرخاطرها سپرده میشد . مردانی ازصحابه در زمان حیات آنحضرت تمام قرآن را بهمان ترتیب و طبق دستور حفظ کرده بودند در صورتیکه نسخه های خطی قرآن پس از وفات پیغمبر بیدرنگ بامر ابوبکر نخستین خلیفه اش جمع آوری گردید بنا براین مسلمین درهرجا زندگی کنند قرآن آنها یکی است .

در حدود $\frac{۲}{۳}$ قرآن مقدس در مکه نازل شد جائیکه پیغمبر بعد ازبعثت ۱۳ سال عمرخودرا درآنجا گذرانْد و درحدود $\frac{۱}{۳}$ در مدینه نازل گشت شهری که دهسال آخر عمر آنحضرت درآنجا گذشت .

درترتیب فعلی سوره های قرآن سوره‌های مکی باسوره‌های مدنی درمیان هم قرار گرفته اند .

فهرست ذیل خواننده را تصوری تقریبی ازترتیب تاریخی نزول سوره های قرآن که اکنون برخلاف آن منظم شده است خواهد داد .

اولین دوره مکه ٦٠ سوره : ١-١٧، ٢١-٥٠، ٥٦-٦٧-
١٠٩، ١١١-١١٤

میانین دورهٔ مکه ١٧ سوره: ٢٩-٣٢، ٣٤-٣٩، ٤٠-٤٦
آخرین دوره مکه ١٥سوره: ٦، ٧، ١٠-١٦، ٢٢، ٢٣، ٢٥-٢٨
اولین دوره مدینه ٦ سوره : ٢، ٨، ٤٧، ٦١، ٦٢، ٦٤
میانین دوره مدینه ١٢ سوره: ٣-٥، ٢٤، ٣٣، ٤٨، ٥٧-٦٠
٦٣، ٦٥

آخرین دورهٔ مدینه ٤ سوره. ٩، ٤٩، ٦٦، ١١٠



قرآن مقدس مهمترین و مسلماً معتبر ترین منبع تعلیمات پیغمبر است. عمدهٔ مبانی تعلیمی آنحضرت در آن نهاده شده است. سنت(بمعنی لغوی راه یاقانون یاطریقهٔ عمل) که معنیروش بیغمبراست دومین منبع موثقی است برای آنچه آنحضرت تعلیم نموده است. **حدیث** ازنظر لغت بمعنی گفتارودر اصطلاح بمعنی روایت یانقل سنت است ودر نتیجه‌سنت و حدیث تقریبا مترادف وشامل کردارها وطریقه ها و گفتار های پیغمبر میشود.

اما حدیث اصطلاح وسیعتری است بطوریکهٔ علاوه بر روشهای پیغمبر نقل آثار تاریخی ونبوی را نیز شامل میشود. سنت وحدیث از همان آغازکار درموضوعات اسلامی بعنوان رهنما شناخته شد وضرورت وقدرت قانونی ولزوم نگاهداری آن در زندگی بیغمبرپایه‌گزاری شد. گواینکه بدون تردید کتابهای جامع حدیث قدری دیرتر دردست تالیف قرار گرفت.

جمع وتالیف حدیث پیش از رسیدن بمقام **مسند** و **جامع** از پنج مرحله گذشت ودومی علم الحدیث رابحد کمال رسانید ونه تنها عناوین مطالب وموضوعات آنرا منظم ساخت که این کار درمرحلهٔ مسند انجام نشده بودبلکه ازاین گذشته با نظر انتقادی در احادیث بحث کرد . شش مجموعه حدیث در نزد اهل سنت قابل اعتماد شناخته شده و شهرت عمومی دارند :

بخاری . مسلم . ابوداود . ترمذی . ابن ماجه . نسأی .

ازمیان اینها بخاری که از نقطهٔ نظر تاریخ نیز تقدم دارد ازهمه‌مهمتر و بدون تردید ازنظر اعتماد وحجیت مقام اول راحائز است . دراین کتاب بخاری بیش از صحاح دیگر بار ها مورد مراجعه بوده است . **کتاب مشکاة** که مجموعه‌ای است ازحدیث واز صحاح است و کتابهای دیگری مانند بیهقی ودارقطنی وامثال آنها جمع آوری شده‌وبانگلیسی ترجمه گشته بطور ندرت مورد مراجعه بوده است .

تمام اشاراتی که دراین کتاب بدون ذکر نام آمده است مراد **قرآن** مقدس است . رقم اول شماره سوره ورقم دوم شمارهٔ آیه رانشان میدهد. بقیهٔ اشارات باتعیین نام مشخص شده است دراشاره به کتب حدیث رقم اول شماره کتاب ورقم دوم شماره فصل را نشان میدهد .

شهر اسلامی   محمد علی

لاهور هندوستان

۳ر۱۲ر۱۹۴۲

فصل اول

خلاصه‌ای از زندگانی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

حضرت محمد درسال ۵۷۱ میلادی در ۱۲ ماه‌قمری ربیع‌الاول در میان شریفترین قبیله عرب یعنی قریش که در بلندترین مقام وشخصیت جا گرفته بودند متولد گردید. رسیدگی وتعهد شئون کعبهٔ معظمه‌مرکز روحانی تمام عربستان دردست قریش بود. درزمان تولد آنحضرت عربستان بطور عمیقی دربت‌پرستی وشرك بیسابقه ای غرق شده بود. خانهٔ کعبه خود ازبتها آکنده بود وعلاوه‌بر آن برای هرخانواده‌ای بتهای مخصوصی بود. سنگهای طبیعی، درختها وتلهای ریگ پرستش میشدند. علیرغم این بت‌پرستی پردامنه وریشه‌دار عربها بطوریکه بوسورث اسمیث‌اشاره میکند مردمانی مادی بودند.

خوردن وآشامیدن بطوریکه بازاومیگوید روحیهٔ عیاشی واخلاق عمومی مستفاداز غالب اشعاری است که از جاهلیت بمارسیده است. در میان آنان مخصوصاً ایمان بزندگی بعد ازمرگ وجود نداشت و برای هیچ عملی مسئولیتی قائل نبودند. عرب درهمه جا بدیوها عقیده داشت وناخوشیها بتاثیر ارواح شرارت‌آمیز نسبت داده‌میشد. نادانی درتمام طبقات پست وبلند بنسبت واحدی حکومت میکرد بطوریکه شریفترین مردان می‌توانست بنادانی‌خود افتخار نماید.

در آنجا هیچگونه قانون اخلاقی وجود نداشت وشرارت کاملا شایع بود . روابط جنسی نامنظم ومی‌توان گفت آزاد بود . اشعار و سرودهای وقیح درمجامع عمومی خوانده میشد .

برای زنای محصنه هیچگونه کیفری قائل نبودندبلکه از نظر اخلاقی هم جریمه‌ای نداشت .

بی‌عفتی را منافی با شرافت نمیدانستند و رهبران اجتماع را از نگاهداری فواحش مانعی نبود، زنان دارای پست‌ترین مقامی بمراتب بدتر از وضعی که درهندوستان درزیر مقررات مانو داشتند(۱) بودند و درست بزن چون یکی ازحیوانات نظرمیشد .

بجای اینکه زن‌را حقی درمیراث قائل شوند خود قسمتی ازمیراث شمرده میشد ووارث هرطور که میخواست بااورفتار میکرد حتی اگر روانمی دانست که‌اورا بزناشوئی راه دهد .

درعربستان تشکیلات دولتی نبود وقانونی درآن سرزمین وجود نداشت وفقط قدرتهای شخصی بااستبداد و بدون نظم حکومت‌میکرد .

عرب همه‌ازیك نژاد وتمام آنان بیك زبان سخن‌میگفتنداما هنوزپراکنده‌ترین مردمی بودند .

قبایل و خانواده ها ببهانه های مختصری با یکدیگر بجنگ می پرداختند .

درجهان اجتماعی قوی حق ضعیف راپامال می‌نمود و ضعیف هیچ وسیله‌ای برای تلافی وانتقام نداشت ، زنان بی‌شوهر ویتیمان بی پدر را پناهی وامیدی نبود وبردگان سخت درفشاربودند .

---

۱ ــ بوسورث اسمیت

محمد در میان چنین مردمی متولد شد و از همان زمان ولادت ازپدر یتیم بود وحتی مادرخود را درشش سالگی ازدست داد. درمیان شریفترین بطنی از قریش بوجود آمد ولی درعین حال مانند بقیهٔ مردم آن کشور خواندن ونوشتن را نیاموخته بود. چندگاهی بشبانی اشتغال داشت و این شغل حتی برای شریفترین مردی از عرب ناپسند و باعث خواری نبود ولی درجوانی مخصوصاً بتجارت مشغول گردید.

بهرجهت تنها اخلاق بلندوفضایل برجسته بود که او را از همان جوانی برتمام همشهریانش برتری داد.

قرآن مقدس که مطمئن ترین منبعی است برای آگاهی از زندگانی آن بزرگوار میگویدکه او دارای خلق عظیم و خارق عادت بود. (۲)

زندگی خودش برفضیلت واحتیاط مبتنی بود و برای رفاقت فقط مردانی را برمیگزید که بزرگی اخلاقی آنان مورد تصدیق همه بود. درستی و راستگوئی آن حضرت با صریحترین بیانی در قرآن اظهار شده است. (۳)

ازدشمنان پرعنادش خواسته شد تا اگر می‌توانند از نظر اخلاقی در زندگی چهل ساله‌اش که درمحیط آلودهٔ جاهلیت گذشته است بنقطهٔ ضعفی اشاره کنند. (٤)

درجوانی بودکه روی‌حساب اخلاق‌پاك وبی آلایش وعشق مفرط براستی وشرافت بدریافت‌لقب **الامین** یابعبارت دیگربا وفاازهمشهریان خود موفق گردید.

---

(۲) ٦٨ : ٤ (۳) ٣٣؟٦ (٤) ١٠-١٦

با زندگی درکشوری که بت‌پرستی مأخذ واساس زندگی آزادانهٔ جمعیت بود محمد ازهمان کودکی بت‌پرستی‌را دشمن داشت و قرآن نیز برای این مطلب منبع موثقی است که او هرگز در برابر بت خاضع نشد . (ه)

حتی سیرویلیام مویر بپاکی اخلاق و اطوار آنحضرت در جوانی شهادت می‌دهد: «تمام منابع موثق ماهمگی بالاتفاق رفتارآمیختهٔ بحیاء وتواضع واطوار پاك وبی‌آلایشی را که در مکه بسیار نادر الوجود بود بدورهٔ جوانی محمد نسبت میدهند». و درجای دیگر : « بافکری پاك وذوقی لطیف وسرشارکم گفتار وپراندیشه بیشتربتنهائی وباخود زندگی میکرد وبدون تردید اوقات فراغت‌راکه معمولا مردمان پست باشوخی های خارج ازادب وهرزگی می‌گذراندند با تفکر و اندیشه های عمیق بسرمی‌برد . اخلاق پاك و بردباری های با شرافت آن جوان با فضیلت مورد تحسین همشهریانش قرارگرفته وهمگی او را امین لقب دادند».

اگرچه درشهری زندگی میکرد که میگساری درآن عمومی‌بود ولی هرگز لبهای پاکش بقطره‌ای ازشراب آلوده نگشت حتی ابوبکر صمیمی‌ترین رفیق جوانی محمد هرگز میگساری نکرد . با اینکه قمار ازمبانی عیاشی اهل مکه بود هرگز محمد در مجالس قمار وسرگرمی شرکت نکرد .

درمیان مردمی زندگی میکردکه جنگ چون میگساری عادت آنها شده بود اما اوهیچیك را دوست نداشت ،

باردیگرموبرمیگوید:« گواینکه تاحدودبیست‌سالگی اوعلاقه‌ای

(ه) ۴:۱۰۹

بجنگ نشان نداده بود » ولی بناچار می‌بایست در جنگ معروفی که برعلیه مقدسات‌مذهبی‌درمیان دوقبیلهٔ قریش‌وهوازن که مدت چهارسال ادامه داشت‌شرکت نماید اما جزاینکه تیرهای‌رها شده ازطرف دشمن‌را برای‌عمویش جمع آوری میکرد اقدامی نکرد .

او بعشق مال بتجارت اقدام نکرد بلکه فقط ازراه رعایت عم‌خود ابوطالب که کمك باورا دوست میداشت . ازاینرو مویرمی گوید :«محمد هرگز طمع درمال دنیا نداشت وهم درمدت زندگی پرفعالیت خودبرای خاطر ثروت و جمع مـال کوشش نمیکرد . اگر امر بخودش واگذار میشد و عوامل ضروری درکار نبود شاید زندگی آرام و راحتش را بر رفت وآمد ونگرانی‌های سفر تجارت ترجیح میداد .

او بخودی خود فکر این گونه‌سفری را نکرده‌بود اماهنگامی که باوپیشنهاد شد روح بخشنده‌اس بدون تامل‌لزوم انجام‌حد اکثر ممکن‌را درمقام کمك بعمش ابوطالب احساس کرد و باکمال خوشروئی دعوت‌او را اجابت فرمود .

بالاتر ازهمهٔ اینها زندگینس ازهمان آغاز بافضائلی همراه بودکه درمیان‌عرب آنروزبسیار کمیاب‌بود ازقبیل یتیم‌نوازی- مهرورزی‌با بینوا- بیوه‌زن - نانوان - مردم‌بی‌نام وبردگان - بیش ازآنکه وسائل‌زندگیش روبراه شود یکنفر از افرادی بود که برای دفاع از مظلوم سوگند یـاد کرده وبمنظور حمایت از بیچارگان بیمان بسته بودند .

هنگامی که در۲۵ سالگی بازن دارائی بنام**خدیجه** ازدواج کرد بیش ازبیش با وسائلی که در دست‌داشت بـرای بناه دادن درماندگان مجهز شد . بردگان راآزادانه بمجلس خود راه میداد و باآنان معاملهٔ احرار مینمود . جنان درمقام دستگیری ازبیچارگان مشهور سدکه‌جون

قریش اورا برای کشتن ازابوطالب مطالبه می کردند شیخ بطحاء امتناع ورزید و او را در اشعار خـود بعنوان یکنفر حامی یتیمان و بیوه زنان ستایش نمود .

پیش ازاین، هنگامی که محمد بمقام‌نبوت مبعوث‌شد وازوظیفه‌ای چنان‌خطیروهدایت مردمی‌چنان گمراه دچارحیرت‌ونگرانی بودهمسرش خدیجه درمقام‌تسلیتش بر آمد و گفت‌هرگزخدا تورا وانخواهدگذاشت چه‌اینکه پیوسته‌بارزندگی مردم خسته‌را بشانهٔ‌خود برداشته ومستمندان راکمك نموده وبیچارگان را ازسختیها نجات بخشیده‌ای مهمانرا اکرام کرده ودرمقام صلهٔ رحم بوده‌ای (٦)

باتمام این‌وظائف برای بشریت که درخطرسقوط کامل بود سخت نگران میشد .

قرآن اینمعنی را مکرر یادآور شده است (٧)

سالهائی گذشت و بت‌پرستی‌عمیق‌عرب وراههای شرارت آمیز بقلب مقدس آنحضرت فشارهای سنگینی وارد میکرد و ساعتهائـی ازعمرخود را بتنهائی در مجاورت کوهها مىگذراند وبالاخره بغاریکه در کوه حراء بود برای حنددوری پناه برد . دراینجا بود که نور وحی باجلال وعظمت بر او تابش گرفت درآغازکار بسی‌نگران بود کـه آیا وظیفه ای چنین بزرگ ازعهدهٔ اوساخته‌است؟ اما بزودی این نگرانی‌جای خودرا بایمان ثابتی که بالاخره پیروزی‌با حقیقت‌است سپرد وآنحضرت باتصمیم‌قاطعی تردید ناپذیر که مخالفت‌تمام عرب خللی بدان راه نمیداد دست‌بکارانجام وظیفه شد

---

(٦) بخاری ۱۰۱ (٧) ۱۲۸:۹+٦:۱۸+۳:۲٦+۸۰۳۵

از همان آغاز دعوت او عمومی بود عرب وغیرعرب، بت‌پرست ویهود ومسیحی ومجوس همه‌را یکسان بحق رهبری کرد. دعوت او محدود بمحیط مکه نبود چه اینکه مکه مرکزی بود که هزارها مرد وزن همه سال از همه جای عربستان بدانجا ازدحام میکردند و بوسیلهٔ آنها پیام خدا و دعوت آنحضرت بتمام نقاط عربستان میرسید . خدیجه اول کسی بود که اورا بنبوت‌شناخت وبعداز او دیگران که‌یا ازرفقای صمیمی‌ویا ازخویشان نزدیك او بودند بدین اسلام در آمدند . همانطوری که مویر اشاره می کنند :

« ازدلائل بسیار محکم برصداقت ویاکی محمد آنست که‌نخستین یذیرندگان اسلام نه‌تنها مردانی صاحب فضیلت اخلاقی بودند بلکه از رفقای صمیمی ونزدیك وخویشان وافراد فامیل محمد وبزندگی‌خصوصی اوکاملا مطلع وآگاه بودند وهرگز نمبشد که اختلافی بین‌اظهارات و دعاوی او در میان مردم وکار های شخصی ومحرمانهٔ زندگی او مانند فریبندگان بی‌حقیقت موجود باسد وبراین عده مخفی بماند.»

الهامات نخستین او بیشتر متوجه قدرت و عظمت مبداء و دادرس حتمی‌الوقوع معاد بود .

قریش دراول باستهزاء برخاستند وباطرز اهانت آمیزی بااورفتار وحتی اورا دیوانه خواندند . علیرغم ابن‌حق‌کشی تدریجاً هواخواهایی گرد آنحضرت را گرفتند و در مدت جهار سال پیروان اسلام بچهل نفر رسیدند و آزار قریس هم روبشدت‌نهاد . درآغاز امر بردگان مسلمان شده‌را شکنجه میدادند .

بُلال‌حبشی درهنگامی که اورا درریگهای گرم ودر آفتاب‌سوزان نیمروز عربستان زجر میدادند دربرابر فشار آزار دهندگان گمراه **احد**

احدمیگفت اما حریق فشار و آزار دشمن که یکمرتبه شعله‌ورشده بود قابل‌جلوگیری نبود .

اشراف مسلمین‌برای تحمل‌رنج‌ومشقت همراه ضعفاء خودرا آماده کردند. پیغمبرشخصاً ازآزاردشمن بر کنار نبود مسلمین راهی باجتماع بایکدیگر ویا اقامه نماز جماعت نداشتند .

هنوز پیروانی بآنحضرت میگرویدند اما درمقابل برفشار دشمن افزوده میشد تاحدی که بعضی ازمسلمین با فجیعترین صورتی بشهادت میرسیدند .

دل مهربان پیغمبر ازرفتار وحشیانه دشمن بامردان وزنان بیگناه آب میشد . علیرغم این حقیقت قطعی که خودش تنها در اختیار دشمنان بغیظ آمده ای قرارخواهدگرفت ، بافراد محدود مسلمین وپیروان خود اجازه داد که خودرا به پناهگاهی برسانند . یازده نفر مرد وزن درسال پنجم‌ازبعثت مکه راترك گفته بسوی‌حبشه مهاجرت‌کردند . آنجا بوسیلهٔ نمایندگان‌دشمن که تسلیم وارجاع آنهاراازپادشاه حبشه خواستاربودند تعقیب شدند .

رهبر مسلمین مهاجر درمحضر نجاشی ونمایندگان دشمن مطالبی بشرح زیر ایرادکرد

پادشاها مامردمی نادان بودیم بت پرستی شعار مابـود بخوردن لاشه ومردار حیوانات معتاد وهرکار شرم‌آوری راانجام میدادیم حقوق خویشان خودرارعایت‌نکرده وباهمسایگان ببدی‌رفتارمیکردیم، درمیان مافوی بهزینهٔضعیف‌عیاشی میکرد، تابالاخره خدا برای‌اصلاح ماپیغمبری رامبعوث نمودکه بعلونسب ونیکوکاری ودرستی وپرهیزکاری درمیان‌ما

معروفست اومارا بخداپرستی دعوت نموده وازپرستش بتها وسنگها باز میدارد .

اومارا بگفتن حق الزام وباداء امانت و رعایت حال زیردستان و همسایگان توصیه میفرماید . مارا بدوری ازهر کار آلوده ای واجتناب از خونریزی موعظه مینماید . هر کار زشتی را از قبیل دروغ و اختلاس مال یتیم وخوردن زبا حرام نموده است . بنابراین ماهم نبوت اورا تصدیق و باو ایمان آورده وبرای اشاعهٔ امراو کوشیده‌ایم . ازاینرو قوم‌ما بنای‌ظلم وتعدی نهاده مارا درمعرض‌شکنجه قرارداده اند بفکر اینکه ماباید از ایمان‌خود صرف‌نظر کرده وبسوی بت‌پرستی‌سابق برگردیم . بهرصورت هنگامی که شکنجه و آزارآنها تمام مسلمین رافراگرفت بناچار در جستجوی پناهگاهی برآمده وبکشور شما روی آوردیم .»

نجاشی بطور عمیقی درتحت تاثیر اظهارات جعفر وآیات قرآنی قرارگرفته وازتسلیم آنها بدشمن امتناع ورزید . سال دیگر عدهٔ بیشتری از مسلمین بحبشه رفتند تاآنکه مجموع مهاجرین غیراز بچه‌ها بیکصد ویکنفر رسیدند .

قریش برای جلوگیری ازمهاجرت مسلمین حداعلای کوشش را بکاربرد اماآنهمه کوشش بیهوده ماند . بزودی قریش درمقابل پیغمبر و جمعیت بسیار اندکی که از مسلمین در مکه باقی مانده بودند و بخشم آمدند اما در مقابل شخصیت وتصمیم ابوطالب رئیس بنی‌هاشم (عشیره پیغمبر) عاجزآمده واورا برای تسلیم پیغمبر بدشمن آماده نیافتند وهم دراغوای‌پیغمبرازطریق پیشنهاد سلطنت وثروت ودختران زیبا باشکست روبرو شدند بالاخره درانجمنی گردآمده و بنی هاشم و مسلمین را در شعبی میان دوکوه محصور نمودند . جائی که مسلمانها در مدت سه‌سال

مشکلترین مضیقه‌های زندگی راتحمل نمودند وفقط درموسم حج چند روزی بآزادی رفت و آمد میکردند.

این‌سه‌سال برای مسلمین ازنظر سختی وفشار بی‌نظیر بود اما در همین‌سه‌سال اسلام به‌پیشرفتهای نهائی‌نائل‌شد. با رهائی ازمحاصرهٔشعب گو اینکه پیغمبر از همهٔ اطراف با نا امیدی مواجه میشد در عین حال کمافی‌السابق بپیروزی نهائی حق کاملا مطمئن وامیدوار بود.

اکنون که مکه برای شنیدن دعوت او بهیچوجه آماده نیست ناچار باید بجای دیگر برود.

آنحضرت بسوی طائف یکی از شهر های مهم عربستان رهسپار گردید.

اینجا هم مخالفت جمعیت رابا دعوت خود از مکه شدیدتر یافت وبیش‌از ده‌روز نتوانست در طائف توقف نماید و در موقع بازگشتن در نتیجهٔسنگ باران دشمن‌خون مقدسش جاری وحتی دشمن گستاخ اورا مجال استراحت نمیداد.

بالاخره بمکه‌برگشت اما افسرده تراز موقعی که بطائف میرفت گو اینکه گوش مردم‌برای شنیدن‌دعوت او آماده نیست ولی دلش بسوی خدائی که همیشه برای شنیدن نالهٔ مظلوم آماده است متوجه وامیدوار بود ودرموقع بـازگشتن ازطائف باخدای خود مناجات می کرد:

«ای خدای‌من‌ازناتوانی وبیچارگی خود وافتادن‌ازنظر مردم‌بسوی توشکایت میبرم تواز همه مهربانتری تومولای بیچارگانی مرابکه وامی گذاری، بدشمن نامهربانی که بامن به ترشروئی ودرشتی رفتار خواهد کرد، یابدوستی صمیمی که سرنوشت مرادرعهدهٔ اونهاده‌ای؟ بچیزی‌جز حفظ وعنایت توکمترین توجهی ندارم.

بروشنی روی تو پناه می‌برم . بنوری که آسمانها را روشن و همهٔ تاریکیهارا برطرف می کند و برتمام‌اموردنیا و آخرت آگاه است. مبـاد روزی که من‌مورد خشم توقرار گیرم یا تو ازمن راضی‌نباشی حول وقوه ای درتمام جهان نیست جز به‌ذات مقدست . »
اواحساس می کند که گوشی بدهکار سخنان او نیست درعین حال مانند همیشه ایمان ثابت او بخدای بزرگ وپیروزی نهائی حق کمترین‌تزلزلی را بخود راه‌نمیدهد .

درنظراوتمام هدف خداست وبس ومخالفت تمام جهان‌را ارزشی نیست . بااطمینان و آرامش شگفت انگیزی درراه سعادت همان مردی که خوشبختی خود را در آزار وشکنجه اویافته‌اند سختیها ومشکلات را تحمل مینمود. تمام این‌رنجها بگفته خود اودرراه تحصیل رضای‌خدا ناچیز است .

چه ایمان ثابتی بخدای بزرگ، چه‌رضا وتفویضی باراده ومشیت او وچه اطمینان قلب و آرامش روحی (که درزندگی اوجلوه گربود)

سه‌سال دیگر درمکه بامشکلات و حوادث فراوانی برگزار شد ضمنا اسلام درمدینه نفوذعمیقی کرده و بزودی توسعه یـافت . دراواخر سال سیزدهم ازبعثت ۷۵ مرد بادونفر زن مسلمان از اهل مدینه بـرای انجام زیارت کعبه بمکه آمده و در محضر آنحضرت سوگند وفاداری یاد کرده وصریحاً اظهار نمودندکه هرگاه بمدینه هجرت نماید اورا چون فرزندان وزنان‌خود ازدشمن نگهداری‌خواهندکرد. سپس هجرت‌بمدینه آغازشد .

پیغمبر برآن‌شد که‌خود تنها درمیان دشمنانی که خشمشان روز بروز فزونی میگرفت چندی بماند وضمناً رهائی اصحاب‌خود و رسیدن

آنهارا بمدینه بداند. این‌عمل عشق وعلاقهٔ عجیب ونگرانی آنحضرت‌را برای اصحابش نشان میدهد . او بسلامتی آنـان بیش از سلامتی خود علاقمند بود .

در فاصلهٔ دوماه درحدود ۱۵۰ نفر مسلمان هجرت نمودند و او خود بادونفر ازصمیمی‌ترین دوستانش باقی‌ماند. اکنون نوبت آن رسید که دشمن آخرین ضربت خودرا وارد کند از کوششهای انفرادی کـه تا کنون برای کشتن اوانجام‌شده‌بود نتیجه‌ای‌نبردند واگر آخرین‌ضربت ناگهانی‌بمحمد واردنشود بسا اوهم بمدینه رفته ودرآنجا قدرتی‌مافوق قدرت‌دشمن‌تحصیل‌کند،انجمنی بزرگ ازتمام‌قبائل‌عرب فراهم وبالاخره تصمیم نهائی گرفته‌شدکه ازهرقبیله جوانی انتخاب شده و همهٔ آنان یك مرتبه ودریك‌فرصت بآن‌حضرت حمله برده واورا بکشند . دراینصورت شخص معین وطایفهٔ مخصوصی مسئول خون او شناخته نخواهد شد.

خانهٔ پیغمبربا آنجوانان خونخوار بزودی در اول شب محاصره گردید اما بیغمبر در تاریکی سب بایکنفر ازاصحاب خود از میان آن گروه بی‌آنکه‌آنان متوجه شوند ببرون رفت. راه خودرا ازمیان‌کوچه های‌مکه بطرف کوههای ناهموارخارج قرارداد وبالاخره جای مناسبی درغار **ثور** یافت .

صبح فردا قریش نقشهٔ خودرا عقیم یافته وبجستجوی تمام اطراف پرداختند دستهٔ ازدشمن بنزدیك غار رسیدند . ابوبکر ازمیان شکافی آنهارا دید وبمناك شد بیغمبر گفت اندوه بخود راه مده و بیم مدار که خدا باماست

عوامل ناامیدی ازهرجهت فراهم بود امابرشدت ایمان آنحضرت

بخدا میافزود وقدرت غیبی با کمال اطمینان درتمام دورهٔ زندگی هرگاه مورد تعرض دشمن قرارمیگرفت نگهبان او بود . بعدازسه روز خودو رفیق راهش عازم مدینه گردیدند .

نه‌تنها شخص پیغمبر مشکلات وامتحانات سیزده ساله مکه را با صبر وتصمیم تحمل نمود بلکه صحابهٔ او نیز باتصمیم قاطعی آزار دشمن را برخود هموار کردند . زندگی جدیدی که پیغمبر آنانرا بدان نهضت داد «سرویلیام مویر» را بستایش ذیل وادار کرد :

«مسلمین شکنجه های دشمن را باروحی شکیبا و بردبار تحمل نمودند . صدنفر مرد وزن بجای اینکه ازایمان گرانبهای خود بگذرند ازخانهٔ خود آواره گشته ودر جستجوی پناهگاهی، تااین طوفان انقلاب و آشفتگی فرونشیند بکشور حبشه جلای وطن شدند بار دیگر افراد بیشتری باشخص پیغمبر ازشهر محبوب ومورد علاقهٔ خود و کعبهٔ مقدس آن که درنظر آنان مقدس‌ترین نقطهٔ روی‌زمین بود هجرت نموده و به مدینه سرازیرشدند آنجا هم همان کامیابی شگفت‌انگیز درمدت دویا سه سال مردم مدینه‌را باروح برادری آمادهٔ دفاع وحمایت ازپیغمبر واصحابش کرده بود مدتها عرب مدینه دعوت مردم یهود را میشنید اما کمتر اثری نداشت تاروزیکه آواز محرك و شورانگیز روحانی و عمیق پیغمبرعرب را شنید ویکمرتبه ازخواب عمیق انحطاط پریده وبسوی زندگی نوینی رهبری شدند .

پیغمبر در ۱۲ ربیع الاول مطابق ۲۸ ژوئن ٦۲۲ میلادی بمدینه وارد گردید نخستین اقدام آنحضرت در مدینه ساختن مسجد بود که به (**مسجدالنبی**) معروفست . دراینجا نمازاسلامی برای نخستین بار در محیط آزادی روزی پنج مرتبه خوانده میشد سپس درمقام بستن پیمان

برادری مسلمین بر آمد.

مسلمین مهاجر تمام زندگی خودرا درمکه بجاگذاشته اندبرای تحصیل پناهگاهی برای آنان درمیان هریك ازمهاجرین بایکنفر از اهل مدینه که انصار (یاوران) خوانده شدند عقد اخوت بسته شد.

سومین تصمیم مهمی که توجه خاتم انبیاء را بخود جلب کرد آن بود که درمیان قبائل مختلف ساکن مدینه روابط دوستانه‌ای بـرقرار و تأسیس نماید در میان آنان سه‌طایفه ازیهود بودند وباآنها پیمانی مفید بسته شد شرایط عمدهٔ این پیمان بشرح زیر است :

۱ ـ مسلمین ویهود مانند یك ملت زندگی خواهندکرد.

۲ ـ هریك ازآندو درمذهب خود آزاد خواهندبود.

۳ ـ در موقع بیش آمد جنگ هریك ازآندو دیگری را هرگاه متجاوز شناخته نشود برعلیه دشمن کمك خواهد نمود.

٤ـ هرگاه مدینه‌مورد حمله‌وتاخت‌وتازدشمن قرار گیردهردوباهم درحفظ آن نشریك مساعی خواهند کرد.

٥ ـ صلح بادشمن بامشورت هردو انجام‌خواهد گرفت.

٦ـ مدینه‌حون مرکزمقدسی ازهردو ناحیه‌مورد احترام ورعایت وهرنوع خونریزی درآن حرام خواهد بود.

۷ ـ در موقع بروز اختلاف و نزاع آخرین داور برای مراجعات شخص پیغمبر شناخته خواهدشد. این‌قرارداد بـایهود نشان میدهد کـه پیغمبر ازحملهٔ قریس که سخت‌بخشم آمده و درتمام کوششهای خودبرای کشتن آنحضرت توفیقی نیافته‌اند کاملا آسوده خاطر نبود.

مادیده‌ایم که درموقع هجرت مسلمین‌بحبشه، قریش بانمام‌قدرت وباهمه وسائل کوششها نمود تا مسلمین را ازحبشه اخراج کنند. چنین

مردمی کجا می‌توانند پیشرفت اسلام و آسودگی مسلمین را در نزدیک شهر خود درشهر مهمی که فقط ۲۷۰ میل ازمکه دور ودر طریق تجارت شام واقع شده است تحمل نمایند. **محمد** قبلا بوسیلهٔ وحی خبر یافته بود که برای نجات اسلام از نابودی باید بجنك اقدام نماید، خبر یافته بود که شمشیر دشمن درمقابل او کشیده خواهدشد واو باید برای نجات جمعیت اندك مسلمان از نابودی درمقابل قدرت دشمنی که برای ریشه کندن اسلام و نابود کردن مسلمین درتمام خاك عربستان تصمیم گرفته است بجنك برخیزد .

محمد ص طبیعتاً بجنك مایل نبودو در تمام مدت ۵۵ سال عمر خود بعنوان جنك شمشیر بدست نگرفته بودو این خود درکشوری بودکه در نتیجه جنگهای مستمر که با تلفات طرفین همراه بود جنك عادت و کار رسمی جمعیت شده بود دین اسلام (در لغت صلح یاتسلیم وتفویض) که که پیغمبر رهبر آن بود دین صلح وسازش بود که تمام فشار آن روی دو موضوع خداپرستی وخدمت بعالم بشریت وارد شده بود و از آن حضرت فقط تبلیغ دین وتعلیم پیامهای آسمانی را خواسته‌اند و هیچگونه تحمیل و اجباری در کار نبود:

حق از ناحیه پروردگار تواست بس هر کس بخواهد ایمان بیاورد وهر کس بخواهد بگذار تاکافر شود[1]

ما راه را بانسان نشان داده‌ایم باشدکه شکر نماید و باشد که کفران نعمت کند[2]

بلکه ازاین هم صریحتر این مطلب درقرآن بیان شده‌است

درراه دین هیچگونه تحمیل و اجباری درکار نیست[3]

۱– ۱۸: ۲۹ ۲– ۷٦: ۳ ۳– ۲: ۲۵٦

اماجنگ از طرف دشمن او آغاز شدواز جنگ دفاعی ناچاربود اوکه‌موظف بود مردمان رنجدیده در فشار واقع شده‌ای را که دومرتبه زندگی خود را رها کرده و بمنطقه های دوری مهاجرت کرده‌اند تا از فشار دشمن بی‌عاطفه‌ای بر کنار باشند حمایت ونگهداری نماید.

بمجاهدین اسلامی که دشمن در مقابل آنان بجنك برخاسته‌اند رخصت جنك داده‌شد چه‌اینکه آنان مردمانی ستمکشیده‌اند و خدابر یاری آنها قادر است[۱]

بچه گناهی ازکشورشان اخراج شده‌اند؟ بچه‌جرمی جنك باآنها آغاز شده است؟ گناه آنها چه بوده است؟

کسانی که بدون جهت واکتساب جرمی از خانه‌های خوداخراج شده‌اند جزاین که گفته‌اند. پروردگار ما خداست[۲]

خدا پرستی و خدا را پروردگار خود شناختن و در پیشگاه او سجده کردن در آن سرزمین گناه بود کیفر این گناه این بود که باید مردان خداپرست نابود ومعابدو مساجدآن‌ها ویران شود.

بنا براین مسلمین موظف شدند که تمام معابد یهود و نصاری یا مسلمین را از حملهٔ دشمن حفاظت کنند.

و اگر نبود دفع خدا بعضی مردم را بوسیلهٔ بعضی صومعه‌هاو کلیساها وکنیسه‌ها ومساجدکه درآن‌ها نام‌خدا ببزرگی برده میشدهمه ویران شده بود[۳]

درتعقیب این سه موضوع امردیگری بآن‌حضرت وحی شددریکی ازوحی‌هاکه اخیراً رسید باوخاطرنشان شدکه نباید بهیچوجه بجنك و

۱ــ ۲۲: ۳۹ ۲ــ ۲۲ ۴۰ ۳ــ ۲۲ ۴۰

تعرضی متوسل شود وفقط در راه حمایت دین ودفاع از ضعفاء می‌تواند دست بشمشیر ببرد:

ودرراه خدا بامردمی بجنك برخیزیدکه باشمابجنك برخاسته‌اند وازحد تجاوز نکنید چه اینکه خدا مردان متجاوز رادوست ندارد[۱]

در تعلیمات دینی‌هیچ سخن از تحمیل اسلام بر کسی نیست بلکه دشمن همیشه میکوشید تامسلمین‌را بافشار ازاسلام منحرف‌نماید:

وپیوسته‌کافران با شما می‌جنگند تاهنگامی که اگر بتوانند شما را از دینتان منحرف گردانند[۲]

دین رابطه‌ای میان خدا و بندگانش بود و هیچ کس را آن نبود که بنده‌ای را بپذیرفتن دین خاصی اجبار نماید وپیعمبر تنها برای‌هدف مقدس آزادی بجنك برمیخاست:

وبادشمنان بجنگید تاآن که فتنه‌ای‌وفسادی باقی نماند وتمام‌دین برای‌خدا باشد. اما اگر آنان از فتنه‌انگیزی بازگشتند شمارا دشمنی‌جز دربرابر ستمکاران شایسته نیست[۳]

بهمان میزانی که پیغمبر مأموربود هرگاه‌دشمن فتنه‌انگیزی اورا ترك نماید اونیز از جنك بگذرد در صورتی که دشمن صلح راپیشنهاد نمایدباز مأمور بود درخواست دشمن‌را پذیرفته وجنك‌رابیدرنك‌تعطیل نماید‌گو این‌که بسا دشمن از این صلح موقت برای تجدیدحمله فرصتی اتخاذ نماید:

واگر آنان بسوی صلح وسازش نائل شدند تونیز آماده صلح‌باش و تنها برخدا اعتماد کن خدا شنوا ودانا است واگر آنان بخواهند تانرا

---

۱ ۲ ۱۹۰ ۲ـ۲ : ۲۱۷ ۳ـ۲ : ۱۹۳

بفریبند مطمئن باش که خداتو راکافی است[۱]

درچنین شرایط واوضاعی بود که پیغمبر برای جنك رخصت‌یافت. اوتا این تاریخ حتی یکنفر نظامی برای جنك تربیت نکرده‌بود او ابداً لشگر وقشونی نداشت.اوفقط جمعیت اندکی داشت که ورزیدگی آنان تنهادر نماز وعبادت حق بود وحتی اجباراً برای جنك آماده نبودند ولی اکنون جنك‌ولوبه تنهائی وظیفهٔ پیغمبر است:

توخود درراه خدا بکارزار برخیز که مسئول نیستی جزخودت را ومؤمنان‌راترغیب‌وتحریك‌نما، باشد که خدای‌بزرك آسیب‌دشمنان کافر را از شما باز دارد قدرت خدا بیشتر و عذاب او سخت تر است ـ (متخلفین‌را)[۲]

دسته‌هائی ازقریش غارت‌کاروانها ومسافران راپیشهٔ خودساخته وتاحوالی‌مدینه دامنهٔ چپاول آن‌ها میکشید. این‌وضع ایجاب می‌نمود که مدینه واطراف آن از طرف بیغمبر مورد مراقبت قرارگیرد. دسته‌هائی بمنظوربازدیدهای مقدماتی بوسیلهٔ آن‌حضرت‌اعزام‌تاجست وخیزدشمن‌را تحت‌نظرقرار داده وضمناً باقبایل‌مختلف تماس گرفته آنان رابحفظ‌پیمان یارعایت ببطرفی توجه دهند.

گروهی ازمسلمین بهمین منظور بادستورهای صریحی اعزام شده بودند تادراطراف جنبش‌های‌دشمن اطلاعاتی‌کسب نمایند تصادفاً بکشتن یکنفر از قریش بنام عمر بن الحضرمی مبادرت‌ورزیدند.

عادت عرب‌مخصوصاً درچنین‌سوانحی مطالبهٔ‌دیه بوداماقریش‌برای تحریك جمعیت علیه اسلام بهانه‌ای می‌جست وکشته شدن ابن‌حضرمی

۱ ـ ۸ ۶۱-۶۲ ۲ ـ ۴ ۸۴

بهانه‌را فراهم کرد. بهانهٔ دیگری بنام نگهداری از کاروان تجارت قریش که‌ازشام‌میرسیدفراهم گشت. باتوجه‌باینکه هنوز مسلمین چندان‌قدرتی نیافته‌اند قریش تصور می‌کرد هزار نفر مرد برای نابود کردن آنـان کفایت است وبالشگری‌بهمین شماره درسال دوم هجرت‌از ماه‌رمضان که ماه‌روزهٔ مسلمین بود بسوی مدینه حمله بردند. هنگامی که خبر جنبش قریش بمدینه رسید پیغمبر باشتاب بتهیهٔ لوازم جنك پرداخت امـا فقط بجمع آوری ۳۱۳ نفرتوفیق یافت.دو لشگر در بدر که ازمدینه سه‌روزو ازمکه ۱۰ روزفاصله داشت‌تلاقی نمودند. ازیك‌طرف هزار سرباز کهنه کارجنگجو که عادت زندگی وحرفهٔ روزانهٔ آنها جنك بودوبا هرسلاحی که درآنروز معمول بود مسلح شده‌اند قرارگرفتند. اما درطرف دیگر فقط ۳۱۳ نفرمردان بی‌سلاح باجوانان ناآزموده وپیران فرسوده مهیای جهاد گشته‌اند . پیغمبر بناتوانی و کمی مسلمین نگریست و با نگرانی فوق‌العاده‌ای شب‌را بنماز واستغاثه وعرض نیاز بخدای بزرك در خیمه کوچاك خود بسر برد:

«ای خدا. اگر امروز این جمعیت اندك مسلمان بهلاکت رسیدند دیگرروی زمین کسی نخواهد بود که تورا پرستش یادعوت تورا باهل جهان برساند.ای خدای زنده وپاینده‌ای که همه موجودات باوپاینده‌اند ازمهر وعنایتت فریادرسی می‌خواهم» .

جریان‌جنك برخلاف انتظار نتیجه‌داد وتقریبا همه‌رهبران‌قریشی وفرماندهان جنگی‌دشمن‌دراین‌جنك کشته‌شدند.صفهای نظامی وتجهیزات دشمن‌با دیدن کشته‌های فرماندهان بزرك نظم خودرا ازدست داده ورو بگریزنهادند. مسلمین ۷۰ نفراز قریش راکشته ودر همین حدود ازآنها

اسیر گرفتند اما از مسلمین فقط ۱۴ نفر شهید ومجروح شدند.

قریش دربدر باشکست ننك آوری مواجه شد که کینه جوئی را در آنها تحریك وفکر انتقام را در آنها زنده کرد ودرنتیجه سه‌هزار نفر نظامی لایق با دلاورانی چون خالد در شوال سال بعد (سوم از هجرت) بسوی مدینه سرازیر شدند. مسلمین بفراهم کردن بیش از هفتصد نفر مرد مجاهد توفیق نیافتند واز مدینه بیرون آمده در پای کوه احد که فقط سه میل از مدینه فاصله داشت با دشمن برخورد نمودند. مسلمین باناامیدی دست بکار شده ولی هفت نفر از علمداران دشمن یکی پس از دیگری ازپای در آمدند اغتشاش عجیبی دست بگریبان قریش شد ولشکر دشمن روبفرار نهاده مسلمین بتعقیب آنان پرداختند. اما درچنین فرصتی خالد متوجه شد که تیراندازان مسلمین شکاف کوه را بی‌احتیاط رها کرده و بمنظور شرکت درجمع غنیمت حساس‌ترین نقطه‌ای را خالی گذاشته‌اند و بادویست نفر از سربازان خود ازپشت سرمسلمین حمله‌ور شد. فراریان قریش بادیدن این وضع امید بخش بمیدان جنك بازگشتند ویك عده مسلمان متفرق بی‌نظم درتعقیب دشمن از هر دو سو درفشار واقع شدند. وضع بحدی خطرناك بود که تمام افراد مسلمین در خطر نابودی قرار گرفتند پیغمبر که بادلیری خطر را در آغوش می‌گرفت وخود هدف حملات دشمن واقع شده بود اصحاب خود را با آواز بلندی بسوی جنك وثبات قدم دعوت مینمود: «بسوی من ای بندگان خدا من فرستادهٔ خدایم.» واین خود علامت رو براهی بود که تمام حملات دشمن را بیك نقطه توجه می‌داد. مسلمین بااطمینان بحیات پیغمبر وشنیدن آواز آن حضرت صفوف دشمن را شکافته وبا قدرت نوینی در پیرامون آن حضرت گرد آمدند اما

در این کوشش مشکلات سخت وفراوانی را تحمل نمودند ومصعب بن عمیر که شبیه پیغمبر بود دراین میان بشهادت رسید. خبرشهادت پیغمبر چون شعلهٔ آتشی منتشر شد اما درعین حال مسلمین دل خود رانباختند. یکی از مسلمین در این موقع فریاد زد: «بهمان منظوری که محمدمی جنگید ما نیز باید بجنگیم» در این موقع بودکه شخص پیغمبرزخم‌های گرانی برداشت وروی زمین افتاد اما محل آن حضرت بوسیلهٔ مسلمین و فدائیان آن بزرگوار هم برای خاطر مجاهدین وهم بمنظور حفظ شخص پیغمبر کاملا حفاظت می‌شد در اینجا مسلمین با جمع آوری افرادپراکنده در زمین مرتفع بالای کوه ونگهداری مواضع خطر برای دومین بارقدرت خودرا بدشمن نشان دادند.قریش ازصحنه جنك بر کنار شده وراه‌مکه را در پیش گرفت. هنگامی که یکی از مسلمین دعای رسول خدا رابرای هلاکت دشمنانش خواستارشد دست‌ها را بدعا برداشت و گفت:«خدایا قوم‌مرا ببخش چه اینکه اینان مردمی نادانند»

با اینکه در این‌جنك مشکلات زیادی‌برای مسلمین ایجاد گردید در عین حال قریش متوجه شدکه این کوشش هم بیهوده ماند وهدفش را تامین نکرد. بنا براین بعد ازمراجعت از احد قریش درمقام تحریك یهود وقبائل بدوی برعلیه مسلمین بر آمد یهود واعراب و قریش همگی برای حملهٔ شدیدی باسلام هم آهنك گشتند . در سال پنجم از هجرت لشکری در حدود ده‌هزار نفر جمع آوری شد. مسلمین که قادر بر تلاقی چنین دشمن خطرناکی در صحنهٔ گشادهٔ نبودند استحکامات خود رادر داخل مدینه با حفرخندق در مواضع حساس‌برای دفاع ازدشمن‌تکمیل نمودند. پیغمبرشخصا مانند یکنفرکارگر عادی در حفر خندق شرکت

می‌نمود. مجاهدین اسلامی درزیر گرد وغبار ودر خطر نابودی ازدشمن که در دلها جاگرفته بود باکمال اطمینان قلب وخوشدلی همگی سرود می‌خواندند:

خدایااگر مهربانی تونبود مابراه‌راست هدایت نمی‌شدیم.

وهم توفیق‌انجام صدقات وخیرات‌را نداشتیم.

ونیزراهی‌بنماز خواندن مارا نبود.

عافیت و آسایش رابرما بریزو قدمهای مارادرجنگ‌ثابت بدار.

چه این‌که آنها برعلیه ما تحریك شده‌اند و آرزو دارند ما راباـ فشار از دین بگردانند لیکن ما برنمی‌گردیم. برنمی‌گردیم.

بالاخره لشگر سهمگین دشمن بمدینه رسید این ساعت برای مسلمین بسی حیرت‌انگیز بودقرآن مقدس غصه وحیرت این‌وقت رااین طور شرح می‌دهد:

«هنگامی‌که دشمن ازنشیب وفراز برشما حمله‌ور شد وهنگامی که‌چشم‌ها خیره وتیره گشت ودلها بگلوگاه رسید وبرخی ازشمابگمان های گوناگون دربارهٔ خداگرفتار آمدیددرآن‌جا مؤمنان موردآزمایش قرارگرفته وسخت تکان خوردند[۱]»

درمیان این‌همه منظره‌های‌بیمناك وحشت‌انگیز باز دلهای‌مسلمین ازایمان بخدا پر بود.

وچون مؤمنان منافقین را دیدند گفتند این همان است که خدا و فرستاده‌اش بما وعده داده‌اند وخدا ورسولش راست گفته‌اند واین‌هجوم دشمن جز برایمان وتسلیم آنها نفزود[۲]

---

۱ — ۳۳ ۱۰ ۲ — ۳۳ ۲۲

مسلمین در مدت یك ماه محاصره با کمال استقامت ایستادگی کردند. تیرباران وسنگباران دشمن درتمام مدت باوضع وحشت زائی بر مسلمین می‌ریخت اما برای دشمن شکست خط دفاعی مسلمین میسر نبود وحملات دشمن باوضع موفقیت آمیزی دفع میشد. لشگردشمن ازمحاصره مدینه خسته شده وتدریجاً بکمی خوار وبار و تدارکات گرفتار میشد بالاخره عوامل طبیعی نیزدرمجرای کمك بمسلمین مدافع شجاع براه افتاد و در شبی از شبهای حصار طوفان شدیدی که خیمه‌های دشمن را ازجای می‌کندبرآنها حمله برد. بی‌نظمی واغتشاش درمیان احزاب دشمن دست بکار شده ودر نتیجه شبانه رو بگریز نهادند وموجبات خوشوقتی وسپاس مسلمین فراهم شد.

دیگر قریش برای همیشه امیدکوبدن مسلمین را ازدست داد. درحدود یکسال بعد پیغمبر باجمعیتی درحدود هزاروچهارصد نفر(علیرغم جنگهای خونین پیشرفت‌اسلام ادامه‌داشت) سفرمکه رابرای‌انجام‌مختصر زیارتی تصمیم گرفت اما قریش رابرای مقاومت مسلحانه‌ای ومنع‌مسلمین ازورود بمکه آماده یافت گو این که دراین‌سفر ساده هیچ‌نظری جزانجام یك امر مذهبی‌درکار نبود. ناچارآن حضرت درنه میلی مکه درمکانی که **حدیبیه** نام داشت توقف نمود و نمایندگانی برای پیدا کردن راه صلح آمیزی اعزام شدند اما مورد بدرفتاری قریش قرار گرفته وبالاخره مرد بلند مقامی **عثمان** که برای ورود در مذاکرات نمایندگی داشت از طرف قریش توقیف گردید، وضع بحرانی وخطرناك بود. نمایندهٔ سیاسی مسلمین‌زندانی شده وپیش‌بینی اعدام او برسر زبانها افتاده بود. مسلمین جز باشمشیر غلاف شده‌ای که در مسافرتهای کشوری جون‌عربستان‌لازم

وضروری بود مسلح نبودند امابا همین وضع تصمیم پایداری در آنهاقوی وقطعی بود. پیغمبر از آنها مجددا بیعت گرفت وتمامی آنان برپایداری تا آخرین نفرواستقامت دردفاع ازپیغمبر که دشمن تصمیم کشتن اوراداشت بیعت نمودندواین بیعت درتاریخ اسلام بنام **بیعة الرضوان** (بیعتی که‌خدا را خشنودکرد) معروف است.

این تصمیم قریش را بخود آورد و بالاخره پیمان متارکـه جنك برای مدت ده سال باشرایط ذیل میان دو طرف منعقدگردید:

۱ـ مسلمین باید اکنون بدون زیارت کعبه بازگشته و این عمل مذهبی را درسال آینده انجام‌دهند.

۲ـ اگر کسی از اهل مکه بمدینه رفت مسلمین باید او را باهل مکه باز دهند ولی اگر از مسلمین کسی بمکه رود قریش را مانعی از پذیرفتن‌او والزامی درتسلیم اوبه‌مسلمین نخواهد بود.

۳ـ قبایل مختلف عرب در پیوستن بهر یك از دوطرف(مسلمین و قریش)که خواسته‌اند آزاد خواهندبود.

اکنون بآسانی‌می‌توان‌دید که‌پیغمبر چه‌ارزشی‌برای صلح‌قائل‌بود. او برای خود حق پناه دادن بمسلمین رنج کشیدهٔ مهاجر قائل نشد ودر عین‌حال پیروان خود رادر رفتن بمکه و پیوستن بکفار وپناه جستن از آنها آزادگذاشت قدرت روحانی وجاذبهٔ‌معنوی اسلام بحدی قوی‌بود که نه‌تنها یکنفر مسلمان بسوی قریش و کفار مکه متمایل نگشت ودرپناه آنان نرفت بلکه دسته‌هائی از مردم مکه‌که اسلام را درآغوش کشیده‌و بحکم قرار داد حدیبیه دروازه‌های مدینه را بروی خود بسته دیدنددر مکانی بنام عیص که نه پیرو مقررات اسلامی و نه تابع حکومت قریش

بود جاگرفتند اسلام علیرغم شمشیر دشمن روز بروز گسترده میشد.

بعد ازبازگشت ازحدیبیه پیغمبر مقدماتی برای فرستادن پیام بتمام جهان ومسیحیان ومجوسانی که درکشورهای مجاور عربستان زندگی می کردندفراهم نمود. نامه‌هائی بپادشاهان کشورهای‌مجاورامپراطورروم- خسرودوم ایران- پادشاه مصر- سلطان حبشه- ورهبران عرب نوشت و آنان را به‌دین اسلام دعوت نمود. نامه امپراطور روم به‌مضمون ذیل نگارش یافته بود.

« **بنام‌خدای بخشنده مهربان** ازمحمدبنده وفرستادهٔ‌خدا برای هرقل‌امپراطور روم- سلام برکسی باد که رهنمائی‌رهبران‌را پیروی کند. سپس من تورا بسوی اسلام دعوت مینمایم، دین‌اسلام را بپذیر وآسوده باش تا خدا تو را دو اجر دهد واگر ازقبول اسلام امتناع ورزیدی گناه پیروانت نیزبرتو خواهدبود. ای‌اهل کتاب بپیشنهاد منصفانه‌ای رادرمیان ماوخودروآورشوید که جزخدا احدی‌را پرستش نکنیم وچیزی‌راشریك اوندانیم وبعضی ازما بعضی دیگررا جز خدا بآقائی ومولویت‌نگیرند و اگر ازاین سخن‌رو گردان‌شدند پس‌بگو گواه باشید که مامسلمانیم »

ازجملهٔ پادشاهانی که بآن‌ها نامه نوشته شد نجاشی دین اسلام راپذیرفت پادشاه مصرهدایا وتحفه‌هائی تقدیم‌داشت. امپراطور روم‌خود درتحت تأثیراسلام قرارگرفت، لیکن افراد مؤثرکشور وسران سپاه او مخالف بودند. خسرو پرویز نامهٔ پیغمبر را پاره کرد ودستور داد که پادشاه یمن اورا دستگیر سازد. هنگامی که سربازان پادشاه یمن‌برای اجرای فرمان خسرو بمدینه رسیدند پیغمبر بآنان فرمودکه خسروخود بدرود زندگی گفت ودیگر پادشاه ایران‌نیست سربازان بااین خبربه‌یمن

برگشته ومعلوم شدکه واقعاً خسرودوم بدست پسرش در همان شبی که پیغمبر گفت کشته شده این واقعه دل فرماندار یمن‌را بانداختن یوغ‌ایران رهبری کرد .

صلح حدیبیه در مدت دوسال بقدرت خود باقی بود تاروزی که قریش حلیف خود قبیلهٔ بنوبکر را در حمله بردن بقبیلهٔ خزاعه کمك نمود وپیغمبر از اینرو پیامی بقریش فرستادکه‌یا خونبهای کشتگان‌خزاعه بپردازند یاهم خود رااز قبیلهٔ بنوبکر جداکنند وگرنه بناچار لغوپیمان حدیبیه راتن دردهند . قریش بهیچکدام از دو پیشنهاد اولی راضی نشد ودرنتیجه صلح حدیبیه لغو وبلااثر گردید ، پیغمبربنابراین فرمان بمکه را در اواخر سال هشتم هجرت صادر نمود. در دوسالی که عهد حدیبیه بقدرت خود باقی بود افرادزیادی باسلام گرویدند بطوری‌که درفتح‌مکه ده‌هزار نفر مرد در زیرپرچم پیغمبر انجام وظیفه‌کردند مکه را آنقدرت نبود که خود را در برابر چنین حملهٔ خطرناکی مسلح وآمادهٔ کارزار کند. در مرالظهران ابوسفیان‌عفو پیغمبررا خواستار شد .گو اینکه او سردستهٔ مخالفین ومتخلفین بود واز هیچ اقدامی برای نابودکردن‌اسلام فروگذار نکرده در عین حال بوسیلهٔ پیغمبر آزاد وبخشیده شد.

تقریباًفتح مکه‌بدون‌خونریزی انجام گرفت. قریش‌رایارای مقاومت دربرابر مجاهدین اسلامی‌نبود وپیغمبر عفوعمومی را اعلام نمود. سلامت جان ومال کسانی را که در خانهٔ ابوسفیان داخل شوند یا در خانهٔ خود رابه‌بندند یادرمسجدالحرام وپناه کعبه درآیندتعهد نمود، پذیرفتن‌اسلام شرط امان وسلامت جان ومال شمرده نشد. فرمان اکیدی بمجاهدین اسلام صادر شدکه باید پیشرفت آن‌ها بدون خونریزی انجام گیرد. فقط

چندنفری بواسطهٔ عکرمة بن ابی‌جهل که درمقابل خالد که دراین تاریخ مسلمان بود مقاومت می‌کرد زخمی ویا کشته شدند. بدین‌صورت مکه فتح شد ونخستین اقدام پیغمبر درمکه خالی کردن کعبه از بت‌های‌قریش بود سپس باجمعیت گنهکارقریش که بزرگترین‌شرارتهارا نسبت‌بمسلمین انجام داده‌بودند سخن گفت، آنان که در گذشته مسلمین رازجرداده‌اند اکنون در حضور آن حضرت مانند مردمان مقصر سربزیر ایستاده‌اند. مردمی که سالها مسلمین را درشکنجه‌داشته‌اند جمعی از آنان راکشته وبالاخره آنان را ازمکه‌اخراج کرده‌اند وحتی مسلمین رادر مدینه‌محل هجرتشان نیز آسوده‌نگذاشته‌اند بلکه‌سه‌مرتبه‌بانیروهای‌عظیمی‌باطمینان کمی عده مسلمین برآنها تاخته‌اند، اکنون همان مردمند که در برابر مهر محمد(ص) قرار گرفته‌اند و در ضمن سخنان خود از آنها پرسش نمود: «چه‌رفتاری رااکنون ازمن انتظار می‌برید.»

آنها محمد امین‌را از دیر زمانی می‌شناختند. آنها بادل مهربانی که او در سینه داشت سابقه داشتند. جواب همگانی آنها بدون تردید این‌بود. «خود برادری جوانمرد وپسر برادری‌جوانمردی» رفتار محمدبا آن‌ها حتی از حدودانتظار خود آنها گذشت. درآنروز پیغمبر بآنهاهمان سخنی راگفت که یوسف ببرادران گنهکارش «امروز سرزنش بر شما نیست»[1]

مردم‌مکه هنوز کافر بودند اما بزرگواری روح باشخصیتی را که حتی در مقام سرزنش آنان بگناهان گذشته برنیامد وآنها را حتی بدون گرفتن بیعت ومیثاقی برای‌آینده مرخص نموداظهار واعتراف میکردند

۱ـ ۱۲: ۹۲

اینجا دلیل روشنی‌است برای دستور اخلاقی قابل ستایش؛ (دشمن خود را دوست بدار) در این موقع نه‌تنها مکه بلکه دل‌های سرسخت‌ترین دشمنان اسلام فتح‌شد و آنان باچشم خود بیهودگی وعقیم ماندن‌رنجهای احزاب ولشکرهائی راکه بوسیلهٔ‌کشوری علیه اسلام دست‌بکارشده‌بود درمقابل قدرت حقیقی ایمان‌که ازلبهای مردی جلوه کرد که یك‌تنه در میان آن‌همه دشمن قیام‌نمود مشاهده کردند.

تنها عدالت ونیکوکاری در این قضیه بقدری‌روشن ومؤثر بود که مردان وزنانی بطیب خاطرو آغوش باز اسلام را پذیرفتند وحتی یك‌مثال هم برای اجبار کسی بایمان نمی‌توان یافت. باآن‌ها که هنوز هواخواه رسوم کهنهٔ بت‌پرستی بودند همان رفتار دوستانه‌ای می شد که با افراد اسلامی، تاجائی که‌دشمن‌خورده‌گیر هم باین حقیقت اخلاقی معترف‌است.

گو اینکه شهر مکه با خوشحالی حکومت پیغمبررا پذیرفت در عین حال هنوز همهٔ مردم آن دین اسلام را نپذیرفته و نبوت آنحضرت را باور نداشتند. شاید او خود در نظر داشت که همان روش مدینه را تعقیب نموده ومردم را آزادگذارد تاندریجاً بدون هیچ اجباری اسلام‌را استقبال کنند [1]

سقوط مکه همهٔ عربستان را بتسلیم درمقابل اسلام هدایت کرد. درحقیقت قریس اصل ونقطهٔ مرکزی تمام تشکیلات دشمن بود. باستثناء فقط جنگ‌حنین که باهوازن بلافاصله بعداز فتح‌مکه‌انجام گرفت، جنگ های رسمی درمیان مسلمین و کفار درتمام عربستان بپایان رسید وحتی در غزوهٔ حنین کفار مکه بنفع مسلمین در جنگ شرکت‌نمودند. خطر

---

۱ -- سر ویلیام مویر

داخلی بکلی مرتفع شد: اما دولت مسیحی درشمال بادیدهٔ رشک بقدرت اسلام می‌نگریست و گزارشهای جدی‌از تدارکات وتسلیحات روم برای حملهٔ بعربستان را نمیشد نادیده گرفت. لذا لشگری درحدود سی‌هزار نفر بفرماندهی شخص پیغمبر درسال‌نهم ازهجرت به‌رزشمالی متوجه شد لیکن هنگامی که آن‌حضرت بتبوك‌رسید دریافت که صرف‌لشگرکشی تأثیر عمیقی ازجلوگیری دشمن کرده‌است وآنجا دیگردشمنی دربرابر مسلمین‌نیست در نتیجه بی‌آنکه بروم حمله برد یاآنان رابجنك دعوت نماید بمدینه برگشت. درحقیقت پیغمبر همیشه دستور قرآن‌را رعایت نموده و تنها بامردمی بجنگ برمیخواست که درمقابل مسلمین شمشیر کشیده وبجنگ‌برخواسته‌اند

بعداز مراجعت‌ازتبوك بظاهرصلح درتمام جزیرةالعرب برقرارشد اما قلمرواسلامی مورد هجوم دسته‌هائی از غارتگران قبایلی که بادولت اسلام‌پیمان‌بسته‌اند ولی آنرا کاملا رعایت‌نمی‌کنند قرار میگرفت.

«آنان که باآنها پیمان بسته‌اید سپس‌پیمان خودرا بارها شکسته وتعهد خودرا رعایت نمی‌کنند[1]»

این‌غارتگران سلامتی‌جان ومال‌مردم را تهدید میکردند ازاینرو آخرسال نهم‌هجری پیغمبر علی‌را فرستاد تا درمکه درموسم حج برائت وآزادی خدا و رسول‌را از چنین پیمان‌های نقض‌شده‌ای صریحا اعلان کند. این اعلان در ضمن آیـاتی است که در اول سوره برائة واقع شده است :

«برائتی‌است ازطرف خداورسول‌ازعهد وپیمان بت‌برستانی که‌شما

۱– ۸: ۵٦

مسلمین با آنان پیمان بسته‌اید»[۱]

مقصود همان بت‌پرستانی هستند که درسورهٔ قبل از آنها سخن بمیان آمده‌است و پیش از این بدان اشاره‌شد. «آنان که با آنها پیمان بسته‌اید و سپس بارها پیمان شکنی کرده‌اند» این مطلب باصراحت بیشتری درچند آیه بعد بیان‌شده واستثنائی بنفع بت‌پرستانی که پیمان‌شکنی نداشته‌اند اظهار گشته است :

«مگر آن بت‌پرستانی که شما با آنان پیمانی منعقد کرده‌اید وسپس درحفظ آن هیچ کوتاهی نکرده واحدی راعلیه شمادستیاری ننموده‌اند پس تا آخر مدت عهدو پیمان آنهارا نگاهدارید چه‌اینکه‌خدادوستدار آن مردمی‌است که‌تعهدات خودرا بخوبی انجام دهند[۲]».

وبار دیگر «چگونه خداورسولش مسئول رعایت عهد بت‌پرستان خواهندبود مگر مشرکانی که در نزد مسجدالحرام با آنها عهدبسته‌اید پس مادامیکه آنها باشما وفادارباشند شمانیز برعهد خود مستقیم‌باشید چه‌اینکه خدا مردمی رادوست دارد که‌ازپیمان‌شکنی بپرهیزند چگونه می‌شود وحال آنکه اگر آنها برشما غالب آیند در بارهٔ شما هیچگونه رابطهٔ خویشی یاپیمانی رارعایت نخواهندنمود شمارا باسخنان‌فریبنده‌ای که‌دلها با آن همراه‌نیست خشنود میکنند و بیشتر آنهاازراه‌صواب بر کنارند روابط خویشی وعهدو پیمان‌را دربارهٔ هیچ‌مؤمنی رعایت نکنند و آنان مردمی تجاوز کارند[۳]

بت‌پرستان باتفاق درپاسخ علی چنین گفتند: « ای‌علی این پیام را بسرعت (یعنی پیغمبر) برسان که ما پیمانهارا پشت‌سر انداخته‌ایم و

---

۱ — ۹: ۱ ۲ — ۹: ٤ ۳ — ۹: ۷—۱۰

دیگر درمیان ماواو عهدی جز نیزه وشمشیر برقرار نیست.» نتیجهٔ این نظر جدی پیغمبر آن شد که قبایلی تسلیم شدند ویك وضع صلح آمیزی در سرتاسر جزیرةالعرب حکمفرما گردید . این بیزاری دربرابر پیمان‌شکنان گاهی باشتباه بمعنی لغوو ابطال شرایطی که در آغاز جنگها مقرر شده است. «بامردمی بجنگ برخیزید که باشما بجنگ برخاسته‌اند واز حد تجاوز نکنید» تفسیر میشود .

بااینکه مانند یك امر مسلم شرط مقرر تاباآخر موثروموردعمل وسرمشق کار بود برگشتن پیغمبر ازتبوك بدون اینکه بقلمروروم یاقبایل دیگر حمله کند دلیل روشنی براین مدعاست وحتی بعداز اعلان برائت مسلمین موظف بودند که فقط بامشرکانی جنگ کنند که جنگ ازطرف آنها آغاز شده است

«جرا با مردمی که سوگندهای خود را سکسته و باخراج رسول تصمیم گرفته وباشما بجنگ برخاسته‌اند نمی‌جنگید؟»[۱]

وافرادی که درسال نهم ازهجرت بمنظور فراگرفتن تعلیمات اسلامی نزد پیغمبر شرفیاب میشدند اکنون بیشمار شدند مردمی که از کناره‌های دوردست عربستان آمده واسلام راباکمال آزادی وطیب خاطر در آغوش کشیدند بزودی صلح وآرامش برقرار گشت، اسلام باسرعت عجیبی انتشار یافت وسال نهم ازهجرت پذیرفتن تمام عربستان وبعضی از قبایل مسیحی اسلام را شهادت میدهد. تنها نه آن بود که بت پرستی درسرتاسر جزیرةالعرب بتوحید خالصی برگشت بلکه دامنهٔ اصلاحات اساسی همه [illegible] را فراگرفت. بکلی مجرای زندگی تمام عرب تغییر [illegible] وموهوم

---

۱ — ۱۳:۹

پرستی جای خودرا بدانش پردامنه‌ای وافکار عاقلانه‌ای درتمام‌جنبه‌های زندگی واگذاشت.

در پایان سال‌نهم هجری پیغمبر برای زیارت‌کعبه تصمیم گرفت و چون دراین‌تاریخ تمام‌عربستان اسلام‌را پذیرفته‌بود درتمام جمعیت یك‌صدوبیست وچهارهزار نفرزوار خانهٔ‌خدا که ازهمهٔ اطراف عربستان در مکه گردآمده‌اندیکنفرهم بت‌پرست نبود. همان‌نقطه وسرزمینی که در مدت بیست‌سال ازپذیرفتن پیغمبر امتناع‌ورزید ویکنفر درآنجا تصمیم شنیدن‌دعوت اورانداشت اکنون‌خود منظره‌ای شگفت‌انگیز ازفداکاری نسبت بآن‌جناب‌بود. پیغمبر بتمام کرانه‌های‌جمعیت چشم خودرا دورداد وجمعیت‌های فداکار صمیمی‌که او را بعنوان قائد سیاسی ورهبرمذهبی شناخته‌اند در نظرش نمودارگشت تجلی مخصوصی ازقدرت حق، اوو جمعیت‌را فراگرفته‌بود.

این‌جا در روزنهم ذی‌الحجه بود روزی که تمام حجاج در موقف عرفات حضوردارندکه بآنحضرت آیه‌ای وحی‌شد وشادمانی‌شورانگیزی درآنهمه جمعیت‌اسلامی ایجادکرد.

«امروزدین‌شما راکامل ونعمت خودرابرشما تمام‌نموده‌ودین‌اسلام رابرای سما سندیدم»[۱]

آشکارا پیغمبردریافت که معنی‌پیام تکمیل دین‌بانجام‌رسیدن‌عمر اواست. این‌جا بیانات‌ذیل رادر مقابل جمعیت ایراد وازبالای‌کوه‌عرفات بوسیلهٔ جمعیتی که از نقاط مختلف درآنجاگرد آمده‌اند تمام مـردم عربستان‌را موعظه‌کرد.

---

۱ - ۳۰۵

«ای‌مردم سخنان‌مرا باتوجه بشنوید چه‌اینکه می‌دانم بعداز این توفیق دیدار شمارا دراینجا پیدانکنم. بشمامیگویم که باید جانها ومالها واعراض یکدیگررا مانند این‌روز حرام دراین‌ماه حرام‌دراین شهرحرام محترم و مقدس بشمارید. کسانیکه اکنون حاضرند باید سخنان مرا بدیگران که غائبند برسانند. شماعنقریب باخدا ملاقات خواهید کرد و او بحساب تمام کارهای شماخواهدرسید...

ای‌مردم امروز شیطان از آنکه باردیگر در زمین شما حکومت کندناامید شد امادر خشنودی اوهمین بس که اورا واودر امورناچیزی که‌در نظرشما مهم نیست اطاعت‌کنید بنابراین باید پیوسته دردین خود ازشیطان برحذر باشید

ای مردم شما را برزنان شما حقوقی و آنها را نیز درعهدهٔ شما حقوقی است . . .

زنان در دست شما امانتهای خدا هستند ازاینرو با آنها در کمال مهربانی رفتار نمائید...

بابردگان خود نیز مهربان‌باشید و از آنچه می‌خورید ومی‌پوشید بآنها خورانیده وبر آنها بپوشانید

ای مردم بشنوید امروز چه‌می گویم و گفته‌ام رادردل جای دهید. شماباید بدانیدکه هرمسلمانی بامسلمان دیگربرادر است. شما همه‌باهم برادرید. برای احدی گرفتن مال دیگری جز برضا وطیب خاطر او روا نیست. عدالت را در همه جا وبا همه کس رعایت کنید وبر کسی ستم روا ندارید.»

سپس پیغمبر باصدای بلند فریاد کرد:

«ای خدا من پیام تورا بمردم رساندم»

آواز جمعیت در گفتن این کلمات در تمام آن بیابان طنین انداز شد:

آری چنین است (پیام خدارا رساندی)

این سفر بحجة‌الوداع معروف است . اندکی بعد پیغمبر بمدینه برگشت ورنجور شد. اول تصمیم داشت که حتی درحال مرض خود برای نماز امامت کند اما اندکی بعد بواسطهٔ شدت مرض ناچار ابوبکر را برای پیشنمازی تعیین نمود. تقریباً بعداز دوازده‌روز رنجوری در دوازدهم ماه ربیع‌الاول روز دوشنبه سال یازدهم هجری درسن ٦۳ سالگی رحلت نموده باین کلمات سخنان مقدسش انجام پذیرفت :

مبارك سفری بسوی خدا

برجسته‌ترین مشخص زندگانی پیغمبر موفقیت و کامیابی شگفت انگیزی است که بدست آورد. اصلاح اساسی ریشه داری که در فاصلهٔ کوتاه کمتر ازیکربع قرن انجام گرفت درحقیقت درتمام تاریخ بشریت بیسابقه بود، جزاو کجا یکنفر مصلح یك‌تنه‌ای را که‌عموم یك ملت‌ساکن چنان کشور پهناوری رادر تمام شئون زندگی تغییر دهد می‌توان یافت. هیچ مصلحی‌درحقیقت ملت‌خود را درچنین پستی‌عمیقی نیافت که‌پیغمبر اسلام عرب‌را. وهیچ رهبری مردم ازهرجهت ساقطی را ازنظر مادی و معنوی وروحانی بآن مقام ارجمندی نرسانید که آنحضرت عـرب را. چنان بت‌پرستی در آنها ریشه‌دار بود ، بحدی قیود موهوم‌پرستی باقدرت عجیبی بر آنان حکومت‌میکرد که کوشش‌های یهودیان‌ومسیحیان‌صدها سال یکی بعدازدیگری درمقام تبلیغ واصلاح آن مردم باآین که‌بقدرت های امپراطوری‌های بزرگ مستظهربود نتوانست کمترین تغییری دروضع

آنها ایجاد نماید کوششهای بومی عربستان از ناحیهٔ پیروان ملت ابراهیم حتی بیشتر بی‌اثر ماند. این اقدامها عرب‌را مانند گذشته‌اش ملتی جاهل باصول مذهبی واخلاقی باقی گذاشته بود ولی بیست وسه سال کار پیغمبر کاملا آنها را عوض کرد. پرستش بت‌ها وهرموجود آسمانی وزمینی جز خدا اکنون مایهٔ رسوائی بشریت شناخته میشد. درتمام عربستان نشانی از بتها باقی نبود. تمام مردم برای دریافتن عظمت واقعی مقام انسانیت آماده گشتند وسجده کردن در مقابل چیزهائی که انسان برای حکومت بر آنها خلق شده ودر برابر قدرتهائی که تسخیر واستخدام آنهارا از بشر خواسته‌اند از آثار وعلائم نادانی شناخته‌شد، موهوم‌پرستی جای‌خود را بمذهب معقول توحید سپرد عرب نه‌تنها از شرارتهای ریشه‌دار ورذایل اخلاقی تطهیرشد بلکه باشوق مشتعلی برای بهترین وشریفترین کوششی در مقابل خدمتگزاری آنهم نه‌تنها بملت وبکشور بلکه بناموس مقدستر وهدف عالی‌تری یعنی بشریت الهام گرفت. رسوم کهنه‌ای که مستلزم بی عدالتی نسبت بمردم ناتوان ورنجبر بودهمگی سحرآسا بدور افکنده شد وحقیقت وقوانین عقلائی جای آنها راگرفت. میگساری که از دیر زمانی عرب بدان معتاد شده‌بود بطوری از میان رفت که گیلاسها وخم هائیکه برای آشامیدن و نگهداری شراب بکار برده میشد دیگر وجود نداشت. قماررا اصلا کسی نمی‌شناخت وجای هرزگی وبی‌عفتی را پاک دامنی و فضیلت گرفت

عرب که نادانی‌را مایهٔ افتخار خود میدانست اکنون پس از هر ملتی بفضلیت و علم عشق میورزید وبرای سیراب کردن خود بهر چشمهٔ دانشی که دسترسی داشت نزدیک میشد وازهمه مهمتر در عربستانی که

عناصر مختلف آن پیوسته درجنگ ونزاع بودند وتمام آنکشور درمعرض نابودی ودر واقع بطوریکه قرآن مختصراً بیان‌میکند:

«درکران پرتگاه آتشینی[1]» جای داشت وازهمان عناصر ناموزون وفتنه‌انگیز پیغمبر ملت زنده‌ونیرومند ازهرجهت متحدی راتشکیل‌داد، ملتی که دربرابر حملهٔ آنان امپراطوری‌های بزرگ جهان چنان بزانودر آمدند که گوئی در مقابل قدرت ایمان بازیچه‌هائی بیش نبودند. احدی جزمحمد توفیق نیافت که حیات جدید پردامنه‌ای راکه تمام رشته‌های فعالیت اجتماع راتحت تأثیرقرار دهد دربشر بدمد ودامنهٔ اصلاحات او فرد وخانواده ـ جمعیت وملت وکشوری‌را بگیرد ومردم رابسوی‌سعادت مادی ومعنوی وعقلی وروحانی جنبش‌دهد. یکی از نویسندگان بیگانه درکلمات ذیل گواه این‌حقیقت‌است:

«اوضاع عربستان پیش‌ازمحمد صلی الله علیه وآله وسلم برای‌اصلاحات مذهبی‌همان مقدار نامساعد بود که‌برای‌وحدت‌ملی ویا اصلاحات سیاسی اساس‌ایمان عرب‌بت‌برستی ریشه‌داری بود که قرنها باکمال قدرت بدون اینکه‌ضعفی درآن احساس شود دربرابر مسیحیت مصر وسوریه باقی‌وبرقرار بود[2]»

در دورهٔ جوانی محمد صلی الله علیه وآله وسلم سیمای جزیرة العرب محافظه‌کاری سختی را نشان مبداد که شاید نا امیدی از اصلاحات بیش از هر زمانی قوی‌بود.[3]

گاهی بمنظور تعلیل حوادثی که از عامل بظاهر نامساعدی‌بظهور مبرسد عللی تصورشده ومبداء آن حوادث شناخته میشود.

محمد صلی الله علیه وآله وسلم قیام کردوبی‌درنگ‌تمام عرب‌را بمعارف‌روحانی‌جدیدی

---

۱ ـ ۳ ۱۰۲ ۲ ـ سرویلیام مویر ۳ ـ مدرك سابق

برانگیخت و بسا درمقام تعلیل این حوادث گفته شود که عرب با عواملی تهییج وتحریک‌شده بود و برای تعییر وضع وپذیرفتن تحول آمادگی‌داشت امامراجعه‌بگذشته وتاریخ قبل‌از اسلام این فرض‌وتصور را جداً تکذیب مینماید [1] از دیرزمانی مکه و تمام جزیرةالعرب در بیحالی و بیروحی فرورفته بود .

تأثیرات ناچیز وزودگذریهودیت ومسیحیت وحتی تحقیقات‌فلسفی روی مغز عرب انجام شده‌بود ولی‌چون موجهائی که در کناره های‌سطح دریاچهٔ آرامی که عمق آن هنوزکاملا بدون حرکت باقی باشد پیداشود تمام‌مردم درموهوم پرستی ووحشیت و شرارت .... غرق‌شده بودند .

مذهب آنان بت‌پرستی ثابت وعقیدهٔ آنها ترس موهوم از چیزهای نادیده بود ...

سیزده‌سال پیش‌ازهجرت مکه درؤضع‌پستی دست اززندگی‌شسته بود اما این۱۳ سال چه تحولی ببارآورد .. مدتی مدید دعوت دینی‌یهود بگوش‌اهل مدینه میرسیداما تأثیری‌نداشت تاروزی‌که فشارهای روحانی مهییج، پیغمبرعرب‌را شنیده وازخواب غفلت ناگهان‌بسوی زندگی‌جدید واقعی پریدن گرفت [2]

ما بجرئت می توانیم بگوئیم که هیچ تاریخی نمی تواند بحوادث مؤثر و شگفت انگیز وآثار زنده‌ای افتخار کند مانند حوادثی که در زندگانی مسلمین صدراول‌اسلام‌بآن برمیخوریم، چه اینکه شخص‌پیغمبر رامورد نظر قراردهیم یا جانشینان وبرجسته‌ترین شخصیتهای اسلامی‌را، یا آنکه‌بشرح وتحلیل اطوارکشورهائی که بوسیلهٔ‌اسلام فتح‌شدبپردازیم

---

۱ ـ مدرك سابق ۲ ـ سرویلیام مویر

و یامردانگی وتقوی وعواطفی را ملاك نظر قرار دهیم که بطور مساوی درمیان عموم افسران وسربازان اسلامی متداول بود [۱]

مردمی پراکنده‌تر ازعرب رانمی‌شدیافت تاروزیکه ناگهان نهضت خارق‌عادت اسلام درآنان پدیدآمد مردی قیام کرد که باشخصیت خود ودعوی‌مقام نبوت واقعاً قدم غیرممکنی برداشت یعنی بجای آنهمه دسته‌بندی‌ها وجنگهای داخلی عرب را به وحدت وصمیمیت رهبری کرد. [۲]

هیچ ملتی بسرعت بسوی تمدن رهبری نشد شگفت انگیزتر از هدایت عرب بتمدن اسلامی [۳]

نتیجه وخلاصه آنکه وضع اجتماعی و مذهبی عرب بدانجا رسید که باید گفته ولتر را بکار برد ..، نوبت عرب رسید . زمانیکه زمینه برای کاملترین و ناگهان‌ترین وفوق‌العاده‌ترین تحولی که درزمین‌روی‌ملتی انجام شده است فراهم شده بود. [٤]

ازتمام شخصیتهای مذهبی جهان‌محمد کامیابترین آنها بود [٥]

مردی که درمدت بیست‌سال ملتی رابسوی عالیترین مراتب‌فضیلت وکمال رسانید وبتنهائی بدون هیچ کمکی‌شرارت ورذائل را ازکشوری که کوششهای مبلغین باحرارت ملت مقتدری را بناامیدی منتهی ساخته بود بدور ریخت .

شخصی که باقدرت وشخصیت خود زندگانی جمعیت بسیاری از بشررا ازآلودگیها تصفیه کردآیا ممکن‌است خود دربند گناه باشد ؟

یك‌مرد بی‌فضیلت کجا میشود پیوسته مردم‌را بسوی تقوی‌رهبری

---

۱ ـ زندگانی‌محمد اثر کات بولین ویلیرز ۲ ـ درون وبرون‌اثر مسبوت
۳ ـ تحقیقات جدید اثر هرسفلد ٤ ـ بوسورث اسمیث ٥ ـ دائرة ـ المعارف بریتانیا چاپ ۱۳ هسر قرآن .

کند و کجا ممکنست دیگران را بادست آلودهٔ خود گرفته و آنان را از بند گناه رهائی بخشد و عواطف تقوی و فضیلت را بافسران و سربازان خود الهام نماید

آیا ممکن است مردی که خود گرفتار تاریکی است دیگران را بسوی روشنی ببرد؟

در عین حال پیغمبر اسلام بزرگترین منجی عالم بشریت بحکم اینکه درمدتی از زندگانی خود بیش از یکزن در خانه داشت گناهکار شمرده میشود.

دردنیای‌جدید عقیده‌راجع به‌تعدد ازواج‌هرچه‌باشد دراین‌حقیقت کمترین شبهه‌ای نیست که در زندگانی بزرگترین شخصیتهای مذهبی جهان که باتفاق آراء دارای زندگی روحانی محض بوده‌اند بتعددازواج بر میخوریم.

ابراهیم که‌تاامروزمورداحترام بیش‌ازنصف‌جهان است‌زنان‌متعددی داشت. در زندگی‌یعقوب وموسی وداود ازبنی اسرائیل نیز تعدد ازواج قطعی است وهمچنین بعضی از دانشمندان معروف مورد احترام هندی واین مطلب نیزمسلم‌است‌که این‌مردان بزرگ را درتعدد ازواج اغراض شهوانی نبوده است.

خلوص ازاغراض مادی‌ازهرجهت نقطهٔ برجستهٔ زندگی آنهااست وصرف این‌حقیقت‌برای جوابدادن بکوششهائی‌که بمنظورکاستن ازمقام وشخصیت آنان انجام میشودکافی‌است آیا منظورشان ازتعدد ازواج چه بود؟ ازنظر مبهم بودن وپیچیدگی‌تاریخ زندگانی آنان جواب این‌سئوال برای مامشگل است ولی این‌مسئله را درزندگانی پیغمبر اسلام که‌برای

ماکاملا روشن است میتوان مورد بحث قرارداد .

زندگانی پیغمبر راتاآنجا که مربوطبزندگی داخلی اواست میتوان بچهار دوره تقسیم کرد اوتا ۲۵ سالگی مجرد وبیزن زندگی میکرداز ۲۵ سالگی تا۵٤ سالگی تنها زندگی آنحضرت با یکزن برگزار میشد از۵٤ تاشصت سالگی بازنان متعددی ازدواج کرد و بالاخره از(٦٠) ـ سالگی تـا آخرعمر دیگر هیچ زن نگرفت .

مهمترین دوره‌ایکه میزان پیروی یا قداست اورا ازشهوات میتواند تشخیص وتعیین نماید همان دورهٔ جوانی وبیزنی اواست .

اگراو کاملا برشهوات خود مسلط نبود کجا می‌توانست بر خلاف نوع جوانـان زندگی عفیف وپاکی داشته باشد تاآنجاکه لقب عمومی اوامین باشد آنهم درکشورگرمی منل‌عربستان که حتماً درسن ۲۵سالگی رشدقوا بحدکمال وشهوات بآخرین مرحلهٔ قدرت میرسد . هنگامی که درمقام دعوت برآمد سخت‌ترین دشمنانش نمی توانست بنقطهٔ ضعفی در فضائل اخلاقی اواشاره کند بطوریکه مویر میگوید تمام منابع ومدارك تاریخی بالاتفاق « سلوك و رفتارآمیخته بحیا و فضیلت واطوار پاك وبی آلایشی را که در میان مردم مکه عزیزالوجود بود بدورهٔ جوانی محمد نسبت می‌دهند» اکنون درجوانی است که‌شهوات دیوانه‌وار جست وخیز دارند وآنمردی که درجوانی برضبط شهوات خودقادراست آنهم درحال بیزنی نمیشود او را درحال پیری (وکمال عقل و نقصان شهوات) صید شهوات تصور نمود

ازاینرو دورهٔ جوانی وتجردآنحضرت تا۲۵ سالگی دلیل محکمی است که اوهرگز اسیر شهوات نبود . دراین زمینه نباید فراموش داشت

که اجتماع عرب در آنروز هیچگونه‌جریمه‌ای برای آلودگیهای اخلاقی قائل نبود و نمیتوان گفت که نیروی اخلاقی اجتماع اورا از گناه وشرارت بر کنار میکرد .

ازطرف‌دیگر فرمان زندگی امروز بدست هرزگی بود ودرمیان مردمی که آزاد بودن‌روابط جنسی‌را باعث افتخارخود میدانستندمحمد زندگی روحانی خالص ازهرگونه رذیله ای‌را دارا بود بنابراین تمام‌این همه‌ارزش و افتخاراثر شخصیت اخلاقی اواست .

اکنون باید بدومین دورهٔ زندگی آنحضرت که بایکزن بسرمی برد توجه نمود .

درسن ۲۵ سالگی‌محمد باخدیجه‌که ببوه زنی پنجاه‌ساله وازآن حضرت بزرگتر بود ازدواج نمود وتامرگ خدیجه وپنجاه‌سالگی‌خود باکمال گرمی و فداکاری بااو زندگی‌کرد .

درآنروز چند زن گرفتن درمیان عرب ازقوانین رایج زناشوئی بود وهرگز زنان درمقابل دومین یا سومین‌زن شوهرخود ناله وشکایتی نداشتند .

پیغمبر ازفامیل محترم قریش‌بود وازدواج باخدیجه زندگی اورا ازنظر مادی توسعه داد و اگر میخواست بازنی دیگر ازدواج کند برای او بسیار ساده‌بود اما درعین حال باهمان زن سالخورده زندگی پرازصفا وصمیمیت را تاآخرعمرش ادامه داد .

بعداز مرگ خدیجه با زن کاملا پا بسن گذاشته ای ازدواج کرد (سوده) که تنها موجب سرافرازی او بهمسری پیغمبر آن شد که شوهرش یکی‌از اصحاب باایمان‌آن حضرت بود وازچنگال زجر وشکنجهٔ قریش

بحبشه هجرت نمود (ودرآنجا وفات‌یافت) دورهٔ مهم زندگی آنحضرت از ۲۵ تا ۵٤ سالگی برای پیروانش مثال برجسته‌ای وشاهد روشنی بود که قانون فطرت در زناشوئی داشتن یك همسر است .

اکنون بسومین دورهٔ زندگی پیغمبر میرسیم . ازتمام زنانش‌تنها عایشه درموقع همسری باآنحضرت دوشیزه بود . هنگامی که پیغمبراز دوراه یکی‌فقدان ابوطالب ودیگری مرگ‌خدیجه داغدیده بود. ابوبکر دخترش را بآنحضرت تقدیم نمود .

این دوشیزه دارای صفات برجسته‌ای بود وابوبکر وپیغمبر هردو اورا برای‌آینده زنی بزرگ وباشخصیت وشایستهٔ همسری باشوهری که باید بزرگترین رهبر و عالیترین مثالی بـرای انسانیت و بشریت باشد تشخیص دادند. بنابراین پیغمبر اورا بزناشوئی پذیرفت اما ظاهراً هنوز بسن بلوغ نـرسیده بود [۱] و زفافش درآخر سال دوم از هجرت انجام گرفت .

درسال دوم از هجرت جنگهائی باقریش و باقی قبایل عرب آغاز گردید ودرنتیجه‌بطور محسوس شمارهٔ مردان که زندگی‌خانواده‌برعهدهٔ آنها بود روبنقصان نهاد واین جنگها تاسال هشتم ازهجرت ادامه‌داشت و درچنین موقعیتی بود که پیغمبر سنت تعدد ازواج راکه در نظر افکار جدید مایه اعتراض‌بر آنحضرت شده ولی‌تاکنون‌ازطرف دوست ودشمن مورد تحسین بوده است عمل وامضاء فرمود.

یکی ازنویسندگان مصری میگوید « باید بهرجهت درنظرداشت که‌بیشترازدواجهای محمدرا لااقل بهمان نسبتی که باعلل دیگرمیتوان

۱ ـ راجع بسن عایشه در موقع همسری با پیغمبر اشتباه و تصور غلطی رائج است. دنباله درپاورقی صفحه ٤٧

مربوط دانست نیز بدلسوزی و نگرانی او برای بیچارگان و درماندگان میتوان ارتباط داد .

تقریباً زنان او همه شوهر دیده بودند ونه ازلحاظ جوانی ونه از حیث زیبائی دلربائی نداشتند بلکه کاملا قضیه بعکس بود[1]

بگذار تا بااین حقایق بی‌پرده روبرو شویم . پیغمبر زنی جوان و زیبابنام عایشه درخانه‌داشت وهیچیك ازز نانی که اخیراً بهمسری برگزید

ابن سعد درطبقات میگوید «هنگامیکه دختر ابوبکر ازطرف پیغمبر خطبه شد ابوبکر جواب داد که اوقبلا برای جبیرنامزد شده و باید با او تماس گرفت . این قضیه نشان میدهد که عایشه در آن موقع بسن بلوغ رسیده بود. و نیز اصابه در ترجمه فاطمه دختر پیغمبر میگوید که (او پنج سال بعد از بعثت متولد گردید ودرحدود پنج‌سال ازعایشه بزرگتر بود) این خود دلیل است که عایشه درموقع نامزدی لااقل دهساله باشد نه شش ساله که غالباً تصور شده است ازموضوع دیگری نیز میتوان استشهاد و استدلال کرد که عایشه باظهار خودش در موقع نزول سورهٔ قمر (پنجاه و چهارمین سوره) دختری سرگرم بازی بود وچندین آیه‌را از آن موقع یاد داشت وقطعاً سورهٔ ٥٤ پیش از سال ششم از بعثت نازل شده است وخلاصه نتیجهٔ این مقدمات آنکه عایشه در موقع نکاح و در واقع نامزدی قطعاً کمتر از ده سال نداشته ولااقل بگفتهٔ طبقات در موقع نکاح نه ساله بوده‌است.

بعلاوه این امرمورد تصدیق همه‌است که نکاح عایشه درشوال سال دهم از بعثت بوده است وضمناً مدارك بیشتری در دست است که زفاف در شوال سال دوم ازهجرت انجام گرفت و نتیجه آنکه پنج سال کامل در میان عقد وزفاف فاصله بوده‌است ازاین‌رو کمتر تردیدی درمیان نیست که عایشه لااقل درموقع نامزدی نه یا ده ساله و در موقع زفاف ١٤ تا ١٥ ساله بوده‌است.

۱ ــ بوسورث اسمیت.

در جوانی یازیبائی با عایشه قابل قیاس نبود بنابـراین قطعاً فریفتگی در برابر زیبائی نبود که اورا بدین ازدواجها رهبری کرد .

ما قبلادیده‌ایم که پیغمبر ازجوانی تاثیری برعواطف وشهوات‌خود کاملا مسلط بود . مردی که تـا ۲۵ سالگی مجرد زندگی کرد وتوانست در عین حال بفضائل اخلاقی بدون کمترین نقطهٔ ضعفی مشهور گردد . مردی که تا٥٤ سالگی بایکزن زندگی کرد با وجودآنکه تعدد ازداج درآنوقت بیشتر رائج بود تاداشتن یك همسر و لااقل همسران متعددی داشتن بهیچوجه مورد اعتراض نبود .

چنین مردی‌را نمی‌توان گفت که از٥٥ سالگی‌ودرموقع‌فرونشستن شهوات‌دورهٔ جوانی یکباره تغییرکرده واسیر شهوات گردید . هیچ‌امری را جزدلسوزی و رعایت زنان بیچاره ای که بافتخار همسری آن حضرت رسیدند نمی‌توان منشاء این ازدواجها شمرد .

اگرباعثی برخلاف موازین سرافت اخلاقی میداشت باید جزاین زنان شوهردیده را انتخاب مینمود وبرای شخصیتی مانند محمد درسنت عرب گرفتن دوشیزگان زیبا بسیار ساده بود .

من‌قبلا گفته‌ام عدول ازفضائل برذائل وازشرافت بیستی برای‌مردی که بیشك زندگی با فضیلت ومقدسی را تاسن ٥٥ سالگی داشته است غیرممکن است .

اگرزیبائی‌دختران‌جوان‌نمیتوانست درسن‌جوانی‌او را ازراه راست بیرون برد و شهوات اورا تحریك نماید چگونه درحال پیری اورا گمراه تواند کرد .

دیگر آنکه باپدزندگی پرحوادث‌اورا درده سال مدینه تحت‌نظر

قرارداد . البته اورا درمدینه زندگی آسوده پرنعمت ولذتی نبود بلکه زندگی سراسر آمیخته بمشکلاتی داشت چه اینکه درتمام این مدت بجنگ های مرگ باریبابی بادشمنان اسلام گرفتار بود . لشگرهای خطرناک عظیمی برای نابود کردن اوواصحابش بمدینه حمله میبرد. تمام عربستان درمقابل اوتحریک و مشتعل شده بود . برای یک دقیقه اورا استراحتی و امانی نبود .

جنگ لاینقطع وبدون هیچ تعطیلی ادامه داشت تهیه واعزام سریه ها باطراف یکی ازوظایف روزانهٔ او بود . گاهی مجاهدان اسلامی از جنگهای خسته کننده باوشکایت میکردند وناچاردرمقام تسلیت وتشجیع آنان برآمده میگفت وقتی خواهد رسید که مسافری بدون سلاح از کران تا کران این کشور رهسپار گردد .

یهودیان ومسیحیان وبت پرستان همه دربرابر او بجنگ ایستاده بودند . رفقای صمیمی اوگاهی درجنگها وگاهی با خیانتهای دشمن به شهادت میرسیدند .

آیابرای احدی ممکن است درچنین شرایط واوضاع نامساعدی با کامرانی وعیاشی زندگی کند؟ حتی اگرمردی هدفش درزندگی تن آسائی وشهوترانی باشد که قطعا بشهادت تمام مدارک موجود، پیغمبر از آن منزه بود. باز درچنین مشکلاتی راه بهدف خود نخواهد رفت باچنین اوضاع وجنگهای مستمر بادشمنانی درداخل مدینه وتمام اطراف آن ناامنی محدودی که قابل قیاس بادشمنان نیستند با اخباری که ازدشمنان بر جمعیت مهاجم درهمهٔ اطراف بمدینه میرسید . حتی زندگی مردم هرزه تغییر قیافه خواهدداد پس چه باید گفت دربارهٔ مردمی که عظمت اخلاقی

وشخصیت وفضیلت او مورد تصدیق همه و هیچ علتی نمی توانست اورا ازراه فضیلت بیرون برد .

روزهای پیغمبر بااین‌مشکلات‌میگذشت، آیاشبهای اوبچه صورتی برگزارمیشد ؟

دراین تاریخ زنان متعدد مشروعی‌درخانه‌داشت،اماکجامیتوانست شبهای خودرا باآنان‌بخوشی بگذراند؟. بشهادت قرآن مقدس واحادیث قابـل اعتماد نیمی از شب و گاهی دو ثلث آنـرا بنماز و تلاوت قرآن می گذراند .

آنهمه‌درمقام بندگی ونماز بپاایستاد که پاهای مقدسش‌ورم‌کرد، چنین مردی میتوان گفت که زنان متعددی‌را بمنظور تن‌آسائی وعیاشی گرفت ، بااینکه کمترین جزئیات زندگی او باکمال صراحت سختی و ناهمواری ومشکلات فراوان زندگی او دربرکناری ازهرگونه‌آسایشی را بما نشان میدهد.

اکنون از طریق دیگر میتوان با زندگی آنحضرت تماس گرفت آیا کمترین تفاوتی در جهات اخلاقی و تواضع او بعـداز رسیدن بمقام فرماندهی وحکومت میتوان یافت ؟

«روزی که در بیابان‌شبانی‌میکرد، هنگامی که بازرگان راه‌سوریه بود ـ روزهائی که درکوه حرا بخلوت میگذشت ـ سالهائی که یك تنه برای اصلاح جهانی قیام کرده بود وقتی کـه دراثر فشار دشمن بمدینـه هجرت میکـردـ زمانی که جنگهای اوباپیروزی بانجام میرسید ـ بالاخره روزیکه ازنظرقدرت‌کشورگشائی وملك‌داری درمقابل پادشاهان ایران و امپـراطوران‌روم شمرده میشد در تمام این تحولات وادوار زنـدگی

میتوان شخصیت ثابت ومحکم وپایداری رامشاهده کرد .

من نمیدانم که آیا برای دیگری میسراست که تمام اوضاع‌ظاهری وشئون زندگی اوتغییرکند و دربرخورد باآن تحولات هیچ تغییری به‌ـ شخصیت اوراه نیابد .

تمام حوادث ورویدادها عوض میشد اما ذات وشخصیت و گوهر فضایل بنظر ثابت ویکنواخت می آمد»[۱]

پیغمبراز گهواره تاگورازمیان حوادث گوناگونی گذشت. حوادثی که مابین آن درزندگی یکنفر بسیارمشکل است . یتیمی آخرین مرتبهٔ بیکسی وبیچارگی است . درصورتیکه پادشاهی بالاترین درجهٔ قدرت و حکومت است .

ازحضیض یتیمی باوج سلطنت وذروهٔ نبوت‌ارتقاء یافت، اماکمترین تغییری دروضع زندگی وفضائل اوراه پیدا نکرد . بهمان خوراك هـای ساده قناعت میکرد وهمان جامه‌های معمولی‌را در آخرین مراحل‌قدرت می پوشید باآنهمه یاران و اصحاب زندگی همان بود کـه درحال یتیمی از تخت سلطنت گـذشتن و چـون زاهـدان زنـدگـی کـردن بسیار مشگل است اما از آن مشگل‌تـر عصای سلطنت را در دست داشتن و کشوری‌را اداره‌نمودن ودرعین حال چون‌زاهد از دنیاگذشته‌ای‌زندگی کردن، قدرت وثروت کافی‌داشتن وهمه‌را تنها درراه ترقی وتعالی‌مردم نهادن ، همیشه بامنظره های رباینده طمع انگیز برخورد داشتن و حتی یك‌لحظه هم تحت تأثیر وربایندگی آنها قرار نگرفتن .

هنگامی که‌پیغمبر برعربستان حکومت مینمود اثاث خانه اوتنها

---

۱ — بوسورث اسمیث

حصیر درشتی از برگ درخت خرما برای خوابیدن و کوزه‌ای گلی برای آب بود.

پاره‌ای شبها رابدون خوردن غذا بسرمی‌برد. روزها می گذشت و برای طبخ غذا درخانه اش آتش برافروخته نمیشد و همه افراد خانواده تنها باخرما زندگی میکردند درصورتیکه همیشه وسایل زندگی و زاد وبرگ آسایش را دردست داشت.خزانه داری وبیت‌المال پیوسته دراختیار او بود.

ثروتمندان‌ازصحابه که‌ازفدا کردن جانها درراه اومضایقه نداشتند با کمال خوشوقتی اگر خودآنحضرت می پذیرفت تمام وسائل زندگی وموجبات آسایش اورا فراهم کرده بودند ولی‌زاد وبرگ دنیا در نظرش بسیار ناچیز بود وهرگز آرزوهای دنیوی براوغالب نیامد چه در حال تنگدستی وچه درحال وسعت ، همان زهد وشخصیتی که ثروت وقدرت ودختران جوان‌زیبای‌پیشنهاد شده از طرف قریش را درآخرین مرحله ناداری و تنگدستی‌رد نمود.

در موقعی که خدای متعال بفضل‌خود تمام وسایل را در اختیاراو نهاد بجا بود.

او نه‌تنها خود بزندگانی ساده کارگری قناعت می‌کرد بلکه‌هرگز راضی نشد ثروت وتجمل بازندگی زنان اوتماس پیدا کند. اجمالا بعداز هجرت بمدینه زندگی مسلمین از طریق تجارت‌های سودمند وجنگهای پر غنیمت رو بمی بسزا گرفت ودر اثر آن یك آرزوی ریشه‌داری در دل زنان پیغمبر جایگزین شد تا مانند دیگر مسلمین از حق مشروع وسهم دنیوی خود برخوردار شوند. بهمین منظور در خانه‌ای با پیغمبر تماس

گرفته شاید بتوانند اورا تحت تأثیر قرار داده باجازهٔ او زندگی خود را باحق مشروع خود رونق دهند. ازآنروز دستور خدائی رسید:

«ای پیغمبر بزنان خودبگوا گر شما در آرزوی زندگی دنیا وتجمل نشسته‌اید بیائید تا شما را با بذل مساعدت وکمال مسالمت رها کنم و طلاق گویم واگرهم بخداورسول وسرای جاویدآخرت دلبستگی دارید مطمئن باشید که خدا برای نیکوکاران از شما اجر بزرگی مهیا نموده است.»

بنابراین وحی دوشق بآنان بیشنهاد گردید یازینت دنیارا اختیار نمایند یاهم بازندگی ساده پیغمبر بسازند. اگر شق اول رااختیارنمودند البته از تجمل دنیابرخوردار مشوند ولی ازشرف همسری آن حضرت برکنار خواهند گردید. آیا مرد نفس پرست این گونه پیشنهادی خواهد نمود؟

مرد خود خواه برای خشنود کردن امیال وهوسهای موقت خود دست بهر وسیله‌ای میزند نه‌اینتنها بلکه شخص آرزومند ومشتاق تجمل وزندگی پرآرایش برای زنان خواهدبود وآنان رادر بهترین جامه‌های زیبا خواهدخواست، بدون تردید پیغمبر دوستی ومهر زنان خود را در دل می‌پروراند و بی‌اندازه طرفدار حقوق زنان خود وحوسته از ناحیه آنان دفاع میکردولی هنگامی که زنانش برای مطالبهٔ حق بظاهرمشروع خود اقدام نمودند وزندگی خود را بتجمل آراسته خواستند باکمال خونسردی بآنها گفته شد که هرگاه دست بزیور دنیا سرند دیگرشایستهٔ زندگی پیغمبر نخواهند بود

این حقیقت بدون هیچ پرده اشتباهی آزادی خاطر آن حضرت‌را

از هر گونه فکر خود خواهی و ناروا نشان میدهد . او کاملا برای طلاق دادن همهٔ زنان آماده بود اما در برابر خواستهٔ آنها یعنی متمایل شدن بتجمل و آرایش دنیا که شایستهٔ زندگی خود نمیدانست تسلیم نگردید واین خوددلیل محکمی است که ازدواجهای آن حضرت را باتن آسائی و اغراض شهوانی هیچ رابطه‌ای نبود.

بگذار تا بار دیگر بحقایق تاریخی که باعث تعدد ازواج پیغمبر آنهم در فاصله کوتاه پنج سال از سوم تا هفتم ازهجرت گردید بنگریم، با توجه باین که سی سال عمر پیغمبر بایك همسر می گذشت این‌دوره پنج ساله با موقعی تصادف کرد که جنگهای پیاپی و خسته کننده‌ای در میان مسلمین و کفار برقرار بود. دائرهٔ جمعیت مسلمین دراین تاریخ بسیار محدود بود وضع مستمر جنگ تفاوت مهمی درمیان افرادمردان‌وزنان که‌دورکن اجتماعند ایجاد کرد. شوهرها درجنگهای‌خونین بشهادت‌رسیده وزنانشان بیچاره‌ومستحق‌مساعدت‌می شدند، اماتنها نان‌وکره‌درچینن‌وضعی احتیاج آنان را تأمین نمیکرد تمایلات جنسی درنهاد بشرریشه‌دار است و هر رهبری که از این گونه تمایلات فطری غفلت کند جمعیت را بفساد اخلاق سوق داده است ودرنتیجه تمام ملت‌را بتباهی برده‌است. مصلحی که اخلاق وفضیلت در نظرش تمام منظور واساس تعلیمات او است نمی تواند خود را تنها بتدارك خوراك وپوشاك برای زنان بی‌شوهر راضی کند پیغمبر برای شرافت اخلاقی آنان بیش ازحوائج مادی‌نگران می شد و از اینرو بتجویز تعدد زنان ناچار گردید وبهمین دلیل خود درآن چند سالی که جنگ طغیان فوق‌العاده‌ای داشت با چند نفر از زنان بی شوهر ازدواج کرد وتقریباً تمام زنان او بیوه‌بودند. اگر دراینکار منظور

شهوانی داشت چرا باید زنان شوهر دیده سالخورده را انتخاب نماید. پدر زن پیغمبر شدن برای‌هر یك از مسلمین امتیاز شایان و باعث غبطه دیگران بود لیکن پیغمبر را در اینکار هدفی شریف ومنظوری مقدس یعنی نگهداری وحمایت زنان‌شوهر مرده‌بود. خلاصه سنت تعدد ازواج تنها وسیله حفظ شرافت اسلامی‌بود.

اکنون بدورهٔچهارم عمر آن حضرت‌میرسیم.

با فتح مکه در سال هشتم ازهجرت عملا جنگهای اسلامی بپایان رسید. آشوب‌ها و اضطرابهائی درمیان بود اما در تمام‌کشور عربستان صلح برقرار و آرامش بوضع عادی برگشته بود. از سال هشتم تا آخر عمر پیغمبر دیگر زنی نگرفت آیا علت و باعث آن چه بود؟ پیغمبر تنها در زمانی برشمارهٔ زنان خود افزود که شعله‌های جنگ برافروخته‌بود وشمارهٔ مردان دراثر جنگ تقلیل یافته و زنانی بدون زندگی وخانه‌و بیچاره باقی ماندند وتنها راه چاره تجویز تعدد ازواج بود

پیش ازآنکه پیغمبر بجنگهای دفاعی ناچارشود خود بایك‌همسر زندگی میکرد وبعد از پایان یافتن جنگها نیز بفکر ازدواج جدیدی نیفتادواز اینجا هیچ اشتباهی‌در تشخیص منظور آنحضرت باقی‌نخواهد ماند. در تمام ازدواجهای دورهٔ جنگ همیشه هدف آجل مقدسی در نظر داشت.

در این سال‌ها آن حضرت بااوضاع نامساعدی مواجه شدکه به تعلیمات مستمر دینی و اخلاقی خود نمیتوانست تعدد ازواج را حذره کند. در این وضع تنها دلسوزی و مهر او تنها متوجه بیچاره‌ترین افراد بود.

بازندگی کردن در کشوری که‌قانون‌چند زن گرفتن در آن‌عملی بود باین امر قانونی اظهار تمایل نکرد وعمدهٔ زندگی خودرا تاپنجاه و چهارسالگی بایکزن برگزار نمود واین خود نشان میدهدکه درقانون اخلاقی تعدد ازواج را مجاز نمیدانست لیکن با پیش‌آمدن اوضاع غیر عادی مانند یکنفر احساساتی شانه از زیربار خالی نکرد ودرصورتیکه تعدد زنان را تجویز نکند شرف وشخصیت زنـان را در خطر دیـد و بمنظورتامین هدف عالیتری استثناء تعدد ازواج را تجویز نمود تابتواند با اوضاع نامساعدی‌که استثنائاً پیش آمده است روبرو شود تحقیقاً او برخلاف میل ورضا بجنگ متوسل شد واگـر اجباری نبود بالفطره از جنگ بیزاری میجست.

چهل سال کامل پیش‌از بعثت در کشوری زندگی کرد که شمشیر مانند پاره‌چوبی در جاهای‌دیگر بآزادی بکار برده میشد. جائیکه‌جنگ وکینه توزی قانون روز بود. جائی که مردم آن چون حیوانات وحشی بیکدیگر می‌بریدند، جائی که تاکسی بشمشیر متوسل نمیشد بهره‌ای‌از زندگی نداشت باوجود این در این چهل سال پیغمبر درمقابل دشمنی دست بشمشیر نبرد .

چهارده‌سال بعد ازبعثت نیز بهمین وضع برگزار شد. عشق‌وعلاقه اورا بصلح ومسالمت می‌توان بروشنی دردستورهای قرآن مقدس‌راجع بصلح مشاهده‌کرد :

«واگر آنان بصلح متمایل شوند تو نیز اظهار تمایل نما وبرخـد توکل کن که.. ..

واگر دشمنان بخواهند ترا بفریبند مطمئن باش که خدا تـو ر کافی است . »

یذیرفتن پیغمبر عهدنامهٔ حدیبیه را با آنکه شرائط آن بر مسلمین بسیار ناهموار و گذشتن از زندگی وتن بشهادت دادن آنان را آسانتر می‌نمود خود دلیل بارزی برصلح دوستی آن بزرگوار است.

اما پس از آن که وظیفهٔ حفظ اجتماع او را بمیدان جنگ رهبری کرد بدون هیچ تردیدی دست بشمشیر برده در مقابل مردم فتنه‌انگیز ودشمن خطرناك ایستاده شد. اومیدانست که باید چگونه دشمن را پیش از آنکه وضع خطرناکتری بخود بگیرد متفرق نماید.

در موقعی در جنگ حنین هنگامیکه اصحابش رو بفرار نهاده بودند ودرمقابل تیرباران سخت دشمن مقاومت خود را از دست دادند خود بتنهائی بدشمن پیشروی میکرد تاموقعی که مجاهدان برگشته‌ودر اطراف او مجتمع شدند اوطبیعتا علاقه‌ای بجنگ نشان نمیداد تاموقعی که اوضاع وشرایط وقت اورا اجبارا بسوی جنگ کشانید وبدون‌سابقه توانست درفرماندهی کمال هوش ولیاقت ودر جنگجوئی بالاترین‌مراتب دلاوری وسربازی‌را نشان دهد، عینا او بتعدد ازواج تمایل نداشت وتا بیست وپنجسالگی بافضیلت اخلاقی بینظیری باتجرد زندگی میکرد و از آنروز تا ٥٤ سالگی بیش ازیك همسر نداشت ولی هنگامی که‌مسئولیت در مقابل وظیفه اورا بمنظور پناه دادن زنان از خطرهای اخلاقی بتعدد ازواج دعوت نمود بیدرنك دست‌بانجام وظیفه‌برد

در نشان دادن رفتار وسلوك پیغمبر در زندگی وتکمیل این بحث خود را بایراد چند جمله‌ای دراطراف اطوار واخلاق او نیازمندمیدانیم، هنگامی که از همسرش عایشه نزدیکترین کس باسرار زندگی او از اخلاق آن حضرت سئوال شد در جواب گفت : « اخلاق اوقرآن بود »

بعبارت دیگر محمد عالی‌ترین اصول اخلاقی را که در قرآن ایرادشده است‌دارا بود.

سادگی وصداقت دواصل عمده فضائل او بود، اوهرگونه کاری را بادست انجام می‌داد، دوشیدن گوسفندان راخود بعهده‌میگرفت . جامه های خودرا وصله‌میزد و کفشهای خودرا تعمیر مینمود.

شخصاً خانه را جاورب میزد ، شتر خود را با دست خود عقال میکرد و از او مواظبت مینمود . هیچ کار مشروعی در نظرش پست‌نبود.

در ساختن مسجد و بار دیگر در کندن خندق مدینه چون کارگری بکار مشغول بود . خرید لوازم خانه را نه‌تنها در زندگی خود بلکه برای همسایگان و بیوه زنان انجام میداد . هرگز در مقام بلند نبوت وسلطنت کاری را هرچه کوچك پست نمی‌شمرد. پیغمبر بااعمال واطوار خود مدلل کرد که شغل وحرفهٔ مرد نمیتواند شرافت یاپستی‌او را مشخص نمایدکارها و حرکات اورا پیرایه‌ای نبود وبسادگی انجام میگرفت او شایشته نمی‌دیدکه اصحابش برای ورود اوبپاخیزند، روزی درمقام منع آنان از این عمل فرمود « سنت عجم راکه‌ دربرابر بزرگان خود بپا میخیزند دنبال نکنید » وضمنا اضافه کرد که«من بندهٔ فروتن خدایم وچون‌دیگران میخورم ومی‌نشینم .»

هنگامی که مردی برای بوسیدن دست آن حضرت آماده شد دست خود را کشید و فرمود این عادت نکوهیده عجم‌در برابر سلاطین است. اگر برده‌ای اورا دعوت می‌نمود باکمال میل می‌پذیرفت . باتمام طبقات حتی با بردگان می‌نشست وغذا میخورد.

هنگامی که در میان جمعیت بود بهیچوجه از دیگران امتیازی نداشت.پیغمبر برفقا ودوستانش دوستی فراوانی داشت، هرگاه با کسی

دست میداد پیش از طرف دست خود را نمیکشید. بـا همه کس بلبخند روبرو میشد. جریربن عبدالله می گوید «که او هرگز پیغمبر را بـدون لبخند ندید.»

بسادگی سخن می گفت وهـرگز قیافهٔ ساختگی ریاست بخود نگرفت. بچه‌ها راروی دست برمیداشت و نوازش میکرد. غیبت را دشمن می‌داشت و حاضران را همیشه از بدگوئی غائبان منع میکرد. در سلام کردن براصحاب خود سبقت می گرفت و باآنان مصافحه میکرد.

جوانمردی و بخشندگی پیغمبر حتی دربارهٔ دشمن در تاریخ بشریت بی‌نظیر است. عبدالله بن ابی رئیس منافقین یکی ازدشمنان سرسخت اسلام بودو روزهاوشبهای او بمخالفت وفتنه‌انگیزی در میان مسلمین برگزار می‌شد. بازدرهنگام مرگش بیغمبر برای اوطلب آمرزش نمود وپیراهن خودرا بجای کفن براوپوشاند.

اهل مکه که آن‌حضرت وصحابه‌اش‌را در معرض فجیعترین زجر های‌وحشیانه قرارداده‌بودندنه‌تنها درفتح‌مکه‌بدریافت‌امان‌سرفراز آمدند بلکه حتی مورد ملامت وسرزنش هم قرارنگرفتند. بیست‌سال تمام‌زجر وشکنجه و آتش‌افروزی جنگ بکلی بخشیده‌و فراموش گردید.

مویر میگوید: «جوانمردی؛ بلند همتی محمد دربارهٔ مردمی که مدتهاازاو بیزار واو را نمی‌پذیرفتند شایستهٔ هرگونه ستایشی است».

حقیقت اینست کـه در تاریخ بشریت نمونهٔ دیگـری را ازچنین بزرگواری و علو طبع و بخشندگی دربارهٔ جنان دشمن دیرینه‌ای کـه خون بیگناه را میریخت‌و بابیچارگان‌وبیوه‌زنان ویتیمان کمترین‌مهربانی را نشان نمی‌داد وبرای کشتن پیغمبر و نابود کردن اصحابش بالاتربـن

کوشش‌ها را بکار می‌برد نمی‌توان یافت. اسیران جنگی تقریباً همیشه بدون مطالبه فدیه آزاد می‌شدند فقط در جنگ بدر بود که از اسیران مطالبهٔ فدیه‌شد لیکن بعداز آن صدهااسیر ومخصوصا درجنگ هوازن درحدود شش هزار نفر اسیر جنگی‌بدون پرداختن چیزی آزاد شدند، درجنگ احد هنگامی‌که آنحضرت با بدن مجروح افتاده بود یکی از صحابه اورا بنفرین کردن دشمن‌دعوت نمودودر پاسخ‌چنین شنید: «برای دعوت وهدایت ومهربانی مبعوث شده‌ام نه‌برای نفرین. خدایا قوم مرا هدایت کن چه اینکه آنان مردمی‌نادانند.»

روزی عربی بدوی آن‌حضرت راکشیده وعبای اورا بدور گردنش تابید وهنگامی که بتقاص تهدیدشد درمقام دفاع برآمد و گفت محمد کسی نیست که بدی رابیدی پاسخ‌دهد.

محمد دراجرای عدالت بادقت تمام مساوات را رعایت می‌نمود. مسلمان ونامسلمان وحتی دشمن همگی در چشم قضاوت او برابر بودند حتی پیش از بعثت بیطرفی وامانت ودرستی‌او شهرتی بسزا داشت مردم خصومت‌های خودرا بداوری نزد اومی‌بردند. در مدینه‌یهود وبت‌پرستان اورا درتمام اختلافهای خود بداوری بذیرفته بودند.

با آنهمه سوء قصد ودشمنی بردامنه‌ای که یهودرا بامسلمین بود. هنگامی که دو نفر یهودی ومسلمان برای رفع خصومت نزد او آمدند حق را بایهودی تشخیص داده وبنفع اوحکم دادوهیچ ازرنجش وکناره گیری آن مسلمان بلکه تمام‌قبیلهٔ او پروا نکرد.

حتی دررفتار باگستاخترین دشمنانش همیشه پیرو دستور قرآن بود که‌میگوید: «مباد دشمنی مردمی، شمارا بربیدادگری تحریک نماید.

عدالت نمائید که آن بتقوی وفضیلت نزدیکتر است»[1]

در بستر مرگ و در آخرین نفس‌های زندگی رو بجمعیت چنین گفت. «اگر بکسی مالی بدهکار باشم برای پرداختن آن واگر کسی را آزرده‌ام برای قصاص شدن آماده‌ام»

در مجالس هرگز برای خود جای عالیتری را برنمی‌گزید در موقعی که در مدینه حکومت روحانی وسیاسی داشت مردی از یهود که حضرت باومبلغی بدهکاربود درمقام مطالبه بدرشتی و گستاخی پرداخت، عمر که حاضر بود سخت بخشم آمد اما پیغمبر او را سرزنش کرده و گفت :

«برای تو تنها شایسته آن بود که من بدهکار ویهودی بستانکارهر دورا نصیحت میکردی مرا بحق‌شناسی واداء حق واورا بحسن خلق و درمقام مطالبه ادب‌را نگاهداشتن» وسپس بیش از مبلغی که بدهکار بود بیهودی پرداخت. باردیگر باررفقایش درسفری بودوقت تهیهٔ خوراك رسید وهرکسی کاری راعهده گرفت او هم بجمع هیزم مشغول گردید . بااین که قائد روحانی وسیاسی بود همیشه سهم خود را ازکار چون یك فرد عادی انجام میداد در رفتار باخدمتگزاران خود همیشه عدالت و مساوات رارعایت میکرد

انس می‌گوید که ده سال خدمتگزار پیغمبر بودم تاروزی که تمام جزیرةالعرب اورا بسیادت شناخت و هرگز مرا در فعل یا ترك کاری ملامت‌نفرمود، هرگز کسی‌را دربند بردگی نگاه نمیداشت. نابرده‌ای را مالك میشد هرچه زودتر او را آزاد می نمود .

---

۱ ــ ۵ : ۸

در صدقات وخیرات هیچکس باو نمی‌رسید. هرگز سائلی را از عنایت‌خود محروم نکرد خودگرسنه بسر میبرد و گرسنگان راسیرمی کرد. هرگزپول را ذخیره نمیفرمود حتی در بستر مرگ آنچه‌درخانه بود همه‌را در میان‌مستمندان تقسیم نمود. مهر اوحتی بحیوانات آفریدهٔ خدا ریزش داشت و میگفت شخصی مقداری آب از چاهی کشید وسگ تشنه‌ای را سیراب کرد ودر نتیجه وارد بهشت گردید.

ازآنسو زنی گربه خود را بست وگرسنه نگهداشت و بعد از مرگ درشکنجه عذاب قرارگرفت. از همان روزهای نخستین‌مهربانی سرشاری دربارهٔ بیوه‌زنان ویتیمان فقیر وناتوان نشان میداد.

اوهمیشه طرفدار مظلوم بود. پیوسته درمقام استیفاء حقوق زنان از مردان، بردگان از موالی وفرمانبرداران از فرماندهان ورعیت از پادشاه بود. غلام حبشی را چنان بادیدهٔ احترام‌می‌نگریست که فرمانده قریشی را. اومدافع حق‌مظلوم ورنجدیدگان بود. بکودکان بسیارعلاقه داشت ودر میان راه به‌کودکان برمیخورد وآنان را مورد نوازش قرار میداد. بدون هیچ قصوری‌از بیماران عیادت‌مینمود وازسلامتی آنان جویا شده‌آنها را تسلی میداد وهمچنین در تشییع جنازه شرکت‌میکرد.

در عالیترین مراتب شخصیت بتواضع وفروتنی آراسته بود ودر شجاعت برهمه دلیران برتری داشت. ترس وهراس از دشمنانرا هرگزدر دل جای نداد حتی در موقعیکه نقشه‌های پردامنه‌ای برای کشتن او در مکه طرح مشد بدون هیچ بیم وهراس روز وشب درمیان دشمنان‌رفت وآمد داشت. اوبهمهٔ اصحابش گفت تااز مکه‌هجرت کنند وخود بتنهائی درمیان دشمنان بخشم آمده‌ای باقی‌ماند، بااین که تعقیب کنندگانش تادر

غاری که در آن مخفی شده بود رسیدند باز رفیق راهش را تسلی می داد ومیگفت خدا باما است.

درصحنهٔ جنگ احد هنگامی که تمام لشکرش بدام خطر افتاده بودند بدون کمتر توجهی بخطر های شخصی برای جمع آوری اصحاب پراکنده خود فریاد میزد. درجنگ حنین موقعی که صفهای مسلمین از هم گسسته و افراد رو بفرار نهاده بودند او خود به‌تنهائی بطرف دشمن پیشروی کرده وباصدای بلند میگفت «من پیغمبر خدایم» . در آن شبی که گمان میرفت دشمن بمدینه حمله آورده است او اولین کسی بود که برای تحصیل اطلاعات مقدماتی از وضع دشمن اسب خود را بدون زین سوار شده ودر اطراف مدینه بجستجو پرداخت.

دریکی از سفرها بتنهائی در پای درختی خوابیده بود که دشمنی براو فرصت یافت وبا شمشیر برهنه فریاد کرد: ـ اکنون، که‌میتواند تو را از چنگال مرگ رهائی دهد،

پیغمبر باکمال آرامش‌خاطر گفت: «خدا» ولحظه‌ای بعدهمان‌دشمن باشمشیر برهنه پیغمبر وهمان سئوال روبروسد ولی برعکس آنحضرت خود را سخت بیچاره دید وتنها جوانمردی آنحضرت اورا آزاد گذاشت تا برود.

امانت ودرستی پیغمبر درتمام جزیرةالعرب شهرتی بسزا داشت. دشمنان پرعنادش غالباًاعتراف میکردند که او هرگزدروغی نگفته‌است هرگاه سخنی میگفت وپیمانی مینهاد درراه انجام آن همهٔ مشکلات و حتی هزینه‌های سنگین را تحمل میفرمود . باکمال صداقت عهدنامهٔ حدیبیه وشرایط آنرا رعایت نمود . گواینکه برحسب آن‌نمی‌توانست

مسلمین گریزنده از آزار قریش راپناه‌دهد. تمام تذکره نویسان آنحضرت طاقت وبردباری وثبات واستقامت بی‌نظیر اورا تصدیق کرده‌اند. نا‌امیدی ودلسردی درزندگی‌اوراه نداشت. بااین که ازهمه‌اطراف‌دشمن خطرناك ومنظره های تاریك‌دلتنگ کننده‌ای اورا احاطه میکرد. ایمان ثابت او بپیروزی نهائی‌حق هرگزتزلزلی بخود راه نداد.

فصل دوم

ایمان بخدا

سر پیروزی وموفقیت کامیابترین شخصیتهای مذهبی جهان چه بود؟

چه‌اندیشه‌ای بود که کاملترین وناگهانترین وفوق‌العاده‌ترین انقلابی راکه درکرهٔ زمین روی ملتی انجام‌شده‌است بوجود آورد؟

چگونه افکار بشر برای این اصلاح بی‌نظیر ومهم آماده گشت؟

چه عاملی مردم موهوم‌پرست وحشی پرشرارت‌را بسوی زندگی جدی ونوینی رهبری کرد؟

چگونه این‌وظیفه‌خارج ازقدرت انجام، وجای آنهمه فتنه‌انگیزی وجنگهای داخلی را یگانگی وبرادری گرفت واز دسته‌هائی که هریك برای نابود کردن دیگری دامن بکمر زده بود ملتی قوی و نیرومند بوجود آمد؟

پراکنده‌تر ازعرب جاهلیت می‌توان‌ملتی‌را نشان داد.

سرچشمهٔ درمان دردهای بشریت‌چه‌بود.؟

راز موفقیت پیغمبر که بالاتفاق تاامروز درتاریخ بشریت بی‌سابقه است برایمان محکم او بخدا متکی است. اورا عقیده‌محکم بود که‌خدا را برای تعالی وترقی بشر نه تنها یکفرد یا یك ملت بلکه تمام جهان نقشهٔ حکیمانه‌ای است و هیچ قدرتی درجهان نمی‌تواند مشیت خدا را

خنثی نماید .

هنگامی که نخستین پیام خدا رسید واورا برای نجات بشریت از نابودی برانگیخت سنگینی بار وظیفه اورا بلرزه آورد. باارتعاش بدن و انقلاب حال از کوه حری سرازیر شده و بسوی خانه نزد خدیجه آمد و گفت مرا بپوشانید. آری عظمت تکلیف بود که اورا لرزاند امابیدرنگ دست بکار انجام وظیفه شد.

درآغاز امر مورد استهزاء قرار گرفت واو را بیکاره وخیالباف خواندند ومانند شخص غیرقابل توجهی بارفتاراهانت آمیز قریش رو برو شد . اما بزودی دشمن عظمت موضوع را در یافته وقیافه جدی بخود گرفت ودر نتیجه بزجر وشکنجه پیغمبر واصحابش دست بردووحشیانه بآزارآنان پرداخت تاآن‌جاکه بعضی از مسلمین را تامردن از شکنجه دشمن رهائی نبود. باادامهٔ پیشرفت اصحاب خود را دستور دادتابکشور حبشه که پادشاهی مسیحی داشت هجرت‌نمایند وبآنها گفت آن جاشما را گشایش است و از عدالت نجاشی برخوردار میشوید آن‌جا بمانید، تا روزیکه خدای‌متعال شمارااز این‌مشکلات رهائی‌بخشد.

پیروانش بکشوری آزاد ومحلی مطمئن رسیدند اما خود تنها بدون بیم وهراس در محل ماموریت دست بکار دعوت باقی‌ماند. دشمن اورا تهدید بقتل کرد وحتی عموش ابوطالب که تنها تکیه گاه او بود اظهار داشت که بیش از این نمیتواند در مقابل دشمن‌های هم آهنگ قریش مقاومت نماید وهم او راگفت که بار مسئولیت مرا بیش از این سنگین مکن، اماپیغمبر باکمال صلابت واستقامت باابوطالب گفت«اگر قریش خورشیدرا دردست راست وماه‌را در دست چپ‌من‌جای دهند تااز

این دعوت صرفنظر نمایم کمترین خللی بتصمیم من راه پیدا نخواهد کرد پیوسته در پی انجام وظیفه خواهم بود تاخود در این راه مقدس جان سپارم یاهم بخواست خدا بهدف رسیده وبر دشمن خویش پیروز گردم.»
کوشش‌های قریش برای وادار کردن ابوطالب به‌تسلیم پیغمبر ودست از یاری او کشیدن بجائی نرسید باردیگر درمقام اغواء کردن وتحت تأثیر قرار دادن خود آن حضرت بوسیلهٔ پیشنهادهای فریبنده‌ای بر آمدند و برای انجام منظور بی‌واسطه بااو تماس گرفته اظهار نمودند هرگاه آرزوی تودر این راه تحصیل ثروت است ما میتوانیم بیش از آنچه آرزو داری مال فراهم نمائیم واگر داعیهٔ مقام وقدرت در مغز تو پیدا شده است ترا بمقام رهبری ویادشاهی پذیرفته وسوگند وفاداری یاد کنیم. وهرگاه بعشق دختران جوان دست باین ماجری‌زده‌ای برای تقدیم نمودن زیباترین دوشیزگان جوانی که خود انتخاب نمائی آماده‌ایم.

مقاومت دربرابر این پیشنهادهای فریبنده برای افکار عادی تقریباً محال بود. ازمردی نادار وبیکس وزرخرید تاپادشاهی توانا که در ثروت و نعمت غلط زند وبا دختران زیبای پریوش هم آغوش باشد راه بسیاری است لیکن اودر پاسخ قریش چنین گفت «نه بآرزوی ثروت یاداعیهٔ ریاست وقدرت قیام کرده‌ام بلکه خدا مرا برای اندرز بشر برانگیخته وهیچ هدفی جز رسانیدن پیام او ندارم. اگر دعوت من وپیام خدا راپذیرفتید سعادت دو جهان برای شما است وگرنه خدا در میان من و شما حکم خواهد نمود.»

در بیان این موضوع در یکی از سوره‌های دورهٔ نخستین قرآن می‌گوید :

«کافران بر آن شوند که تورا از آنچه بسوی توو‌حی کرده‌ایم باز گردانند تا جز آنرا ساخته وبما نسبت دهی ودر آن هنگام ترابدوستی خواهند گرفت وگر نه آن بود که ما ترا ثابت نگه داشته‌ایم بـی شك نزدیك بودی که کمی بآنها مایل شوی[۱]»

ایمان محکم پیعمبر را بپیروزی نهائی‌در برابر مقاومت‌های‌جدی دشمن وهنگامی که‌کمترین پرتوی از امیدواری تابش نداشت‌میتوان‌در تمام صفحات قرآن مقدس مشاهده کرد.

قرآن‌درنزد پیغمبر نیروی خارق‌العاده‌ای بود که‌تسخیر تمام‌جهان ازاو ساخته است

«واگربوسیلهٔ کتابی‌خارق عادت‌کوهها برفتار ومرده‌گان بگفتار آیند وزمین ازهم شکافته شود(همین قرآن است) آری امرتمام جهان با خداست .[۲]»

«اگر این قران‌را بر کوهی فرستاده بودیم در برابرآن خـاضع شده واز ترس خدا شکاف برمیداشت و ما این مثل‌ها را برای مردم‌بیان می‌کنیم باشد که بانفکر درآن بنگرند[۳]»

تمام مخالفتهائی که دربرابر تصمیم آن حضرت باستوارشدن حق انجام میگرمت درنظرش مرحله‌ای‌کوتاه ومنظره‌ای زودگذر بودمتلادر وحی‌های‌دورهٔ نخستین

«گفته‌های دشمنان را بابردباری تحمل‌نما وبطرزی نیکو از آنها دوری‌گزین وکارتکذیب کنندگان مغرور آسایش ونعمت‌رابمن‌واگذار وبرای مدتی کوتاه‌بآنها مهلت‌بده[٤]»

۱- ۱۷: ۷۳ — ۷٤ ۲- ۱۳: ۳۱ ۳- ۵۹: ۲۱
٤- ۷۳: ۱۰ — ۱۱

«فرعون فرمان پیغمبر مارا نبرد پس اورا بسختی گرفتیم. چگونه اگر کافر شدید خود را از مشکلات روزی که کودکان را پیر می کنند بر کنار خواهید داشت روزی که هول آن آسمان را میشکافد وعدهٔ خدا بانجام‌میرسد[1].»

«برای‌خدای خود شکیبا باش‌پس هر گاه شیپورروز حساب‌نواخته شود روز سختی آغاز خواهد گردید که برای کافران هیچگونه آسایشی ندارد. بگذار مرا تا خود بکار انتقام‌آن بنده‌ای برسم که او را تنها آفریدم وثروت فراوانی در اختیار اونهادم ویسرانی آمادهٔ خدمت‌روزی او کردم وامور زندگی اورا تعدیل وتنظیم‌نمودم بازهم طمع‌فزونی‌دارد هرگز بفزونی نرسد چه این‌که با آیات ما عناد ورزید بزودی اورا به‌مشکلات ناهمواری گرفتارخواهم کرد[2]»

ایمان محکم او باآنکه‌تمام مخالفت‌های دشمن درمقابل‌دعوتش بی‌نتیجه خواهد ماند و او در اصلاحات اساسی که در عهدهٔ اوست توفیق حاصل خواهد نمود درتمام سطور قرآن آشکار است وهرچه بر شدت حملات دشمن افزوده میشد ایمان او بموفقیت نهائی وبی‌نتیجه ماندن کوششهای مخالفان عمیق‌تر ومحکمتر می گشت، باز در یکی از وحی‌های دوره نخستین بعد از آنکه سخن از پیغمبر ومخالفانش‌بمیان آمده است گفته شده.

«پس آنها را بعزت وقدرت خود سخت گرفتیم آیاکافران شما از گذشتگان بهترند یا شما را در کتاب‌های خدااز عذاب اوامانی است یا آن‌که میگویند ما همه یاور همدیگریم بزودی دسته‌های کافران

۱ـ ۷۳: ۱۶ ـ ۱۸ ۲ـ ۷۴: ۷ ـ ۱۷

شکست خورده وراه گریز در پیش خواهند گرفت بلکه ساعت حساب وعده گاه آنها است و آن ساعت بس غم انگیزتر وتلختر است[۱]»

پیغمبر در جنگ بدر هنگامی که ۳۰۰ نفر مسلمان یعنی تمام لشگر خودرا در چنگال ۱۰۰۰ نفر دشمن مسلح در خطر نابودی مشاهده کرد تمام شب را بدعا وتضرع بر گزار نمود:

«خدایا وعده‌ای را که فرموده‌ای از تو خواستارم خدایا اگر هلاك شدن این جمع را بپسندی دیگر عبادت نخواهی شد ای خدای زنده و ای پروردگار پاینده‌ایکه پایندگی همهٔ موجودات بتو هست بمهر تو پناه می‌برم(ومانند این کلمات) وبالاخره از میان قریش خود بیرون آمده باصدای بلند آیات فوق رااز قرآن تلاوت نموده نشان میداد که با کمی وناتوانی مسلمین بحدی که عده وعدهٔ آنها قابل قیاس بادشمن نیست باز بوعدهٔ خدا وپیروزی نهائی حتی در این صحنهٔ خطرناك مطمئن است. در حقیقت همان ایمان محکم بخدا بود که اورا نه‌تنها دربرابر زجر و شکنجه اهل مکه بلکه حتی در موقع سرازیر شدن حملات دشمن در صحنه‌های جنگ در اطراف مدینه آنهم بامسلمینی که افراد وابزار آنها برای ایستادگی در برابر نیروهای مهاجم کافی نبود باکمال قدرت و شخصیت روحی نگهداشت.

اومیدانست تمام کوششهای فراوانی که بمنظور اصلاح عرب پیش از او بانجام رسیده بی‌اثر مانده است. در عین حال بموفقیت وپیروزی خود نه‌تنها در برابر بت‌پرستان بلکه حتی در اصلاح فاسد شدگان از اهل کتاب مطمئن بود.

---

۱ – ۵٤ ٤۲–٤٦

«کافران اهل کتاب و بت‌پرستان‌را از گناه گمراهی آزادی نبود تا روزی که برهان روشنی بر آنها اقـامه شد و پیغمبر خدا در میان آن‌ها بپا خواست تا صحیفه‌های پاك آسمانی‌را که حاوی کتاب‌های فضیلت و راستی است بر آنها بخواند[۱]»

اگر دلهای کافران چون سنگهای خارا سخت بلکه از آنهم سختر بود باز او کاملا مطمئن بود که چشمه‌های عواطف و ایمان را از آن‌جاری خواهد نمود و آنها بالاخره دعوت‌اورا بذیرفته‌و برای‌خدا سجده خواهند کرد: «سپس دلهای شما را قساوت گرفت ناچون سنگ خارا یا سخت‌تر از آن شد وبسا سنگها که از آن نهرها بجوشد و پاره‌ای سنگها شکافته شود و آب از آن جاری گردد وبعضی نیز از ترس خدا فرود آید[۲]»

پیغمبر نه‌تنها اطمینان داشت که دعوت او عرب را زنده خواهـد کرد بلکه باایمان کاملی معتقد بود که باید بیام خدا را بتمام‌بشر ابلاغ کند وسرانجام‌کار او بموفقیت خواهد کشید.

عقیدهٔ او باین کـه خدا پیشرفت بشریت را بسوی فضیلت بوسیلهٔ بعثت اوخواسته است ننها منحصر به‌ملتی خاس یادو ـ ه‌ای مخصوص‌نبود

نماز آن حضرت که امروز نماز ملیونها بیروان اوست درپنج‌وقت معین با کلمات ذیل آغاز مشود .

«تمام ستایش شایستهٔ خدا است که پروردگار ورهبر همهٔ جهانیان بسوی کمال است[۳]

---

۱ ۹۸ ۱ـ۳ ۲ـ۲ ۷٤ (۳) کلمه عربی که درایـجا بکار می‌رود رب است که‌مصادق بهترین‌معا م‌لعب عرب معنی آن پرورش دهندهٔ چیزی‌است بطوری که از مراحل گوناگونی بگذرد تا بکمال لایق خود برسد و تمام مراحل‌مادی ومعنوی زندگی را شامل است.

بنا براین همین هدایت عمومی اساس مذهب او بود . بعقیدهٔ او نقشهٔ خدائی تدریجاً تمام بشریت رابسوی فضیلت و کمال خواهد رسانید.

اومانند پیغمبری مخصوص عرب قیام نکرد بلکه او پیغمبرخدا برای تعلیم بشریت بود:

«بگوای مردم، من پیغمبر خدا برتمام شمایم خدائی که پادشاهی آسمانها وزمین برای اوست[1]»

«ماترا بمنظور اینکه برتمام جهانیان رحمت باشی فرستاده‌ایم[2]»

بزرگوار خدائی است که فرمان را بربندهٔ خودفرستاد تاجهانیان راازعذاب اوانذار کند[3]»

ودر سوره‌های دورهٔ نخستین:

وقرآن نیست مگر یادآوری برای تمام جهانیان [4]

باز در آیه‌ای که سه‌بار درسه‌جای قرآن تکرار شده است ایمان نامحدود پیغمبررا بموفقیت نهائی او دراصلاح تمام بشریت نشان میدهد:

« اوست آن خدائی که پیغمبر خود را برهنمائی دین حق فرستاد تاآن‌را برهمه ادیان جهان غالب کند[5]»

ایمان ثابت پیغمبر بخدا که راز موفقیت شگفت‌انگیز او بود نیز اساس تمام اصلاحاتی است که بوسیلهٔ او بانجام رسید. او کار خودراازشرارت یاموهوم پرستی یاغارتهای پست یارسوم نکوهیده که رواج محیط بود بر کنار داشته و نیروی خود را از همان مراحل نخستین بتنهائی در سوق جمعیت بخدا بکار برد. تقریباً تمام آنچه در مکه باو وحی شد دراین زمینه‌ها بود:

۱– ۱۵۸:۷ ۲– ۱۰۷:۲۱ ۳– ۱:۲۵
۴– ۵۲:۶۸ ۲۷:۸۱ ۵– ۹: ۳۳+۴۸: ۲۸+۶۱: ۸

«بزرگی وعظمت تنها برای خداست. پروردگار همه اوست. او خود را بوسیلهٔ آیات آشکار می کند. اوخود را بربندگانش می‌شناساند. قداست وطهارت تنها برای اوست. اوازجان انسان باو نزدیکتراست. کریمی جز اونیست . مهربانی جز او نمی‌توان یافت . دوستی جز او کجاست . محبت ازاوست. آمرزنده اوست. بخشنده‌اوست. کفایت کننده‌اوست. دعای بنده‌اش‌را میشنود. دوستدار نیکی‌ودشمن گناه است. دوست کسانی‌است که بی‌فریاد رس و ناتوان و بیچاره‌اند. دوست مردمان خدا شناس‌است . وهمچنین.

مرد باایمان مانند سیم برق‌دار است و کسانی که با او تماس‌می گیرند ایمان را بوسیلهٔ اوبخود جذب می کنند تماس گرفتن با دل پر ایمان پیغمبر که از توجه بخدا لبریز بود تأثیر شگفت‌انگیزی درروحیهٔ صحابهٔ اوداشت ودلهای آنها نیزازایمان بخدا لبریزمیشد جریان‌ایمان که ازدل‌پیغمبر بسوی‌دلهای پیروان واتباع‌او انتقال می‌یافت‌بوسیلهٔ آیات قرآن که‌درموضوع خدا شناسی نازل می گشت پیوسته تأئید میشد تمام‌صحنه های طبیعت شواهد وجود خدااست.

آیا بآسمان با عظمت در بالای سر خود نمی‌نگرند که حگونه آنرا آفریده وآراسته‌ایم وهیچ شکافی درآن نیست وزمین را پهن کردیم و کوهها را برروی‌آن انداختیم وبتقدیر ما همه رقم گیاههای‌زیبا درآن روئید تاوسیلهٔ بینائی ویادآوری بندگانی شودکه بسوی خداباز می گردند. واز ابر بالاآب پربرکتی فرو فرستادیم تادر اثرآن باغها و دانه‌های محصول روئیدن گرفت‌وهم درخت‌های‌بلند خرماکه‌شکوفه‌های آن با نظم عجیبی رویهم قرارگرفته است تاروزی بندگانرا فراهم کنیم

وباآب باران زمین‌های مرده را زنده کردیم . رستاخیز قیامت نیز چنین است .[۱]

«شما را چه می‌شود که بزرگی خدا را باور ندارید واو بود که شما را ازمراحل گوناگون خلقت گذراند تابصورت آدمی آفرید[۲]»

«آیا نمی‌نگرید چگونه‌خدا هفت آسمان‌را همانند آفرید وماه تابان وخورشید فروزان را درآن نهاد وشما راچون گیاهان از زمین‌در آورد. ودیگر بار شما را در زمین پنهان کند تا روز جزا باز شما را از میان گورها محشور نماید وخدا زمین‌را بساط شما قرارداد تادرراههای گشادهٔ آن درپی مصالح خود رفت وآمد کنید[۳]»

«خدائی که مرگ‌وزندگی راآفرید تاشما را در معرض آزمایش قرار دهدکه آیاکدامیك ازشما نیکوکارتر است واوبزرگ وآمرزنده است . خدائی که هفت آسمانرا همانندآفرید درآفرینش خدای مهربان تفاوتی نخواهی دید درست بنگر تاهیچ خللی درآن توانی یافت؟ بازدو بار دیگر بادقتی تمام نظرکن تا دیدهٔ حیرت زده وزبون وخسته بسوی توبازگردد[٤]»

«همانا درآفرینس آسمانها وزمین وتوالی‌شب وروز وکشتی‌هائی که بنفع اقتصادی وسیاسی مردم در دریا حرکت می‌کنند وبارانی که خدا از ابر فرو می‌فرستد وبآن زمین‌های مرده رازنده‌می کند وازهمه

۱ــ ۵۰ ٦ــ ۱ ۲ــ این کلمات رااشاره‌ایست بآن که انسان از نظر مادی از مراحلی گذشت تا بوضع فعلی رسید ومی توان آنرا مؤید تئوری تکامل دانست. وحدت جهان خود دلیل وحدت صانع جهان است .

۳ــ ۷۱٠ ۱۳ــ ۲۰ ٤ــ ٦۷٠ ۲ــ ٤

رقم موجودات درروی زمین پراکنده می‌نماید ودر تغییر دادن بادها و ابرهای مسخر میان آسمان وزمین برای مردم هوشمند آیاتی ازقدرت‌و حکمت اوست.[۱] »

دلایل وجود خدا ازموجودات مادی جهان‌روی این حساب‌بودکه آنها را ناچار صانعی درکاراست. شواهد دیگری بروجود بنده مربوط است‌بروح بشرکه‌توحید وخداشناسی بادست‌فطرت دردرون بشردست بکار هدایت است:

آیا موجودات بدون صانع پدید آمده‌اند؟ آیا ممکنات را خود ممکنات آفریده‌اند؟ آیا آسمانها وزمین را این مردم خلق کرده‌اند ؟[۲]

آیا من پروردگار شما نیستم!؟[۳]

این‌سئوال‌های‌فطری نشان میدهد که خداشناسی پاره‌ای‌ازطبیعت وودیعه‌ای درفطرت انسان‌است گاهی توحید فطری‌در ضمن بیان‌نزدیکی غیرقابل تصور خدا بجان انسان تفسیر شده است:

مابجان شما از خودشما نزدیکتریم [۴]

مابجان بشراز رك‌جان اونزدیکتریم[۵]

مفاد این تعبیر آن‌است که ادراك و ایمان بوجود خدا وروح بشر حتی از ادراك وایمان بوجود خود روشن‌تر است لیکن مرانب توحید فطری در طبیعت‌های افرادی باختلاف روشنی و تاریکـی روح مختلف است.

بنابراین خدا در نظر مسلمان موضوع اساسی زندگی بشر بود

---

۱ — ۲: ۱٤٦ ۲ — ۵۲: ۳۵ — ۳٦ ۳ — ۷: ۱۷۲
٤ — ۵٦: ۸۵ ۵ — ۵۰: ۱٦

وروی این حساب پیوسته بمنظور کمك خواستن وهدایت جستن بسوی او باز می گشت. روح ایمان بخدا درقالب عبادت و پیکر نماز جلوه گر شد. مسلمان روزی پنج‌بار بنماز ایستاده میشد. بخش مهمی‌ازنمازسورهٔ کوتاه فاتحةالکتاب است که قرآن مقدس‌بدان افتتاح میشود :

تمام‌ستایش‌شایستهٔ‌خداست پروردگارجهانها ورهبرجهانیان‌بکمال بخشنده ومهربان .

پادشاه‌روز جزا.

تنها تورا می‌پرستیم وتنها ازتوکمك میخواهیم .

مارا براه‌راست رهبری فرما .

راه‌آن بندگانی که آنها رامورد احسان خود قرارداده‌ای.

نه آن مردمی که بر آنها خشم گرفته‌ای و نه آنان که بگمراهی می روند[۱]

توجه روحی انسان بخدا در نمازش آشکار می گردد لیکن این توجه در موقعی که انسان خود را گرفتار مشکلات بیابد بمراتب آشکارتراست:

«وهنگامی که فشارحوادث آدمی را خسته کند بخدا توجه‌نموده وبسوی او بازگردد سپس هنگامی که خدا اورا مورد مهر وعنایت خود قرار داد ازگرفتاری گذشته خود ولطف خدا فراموش نماید[۲]»

هنگامی که محنتی باو میرسد مارا بفریادرسی خود میخواند و هنگامی که بداد او میرسیم وباو نعمت میدهیم می گوید که این نعمت

۱ — ۱:۱ — ۷ ۲ — ۳۹:۸

رابهوشیاری وکاردانی خود بدست آورده‌ام[1] »

«وهرگاه بیچارگی بانسان میرسد در حال استراحت یانشستن یا ایستادن ما را بیاری‌خود می‌طلبداماوقتی‌که بیچارگی اورا علاج کردیم چنـان میرودکـه‌گویا هرگـز ما را نخوانده واز ما حاجتی نخواسته است[2]»

انسان نه‌تنهامأمورگشته بودکه برای خدا بنماز بایستد ودرحال آسودگی وگرفتاری باو متوجه شود ودر هرفرصتی کمك وهدایت‌رااز او بخواهد بلکه نیز خاطرنشان اوشده بودکه خدا دعا ونماز اورا می شنود وبحوائج او میرسد :

«وخدای شما می‌گوید مرا بخوانیدتا شمارا بحوائج‌شمابرسانم[3]»

«آیابفریاد بیچارهٔ درمانده‌که می‌رسد؛ ومحنتهاراکه برطرف می کند، وشمارا درروی زمین حکومت‌میدهد[4]»

«همانا خدای‌شما شنونده دعای‌بندگان است[5]»

«وهرگاه بندگان دربارهٔ من ازتوسئوال کردند پس بدرستی که من بآنها نزدیکم دعای درخواست کننده را هرگاه بخواند اجابت‌میکنم شایسته است بندگان‌هم مرا اجابت نمایند وبمن‌ایمان بیاورند، باشدکه براه راست رهبری شوند[6]»

دیگر باره بآنان‌تعلیم شدکه درهمهٔ اوضاع واحوال برخداتوکل نمایند بطوریکه در مشکلات ودرماندگی‌ها شکست بخودراه‌ندهند:

«در راه انجام مقاصد جز ازخدا توفیق‌نمیخواهم بر اوتوکل‌نموده

۱ — ۴۹:۳۹ ۲ — ۱۲:۱۰ ۳ — ٦۰:٤۰

٤ — ٦۲ :۲۷ ۵ — ۳۹ :۱٤ ٦ — ۱۸٦ :۲

وبسوی او باز گشت میکنم[۱] »

«برخدای زنده‌ای که از فنا ومرگ منزه است توکل نما واورا ستایش کن واوخود بگناهان بندگان خود آگاه است[۲]»

«هر کس برخدا اعتماد نماید خدا اورا بس‌است[۳] همانا امرخدا بانجام میرسد واوبرای هرچیزی اندازه‌ای تقدیر نموده است[٤]»

از این گذشته بانسان گفته شدتا هر گاه خود را در خطر گمراهی یادر بیچارگی بیابد به‌پناه خدا رود:

«بخدای آدمیان پناه می‌برم پادشاه آدمیان پروردگار آدمیان[٥]»

«ای خدای من از وسوسه‌های شیاطین‌واز آنکه در نفوذمن حاضر شوند بتوپناه می‌برم[٦]»

«وهر گاه‌وسوسهٔ شیطان ترا غمگین کند بخدا پناهنده شو چه اینکه اوشنواودانااست[۷]»

خورسندی و اطمینان قلب را نیز از راه خدا شناسی باید بدست آورد :

« کسانی که بخدا ایمان آورده‌اند ودلهای آنها بیادخدا مطمئن و آسوده است آری بوسیلهٔ یاد خداست که دلها خورسند وآسوده میشوند[۸]»

خدائیکه در حقیقت آفرینندهٔ جهان وجهانیان وفرمانده تمام نوامیس خلقت بود درعین حال درمنطق قرآن دوست بشرمعرفی‌شد:

۱ــ ۸۸:۱۱ + ۱۳: ۳۰ ۲ــ ۱٤: ۱۲ ۳ــ ۲٥: ٥۸

٤ــ ٦٥: ۳ ٥ ــ ۱۱٤.۱ ــ ۳ ٦ ــ ۲۳: ۹۸

۷ــ ٤٥ ۱۹ ۸ــ ٤۹: ۹

«برخی از کافران دوست برخی دیگرند لیکن خدا دوست مردم پرهیزکار ووظیفه شناس است[۱]»

«آیا آنها اولیائی جز خدا گرفته‌اند وتنها شایستهٔ ولایت‌ودوستی خداست، اوست که مرده‌را زنده‌میکند وبرهمه‌چیز تواناست[۲]»

«خدا ولی بندگان با ایمان است آنها را از تاریکی‌ها بسوی روشنی می‌برد[۳]»

«در دوستی ویاری خدا کفایت است[۴]»

مهربانی ودوستی خدابی‌اندازه وازحدود تصور انسان خارج‌است رحمت‌عامه اوبمؤمنان وکافران نیکوکاران وگناهکاران یکسان‌میرسد:

«ای بندگانی که‌برخود ستم کرده باسراف گناه گرفتار آمده‌ایداز خدا ناامید نباشید چه اینکه خدا همهٔ گناهان راآمرزنده است[۵]»

«ای پروردگارما همه چیزرا درآغوش مهر خود جای‌داده‌ای واز همه‌چیز آگاهی[۶]»

«بگوبفضل ورحمت خدا وبآن باید خشنود باشید[۷]»

«مگر آنانکه موردمهر پروردگار قرارگرفته‌اند وبرای‌مهرورزی آنها را آفرید[۸]»

«ازرحمت خدا ناامید نباشیدچه اینکه جز مردم‌کافر ازرحمت‌او ناامید نمی‌شوند[۹]»

«او رحمت را برعهده خودگرفته است[۱۰]»

---

۱ — ۱۹:۴۵ ۲ — ۹:۴۹ ۳ — ۲۵۷.۲

۴ — ۴ ۴۵ ۵ — ۳۹ ۵۳ ۶ — ۷:۴۰ ۷ — ۱۰ :۵۸

۸ — ۱۱ ۱۱۹ ۹ — ۱۲ ۸۷ ۱۰ — ۱۲.۶ — ۵۴

«پروردگار شما صاحب رحمتهای واسعه است[۱]»

«ورحمت من همه چیزرا فراگرفته است[۲]»

«واگر در مقام شمردن نعمتهای خدا بر آئید برشمارش آنها قادر نخواهید بود[۳]»

«همانا پروردگار تورا برمردم فضل فراوانی است گو اینکه بیشتر آنها سپاسگزاری ندارند[٤]»

نخستین پیامی که بر پیغمبر خدا نازل شد واورا بوظیفهٔ اصلاح بشریت نوجه داد از دوستی خدا که آفرینش بشر را باعث شده است سخن میگوید:

«بخوان بنام خدائی که آفرینش از اوست. آدمی را از دوستی و علاقه آفرید. بخوان وپروردگار تو ازهمه بخشنده تر است[٥]»

در یکی ازگفتارهای پیغمبر باین حدیث برمیخوریم :

میخواستم تاشناخته شوم وانسانرا بهمین منظور آفریدم.

ودود (یعنی بامحبت) یکی ازصفات خداست :

«اوست که انسان را درآغاز میآفریند ودر انجام بصحنه قیامت باز میگرداند، او آمرزنده ودوست دارنده است[٦]»

«البته بروردگار من آمرزنده وبا مودت است[۷]»

صفت بشر دوستی خداست که در انسان بصورت خدادوستی منعکس میشود.

۱ـ ٦: ١٤٨ ۲ـ ۷ ١٥٦ ۳ـ ١٤: ٣٤ ١٦: ١٨

٤ـ ۲۷: ۷۳ ٥ـ ٩٦ـ ١ ـ ٣ ٦ـ ۸٥ : ١٣ ـ ١٤

۷ـ ١١: ٩٠

و آنها در راه دوستی خدا خوراك را بفقیرویتیم واسیر میدهند[۱]»

«وبرخی ازمردم جز خدا مانندهائی برای اومیگیرند وتا آن‌حد که خدا را باید دوست بدارندبآنها دوستی میورزند لیکن اهل‌ایمان در دوستی خدا ثابت قدم‌ترند[۲]»

«بگواگر شما دوستدار خدا هستید پس مرا پیروی نمائید تا خدا شمارا دوست بدارد[۳]»

خداکه مقدس وجمیل است برحسب اظهار قرآن دوستدار آن مردمیست که از بدیها بگذرند وبجمال نیکی وفضیلت آراسته باشند:

«خدادوستدارمردمی‌است که بایکدیگر بنیکی رفتار کنند[٤]»

«خدا دوستدار کسانی‌است که بارها بسوی‌اوباز گشت میکنند و دوست میدارد آن مردمی‌راکه خودرا از آلودگی‌ها پاك‌بدارند[٥]»

«خدا دوستدار مردم بردبار است[٦]»

«خدا دوستدار پرهیزکاران ودرستکاران است[۷]»

«خدا دوستدار آن کسانی است که بعدالت‌داوری کنند[۸]»

در اصل اساس ایمان بخدا عقیدهٔ مهم‌رسیدگی بکارهای انسان در روز حساب نهفته وبا آن بهم بافته است هر کار نیکی دارای پاداش وهرکار زشتی راکیفری درپی است. هرکس نزد خدا مسئول اعمال خویش است. درحقیقت مسئولیت مهم‌انسان نه در برابر اجتماع یادولت بلکه دربرابرخداست «هرنفسی درگرو کسب و کردارخویش‌است[۹]»

---

۱ — ۸:۷٦　　۲ — ۱٦٥:۲　　۳ — ۳۰۳

٤ — ۲ ۱۹٥ + ۳:۱۳۳ — ۱٤۷　　٥ — ۲:۲۲۲　　٦ — ۳ ۱٤٥

۷ — ۳:۷٥ + ٤۰۹ — ۷　　۸ — ٥ ٤۲　　۹ — ۷٤.۳۸

«هر کس باندازه ذره‌ای نیکی انجام دهد آنرا خواهد دید و هر کس باندازهٔ ذره‌ای بدی انجام دهد آنرا خواهد دید[۱]»

«ما کارهای هر کسی را بگردن او انداخته‌ایم و روز قیامت برای او نوشته‌ای که آنرا باز و بی‌پرده بیابد بیرون میآوریم، کتابت‌را بخوان امروز خود میتوانی حساب‌خودرا برسی.»

« هر کس براه‌راست برود سود آنرا دریابد و هر کس گمراه شود خود زیان گمراهی رامیبرد وهیچکس بار گناه دیگری را بعهده نخواهد گرفت[۲]»

گفتار و کردار انسان همه محفوظ وثمرات آن باو میرسد هیچ چیزی از عمل وقول ازمیان نمیرود:

«نه‌بلکه‌شما روزحساب‌را دروغ بنداشته‌اید وما برشمانگهبانانی گماشته‌ایم نویسندگانی ارجمند که آنچه میکنید میدانند[۳]»

«هنگامیکه دوفرشته بمنظور دریافتن اعمال در راست وچپ نشسته‌اند عمل را دریابند انسان‌کمتر سخنی را نگوید مگر اینکه فرشته‌ای برای‌ضبط آن آماده است.[٤]»

«آیا گمان مبرند ما رازها وسخنان محرمانهٔ آنها را نمی‌شنویم چرا وفرستادگان ماهمراه‌آنهامبنویسد.[٥]»

« این‌کتاب ماست که دربارهٔ شما بحق سخن‌میگوید براستی ما آنحه راانجام مبدادید می‌نوشتیم[٦]»

« و کافران درروزحساب خواهند گفت وای برما این‌چه کتابی

۱ — ۹۹ ۷ — ۸ ۲ — ۱۷ ۱۳ — ۱٥ ۳ — ۸۲:۹ — ۱۲
٤ — ٥۰:۱۷ — ۱۸ ٥ — ٤۳ ۸۰ ٦ — ٤٥:۲۹

است که عمل کوچك یا بزرگی‌را فروگذار نکرده است وهمه‌را بحساب آورده[۱] »

داوری روز حساب دربارهٔ انسان روی‌غلبهٔ نیکی یابدی دراوست. ودر همین زمینه است که سخن ازنصب میزان درمیان است:

وما برای روز حساب میزان عدلی رادر میان خواهیم نهاد وجز بعدالت دربارهٔ احدی داوری نخواهد شد واگر باندازهٔ دانهٔ خـر دلی نیاك وبدی باشد همه را بحساب خواهیم گذاشت وما در امـر حساب نیاك توانائیم[۲] »

«وسنجش روز قیامت بحق انجام میشود پس کسانی کـه درمقام سنجش، نیکی‌های آنها فزونی‌یابد بموفقیت خواهند رسد و کسانی که خیرات آنها در میزان‌عمل سبك آید مردمی زیانکار خواهندبود[۳] »

«هر عملی که انجام شد اثر خودرا در روح انسان بجا میگذارد چه‌اینکه خدا بزودی بحساب میرسد[٤] »

اما آن اثر راباچشم‌دنیوی بشر نمی‌تواندید ودرروزجزاهنگامی که بینش انسان در نتیجه تغییر یافتن محیط محدود مادی او تیزترمی‌شود بطور محسوسی آشکار وقابل ادراك است.

«دنیا را در حجاب غفلت گذراندی‌لیکن پردهٔ دنیا را از روی تو باز کشیدیم وامروز نیروی بینشت قوی‌است[٥] »

«درآن روزیکه پرده ازروی‌رازها برداشته شود ونهانی‌ها آشکار گردد[٦] »

---

۱ — ۱۸:٤۹ ۲ — ۲۱:٤٧ ۳ — ۷ ۸ — ۹
٤ — ۲: ۲۰۲ + ۳: ۱۸ — ۱۹۸ ٥ — ٥٠ ۲۲ ٦ — ۸٦ ٥

بنا براین خدا نه تنها انسان را آفرید بلکه برای تمام اعمال او حساب منظمی باز کرد ودر حقیقت ایمان بحساب جوهر واصل ایمان بخداست آری ایمان بخدا بهمین معنی بود که قرآن بآن اهمیت داد وپیغمبر آنرا در مغز اصحاب خودجایگزین کرد تابدین وسیله‌اصلاحاتی در زندگی آنان انجام دهد .

در ضمن اینکه ایمان بحساب اصل‌زندگی جاوید آنجهان‌شناخته شد و بهشت ودوزخ در حقیقت فقط مظاهر آینده قانون حساب خوبی و بدی‌است، زندگی این جهان تفسیر همین قانون مقدس است که نیکی را ثمری شیرین وبدی را میوه‌ای تلخ درپی است :

«کوششهای‌شما بهدفهای مختلفی میرسد پس‌کسی‌که بخشنده و پرهیزکار است ونیکی را میپذیرد اورا برای پیمودن راه‌آسانی توفیق میدهیم وآن کسیکه بخل ورزد وخود را ازخدا بی‌نیاز داند ونیکی‌را نپذیرد اورا براه بدعاقبتی گرفتارسازیم ودر پرتگاه هلاکت از دارائی خود سودی‌نخواهد برد.[۱]»

قانون حساب خوبی وبدی نه تنها برای افراد بلکه ملتها را نیز شامل بود وهرامتی را کتابیست‌که برطبق‌آن در زندگی جاویدآخرت محاکمه میشود :

« ودرآنروز هرامتی‌را برانو درآمده خواهی دید. هر امتی را بسوی‌کتابش‌خواهند خواند. امروزبآنچه کرده‌ایدپاداس داده میشوید ، این نوشتهٔ ما است‌که در بارهٔ شما بحق سخن میگوید ماآنچه را انجام میدادید می‌نوشتیم[۲]»

---

۱ — ۹۲:٤ — ۱۰   ۲ — ٤٥:۲۸ — ۲۹

ایمان بخدا که براین اصول مبتنی بود قـدرت بیشتری را از راه آزمایش روحی بشر که مطمئن‌ترین دلیل وجود خداست بدست آورد خدا درهمهٔ اعصار بر تمام ملل آشکار شده است . ایمان پیغمبر بخـدا مأخذی چنین وسیع و پردامنه داشت .

انسان درقلمروموجودات محدود میتواند بهرا کتشافی توفیق‌یابد وممکن است تمام نیروهای طبیعت را تسخیر کند اما خدا نامحدود و ازمحیط اکتشافات بشری بالاتر است :

«دیدگان از دیدن او فرو مـانده‌اند واو همه دیدگان را ادراك می کند.[۱]»

بنا بر این خدا از راه مهربانی در مقام شناساندن خود بانسان بر آمد ودر همه عصر وهر کشوری بوسیلهٔ بندگان برگزیده‌اش خود را آشکار کرد .

«همانا بسوی تووحی کردیم‌چنانکه بنوح‌وپیغمبران پیش‌ازاووحی کرده‌ایم و نیز ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب‌واسباط وعیسی وایوب‌و یونس‌وهرون‌وسلیمان بدریافت‌وحی‌ماسرفرازشدندو برداود کتاب‌مقدسی فرستادیم وماداستان برخی از پیغمبران گذشته رابرتوخوانده وازقصص بعضی دیگر برای توچیزی نگفته‌ایم[۲] »

وهر امتی رافرستاده‌ای است[۳]»

« و هیچ امتی نیست مگر آنکـه در میان آنها پیغمبری مانذار برخاسته است[٤] »

تنها برگزیدگانی از بشر بمقام نبوت مبعوث شدند چه این کـه

۱-۶:۱۰٤ ۲-٤:۱٦۳-۱٦٤ ۳-۱۰:٤۷ ٤-۳٥:۲٤

مصلحی که خود نمونه انسانیت ومثل اعلای فضیلت باشد جز از بشر نمی‌تواند باشد :

« اگردرزمین فرشتگانی بودند که در نواحی آن بآرامی حرکت نمایند مارا شایسته بود که از آسمان فرشته‌ای را بر آنها مبعوث کنیم[1] »

« ما پیش ازتوپیغمبرانی جز مردان برگزیده‌ای ازبشرکه بآنها وحی نمودیم نفرستادیم وهرگاه نمیدانید حقیقت امر را از اهل کتاب بپرسید. ما فرستادگان خود را جسدهائی که غذا نخورند قرار ندادیم و آنها مردمانی جاوید وفارغ ازمرگ نبودند.[2]

نتیجهٔ آن‌که خدا خود را بوسیلهٔ وحی ورجال وحی بتمام امت های جهان شناسانده است ووحی آسمانی حقیقت عمومی عالمگیری شناخته شد. در صورتی که وحی در مراتب عالیه‌اش(وحی بوسیله روح الامین) مخصوص مقام نبوت بود لیکن در مراتب نازلتری(از راه پدیده های مغز یا ازراه خواب یا از طریق خیال و الهام) بمردان و زنانی افاضه میشد :

هیچ بشری‌را نمیرسد که‌خدا بااوسخن بگوید مگر بوحی‌یا ازپس حجاب غیب یاآنکه رسولی فرستد تاخدا هرچه خود خواهد باو وحی کند البته خدای‌تعالی حکیم است «واینگونه ماروح‌را بفرمان خویش برتو فرستادیم ازآن پیش نمیدانستی کتاب چیست وایمان کدام است لیکن ماآنرا نور فروزنده‌ای قرار دادیم تاهرکس را از بندگان خود بخواهیم بوسیلهٔ آن‌هدایت کنیم والبته‌تومردم‌را براه راست رهنمائی[3]»

«ومابمادرموسی‌وحی کردیم وباو گفتیم‌موسی‌را شیرمیده وهرگاه

۱ـ ۱۷: ۹۵ ۲ـ ۲۱: ۷ـ۸ ۳ـ ۴۲: ۵۱ـ۵۲

براو ترسیدی اورا درمیان رودنیل بینداز وترس واندوه بخود راه مده ما اورا بسوی توخواهیم بازگرداند واورا یکی از پیغمبران مرسل خود خواهیم شناخت.[۱]»

« وهنگامی که بحوارییین عیسی وحی کردیم که بمن وفرستاده‌ام ایمان بیاورید[۲]»

در قرآن از مردمان کافری که خوابهای باحقیقت وپر معنی دیده واز مراتب نازلهٔ وحی برخوردار گشته‌اند نیز سخن بمیان آمده‌است.

« دو نفرجوان با یوسف نیز بزندان درآمدند یکی از آندو گفت خود رادرخواب دیدم که مشغول فشردن انگورو گرفتن شرابم ودیگری گفت بخواب دیدم که مقداری نان را روی سر برداشته‌ام وپرندگان از آن میخورند .[۳]

«و پادشاه مصر گفت هفت گاوفربه که هفت گاولاغر آنها رادریدند وخوردند وهفت خوشه سبزخرم وهفت خوشهٔ خشک بخواب دیدم ای بزرگان دربارخواب مرا تعبیر کنید[٤] »

دو جوان وپادشاه همه کافر بودند وخوابهای آنان بوسیلهٔ یوسف بحقایق آینده‌ای تعبیر شد و براساس وحی مبتنی بود . باری وحی درمظاهر مختلفش یك تجربهٔ عمومی وجهانی بشری بود و در مراتب نازله آن که مخصوص پیغمبران خدا نبود افراد عادی نیز تجربه‌هائی از آن داشتند .

در این زمینه بازحقیقت دیگری است که پیغمبر بآن اهمیت زیادی داده است. آنچه بوسیلهٔ پیغمبران خدا وحی میشد مخالفت آن مستلزم عقوبت خدائی بود. هرجا وهر زمان که پیغمبری در جهان آشکار شد

۱ـ ۲۸ ۷ ۲ـ ۵ ۱۱ ۳ـ ۱۲ ۳٦ ٤ـ ۱۲ : ٤۳

خود بتنهائی‌دربرابر جمعیت‌هائی که‌نه‌تنها دعوت اورا نمی‌پذیرفتندبلکه درمقام نابود کردن و کشتن او بودند قیام میکرد لیکن مخالفت‌های دشمن هرچه قوی‌بود بالاخره ناچیز میشد، پادشاهان جهانگیر و امتهای جهاندار دراثر مخالفت باحق نابود میشدند و فرستادهٔ بی کس خداکه ازهمه زجر میدید باموفقیت وپیروزی بهدف میرسید وحق را جای گیر میساخت:

«آیا بنظر نداری که خدا باقوم‌عاد چه کردومردمان شهر ارم‌را که کاخهای آسمان خراشی بی‌نظیر داشتند چگونه نابود ساخت ونیز قوم ثمود که سنگها را برای خانه ساختن‌شکافته وپاره میکردند. وفرعون که لشگرهای بسیار داشت آنمردمی که سر کشی آغاز کردند وبفسادو افساد پرداختند ودر نتیجه خدا عذاب سختی بر آنهافرستاد.[1]»

«و کافران باپیغمبران مبعوث‌شده بر آنها گفتند ماشما را ازکشور خود بیرون میکنیم مگر آنکه بدین ما بر گردید خدا بفرستادگان رنجدیدهٔ خود وحی کردما مردم خدانشناس رانابودسازیم وشما رابجای آنها درزمین ساکن کنیم[2]»

«وما بعداز یاد آوریهای مکرر در کتب گذشتهٔ آسمانی در زبور داود نوشتیم که بندگان شایستهٔ ما زمین وحکومت آنرا بارث خواهند برد این‌سخن‌پیامی‌است برای‌مردمان خدابرست.[3]»

پس (بموسی وهرون) گفتیم هردوبسوی قومی که آیات مارادروغ دانسته‌اند رهسپار شوید وپس ازاتمام حجت آنها را سخت نابودساختیم وهمچنین قوم نوح هنگامی که پیغمبران را تکذیب نمودندآنهارا غرق

۱ــ۸۹:۶ــ۱۳ ۲ــ۱۴.۱۳ــ۱۴ ۳ــ۲۱ ۱۰۶ــ۱۰۷

نموده عبرت دیگران قرار دادیم و برای مردمان ستمگر شکنجه‌های رنج آوری مهیا کرده‌ایم وقوم عاد وثمود و کسانی که دراطراف چاه رس ساکن بودند وقرنهای بسیاری که دراین میان گذشته‌اند . وما همه راپند دادیم وبر آنها اتمام حجت نمودیم وسپس همه‌را سخت نابودساختیم[۱] »

«سپس بوعده‌ای که بفرستادگان خود داده بودیم وفاکرده و آنها را باهر که خواستیم از آزار دشمنان نجات دادیم و مردمان افراط کار نا معقول‌را هلاك نمودیم[۲] »

«وچه بساشهرهائی که‌مردم آن‌دست بشرارت وبیدادگری بازکردند وما آنهارادرهم‌شکسته ونابود ساختیم‌وبجای آنهامردم دیگری آفریدیم[۳] »

«بگو حق آمد وباطل ناپدیدشد البته باطل‌نابودشدنی‌است.[٤] »

«نه چنین‌است بلکه حق را برباطل مىزنیم‌پس آنرا می‌شکند و باطل و محو ونابود میشود.[٥] »

این تجربهٔ روحی بشر که تاریخ مقدس‌مذاهب وادیان درهرعصر وهر کشوری بآن شهادت میدهد دلیل محکمی بودکه ریشه‌های ایمان رادر دلهای اصحاب پیغمبر جایگیر ساخت. البته درزندگی شخص‌پیغمبر نیز تجربهٔ زنده‌ای برای آنها بود وباچشم خودمشاهده میکردندچگونه زمینهٔ ایمان علیرغم دشمنیهای دشمن‌روز بروز مساعد شده وچگونه حق آثار باطل را ازتمام جزیرةالعرب بالاخره بدور ریخت .

مسلمین ازهمان آغاز از طریق دعوت‌بنماز برای‌اطاعت فرمانهای خدائی تمرین میشدند دروسط روز که همه گرم کار بودند اذان‌اسلامی گفته میشد تاهمگی کار را رها نموده وبمنظور انجام فریضهٔ مذهبی و

۱ــ ۲۵، (۳٦ــ۳۹)　　۲ــ ۲۱ ۹　　۳ــ ۲۱ ۱۱

٤ــ ۱۷، ۸۱　　٥ــ ۲۱ ۱۸

سجده کردن برای خدادرمسجدحاضر شوند.صفها بسته میشدوافرادمسلمان آقاوخدمتگذار- وضیع وشریف‌دارا و نادار بدون هیچ امتیازی‌پهلو بپهلو ایستاده میشدند. **الله‌اکبر**(خدا ازهمه بزرگتر است) ذکر مکرر اذان بود وبدینوسیله اطاعت مطلق بلاشرط از فرمانهای خدائی در ذهن آنها جانشین میشد. ایمان بخدا بااین تمرین عملی ترجمه وتفسیر شده ودر نتیجه رضا و اطاعت کامل در برابر اوامر حق قانون زندگی مسلمان گردید .

این آمادگی مسلمین برای اطاعت‌راه‌پیغمبر را بسوی اصلاح و تکمیل کسانی‌که اورا به‌مقام رهبری‌پذیرفته‌اند هموار نمود. هرامری‌که ازطرف خدا وحی میشد میبایست بدون شرط اطاعت شود . چون وچرا بهیچوجه در کار نبود ، امر امرخدابود واطاعت آن لازم شمرده میشد . ایمان ثابت وعمیق آنها بخدا منظرهٔ جدیدی بزندگی آنان داد.

زنجیرهای آهنین عادات ورسوم کهنه اکنون در نظر آنها رشته های باریکی که درشکستن وپاره‌کردن آنها بکوششهای مهمی احتیاج نیست بیش نبود. بارسیدن وحی‌های پیابی وبیان مسائل مذهبی رسوم جاهلیت یکی بعد از دیگری ازمیان برداشته شد. این روح جدید نه- تنها درعوض‌کردن فرد مؤثر بود بلکه جامعه وتمام ملت راتغییرداد.

شاید مبارزه باگناه میخوارگی مشکل‌تر ازهرکاریست . دولت امریکاکوشش بسیاری بکار برد تاآنرا ازراه قانون تحریم کند وبالاخره عاجز شد وتوفیقی نیافت. از هر ملتی که امروز فرض شود اعتیاد عرب بمیخوارگی بیشتر بود . در اواخر عمر پیغمبر فرمان حرمت شراب رسید :

«ای کسانی که بخدا ایمان آورده‌اید میگساری وقماربازی وقربانی برای بتها وقرعه‌زدن باتیرها کارهای پلید وشیطانی است از آن بپرهیزبد باشد که رستگار گردید. شیطان آرزو دارد تابوسیلهٔ میگساری وقمار ـ بازی دشمنی و کینه را دردل‌های شما تحریك نماید وشمارا از یاد خدا واز نماز دور نگهدارد آیاشود که ازاین آلودگیها دست بکشید[1]»

بمحض اینکه این آیات باطلاع عموم رسید وگوینده‌ای با صدای بلند حرمت آنرا برمردم آشکار کرد تمام خمهای شراب در خانه‌های مسلمانها از شراب‌خالی وشکسته شد بطوریکه‌جوی شراب‌مانندآب در کوچه‌های‌مدینه جاری گشت‌وتا امروزمسلمین‌درهر کشوری که زندگی می کنند باز ازهر ملتی که فرض شود از گناه میگساری برکنار ترند. نه‌تنها رسوم وعادات بدوخوی‌های زشت ازمیان رفت بلکه ایمان بخدا دردلهای عرب و کمی دیرتر در ملت‌های دیگری که اسلام را پذیرفتند بطور عمیقی‌جای گرفت. وآنهارا بزندگی نوینی که درنتیجهٔ آن‌پرچم‌دار تمدن بشر و مشعلدار پیشرفتهای مادی و معنوی و روحی جهان شوند رهبری کرد.

۱ ــ ۵: ۹۰ ــ ۹۱

فصل سوم

وحدت بشریت

عقیدهٔ وحدت بشریت یکی از کمکهای بی‌مانندی است که پیغمبر درراه تمدن بشر انجام داد ودر حقیقت یکی از ثمرات طبیعی یگانگی خدا است که اساس تعلیمات اسلامی است.

مطالعهٔ تاریخ جهان نشان میدهد که تمام افراد بشر با همهٔ اختلافات سطحی همانطوریکه برای اولین مرتبه درفکر پیغمبر اسلام ظهور کرد یك ملت بیش نیستند. بوسیلهٔ کلمات صریح وروشنی وحدت بشر از جانب خدا وحی شد. هیچ کشوری چون عربستان برای ظهور این فکر وهم برای انجام آن نامساعد نبود. تمام کشور بحکومت های کم دامنهٔ زیادی تقسیم شده بود. هر طایفه‌ای تشکیلات سیاسی مستقل وعلیحده‌ای داشت وهر قبیله‌ای را رئیسی بود که اورا درجنگ بادشمن رهبری میکرد. طوائف و قبائلی که در بیابان عربستان زندگی میکردند از همان ریگهای بیابان پراکنده‌تر ونامنظم‌تر وهمگی درجنگال کینه‌های دیرینه گرفتار بودند. جنگهای کهنه‌ای که سالها بر آن گذشته بود باندك بهانه‌ای تجدید شده وشعله‌های سوزان آن دامن زده میشد. خونریزی‌های پر دامنه وغارتگری‌های ویران کننده معمول روز بود خستگی و نابودی مردان از جنگ گاهی باعث بسته شدن پیمانهای صلح آمیزی می گشت

لیکن لجاجت‌ها وخصومت‌هائی که چون آتش زیر خاکستر در سینه‌ها جای داشت باردیگر شعله میزد ویکمرتبه تمام مردم کشوری خود رادر زیرشعله‌های جنگ می‌یافتند. تمام جمعیت درپرتگاه خطرقرارمیگرفت و شعله‌های سوزنده جنگ را قدرت آن بود که کشوری را بخاکستر تبدیل نماید:

«وشما در کنار پرتگاه آتشینی قرار داشتید.[۱]»

درچنین کشوری باچنین وضعی برای اولین مرتبه در تاریخ بشر این فکر پدیدآمد که نه تنها عرب بلکه تمام روی‌زمین یك ملت وهمه ازیك ریشه‌اند.

«و مردم یك ملت بیش نبودند وسپس اختلاف درمیان آنها پدید آمد.[۲]»

«وجامعهٔ شما یك جامعه است ومن یگانه پروردگار شمایم پس وظائف بندگی خود را به‌نیکی انجام دهید لیکن خود از یکدیگر پراکنده شدند وهرحزبی‌بآنچه درنزد اوست خوشحال است. پس آنان را درنادانی وبیچارگی‌شان واگذار تاروزحساب[۳]»

«جامعهٔ شما یك جامعه بیش نیست ومن‌پروردگار شمایم پس‌مرا پرستش‌کنید وآنهاامروحدت خود رادر میان خود بریده وپاره کردند همه بسوی‌ما بازگشت خواهند نمود.[۴]»

«همه‌افراد بشرملتی‌یگانه‌اند ازاینروخداپیعمبرانی درمیان آنان برانگیخت تامردم را بیم وامید دهند وکتاب آسمانی را بحق بر آنها وحی‌کرد.[۵]»

۱ــ ۳: ۱۰۲ ۲ــ ۱۰ ۱۹ ۳ــ ۲۳: ۵۲ــ ۵٤
٤ــ ۲۱: ۹۲ــ۹۳ ۵ــ ۲ ۲۱۳

وحدت بشریت نه‌تنها یك‌عقیدهٔ زودگذر غیرعملی بود که تنهادر حال جذبه وحی ظهور کند وبگذردبلکه یك امر عملی واقعی بود که با تمام شئونش در مراتب علمی وعملی وحی واعمال پیغمبر موردعنایت قرارگرفت . البته تقسیم شدن بشر بطوائف وقبائل درمکتب اسلام و صریح قرآن تصدیق شده است ولی منظور از این تقسیمات بالاخره همان وحدت بشریت بود .

«ای مردم ما شما را از یك مرد و یك‌زن آفریدیم‌وشما راطائفه‌ها وقبیله‌ها قرار دادیم تایکدیگررا بآسانی بشناسید.[۱]»

اختلاف رنگ وزبان درنتیجهٔ اختلاف اوضاع وشرایططبیعت‌بود:

«یکی ازآیات قدرت حق آنست که‌شما را ازخاك آفرید پس شما بمقام بشریت رسیده ودر روی زمین براکنده‌شدید.[۲]»

«ویکی ازآیات‌قدرت اوآفرینش آسمانهاوزمین است‌ونیزاختلاف زبانها ورنگهای شما البته در اینها آیاتی است برای مردم دانشمند[۳]»

افراد بشر درهرکشوری زندگی کنند وبا هرزبانی سخن‌بگویند وهررنگی که داشته باشند همهٔ آنها یك خانواده شناخته شدندکه در زیر سقف آسمان زندگی میکنند وهمه از عوائد طبیعت برخوردار میگردند:

«ای مردم‌بپرهیزید از معصیت آن خدائی که شما را ازیك‌پدر آفرید وهمسرش را نیز از همان جنس خودش خلق کرد و از آندو مردان وزنان بسیاری را منتشر ساخت[٤]»

---

۱ — ۴۹: ۱۳ ۲ـ ۳۰: ۲۰ ۳ — ۳۰ ۲۲

٤ — ٤ ۱

«اوست خدائی که ستارگان را برای‌شما آفرید تادر تاریکی‌های بیابان ودریا بوسیلهٔ آنها راه بیابید...

«اوست که شما رااز یك‌پدر ایجادکرد پس‌شما را درزمین جای داد و عملهای شما را درآخرت بودیعت سپرد واواست‌که باران‌را ازابر فرو فرستاد وما بوسیلهٔ آن هرگیاهی‌را اززمین رویانیدیم.[1]»

«ای‌مردم‌خدائی‌را پرستش نمائید که شما راو کسانی را که پیش ازشما بوده‌اند آفرید ، باشد که ازآلودگی‌ها برکنار گردید. آن خدائی که زمین را در زیر پای شما پهن‌کرد و آسمانرا سایبان قرار داد و باران را از ابر فرو فرستاد پس بوسیلهٔ آن میوه هائی درآورد تا روزی شما باشد.[2]»

قوانین خدا درطبیعت همانطوری که درتعلیمات قرآن آمده‌است برای تمام بشریت انجام شده است وخدا را باید پروردگار تمام بشر شناخت اوبطور مساوی پروردگار وروزی ده مؤمنان و کافران‌است:

«آیادرباره خدا باما بنزاع برمیخیزید درصورتی که اوپروردگار ما وشماست وهر کدام تنها مسئول عملهای خودخواهیم بود[3].»

اگر تمام بشریت یکی است ودر نتیجه باید از مواهب طبیعی خدا بطور مساوی برخوردار شوند البته بهمان دلیل باید دراستفاده از مواهب روحی‌وفیض‌های معنوی برابر ومساوی باشند. پیغمبرانی درمیان تمام ملل بمنظور آسایش ورفاه روحی آنها مبعوث‌شدند.

« هیچ‌امتی نیست کـه درمیان آنها پیغمبری بیم دهنده مبعوث

۱—۶: ۹۹—۱۰۰ ۲: ۱۲—۲۲

۳—۲: ۱۳۹

نکشته باشد.[۱]» «وهر قومی را رهبری بود.[۲]»

«وما برای هرامتی البته‌رسولی برانگیختیم که دربرابر آنها گفت خدارا پرستش کنید واز شیطان بپرهیزید.[۳]»

«برای هرملتی روش مخصوصی برگـزیدیم که آنرا رعایت نموده مورد عمل قرار دهد.[٤]»

«برای هریك‌ازشما قانون معین‌وراه مشخصی قراردادیم[٥]»

وبالاخره درانجام‌کار وروز حساب‌هم فقط یك‌قانون است‌که تمام بشر بوسیلهٔ آن درمعرض داوری قرار میگیرند وآن قانون اعمال‌است. هرکسی را برطبق عملهای نیك یا بد اوپاداش و کیفر میدهند :

«هرکسی‌باندازه ذره‌ای‌کار نیك انجام بدهد پاداش اورا خواهد دید وهر کسی باندازهٔ ذرهٔ بدی انجام دهد بکیفر آن خواهدرسید.[٦]»

«بگوای مردم خدانشناس.... شمابجزای اعمال خود خواهیدرسید ومن نیز پاداش‌کار خودرا خواهم دید .[۷]»

«واگردشمنان‌تورا دروغگوخوانند درباسخ آنها بگوکار من‌برای من وکار شما برای شماست شما ازکار من‌آزاد ومن نیز ازعملهای‌شما آسوده‌ام.[۸]»

«بکتابی‌که خدا برمن فرستاده است ایمان‌آورده‌ام وبعدالت در میان شما امر شده‌ام خدا پروردگار ما وشما است عملهای مابرای ما و کارهای شما برای شما است[۹].»

۱ــ ۳۵: ۲٤ ۲ ــ ۱۰: ٤۷
۳ــ ۱۳: ۷ ٤ ــ ۱٦: ۳٦ ٥ــ ۲۲ : ٦۷
٦ ــ ٥: ٤۸ ۷ــ ۹۹: ۷ــ۸ ۸ــ : ۱۰۹ + ۱ــ٦
۹ــ ۱۰: ٤۱

یکی از بزرگترین کارهای پیغمبر که حتی از جعل قوانین ووضع دستورهای بسیار مقدس درموضوع وحدت بشریت مهمتر ومؤثر ترشناخته میشود تفسیر وترجمه این دستورهاست بوسیله عمل واین خود کار بسیار مشکلی بود .

عرب بتعصبهای نژادورنگ مانند سفیدپوستان عصر معاصر گرفتار بود واز آن بالاتر بتعصب زبان تمام مردم غیرعرب را عجم مینامید عجم یعنی لال وبی‌زبان یاکسی که نتواند مقاصد خودرا بخوبی بیان کند وعجماء بمعنی حیوان وجانور بی‌سخن استعمال میشود .

نتیجه آنکه غیرعرب هرکه باشد کم وبیش چون حیوانی بی‌زبان بنظر آنها میرسید که نمی‌تواند مقاصد خودرا بالهجهٔ قابل استفاده‌ای بیان نماید وشرح دهد .

بااینکه عرب بخشی درزیرحکومت روم وپاره‌ای درتحت قیمومت ایران زندگی میکرد خود را در عین حال از نظر نژاد در مقام بسیار ارجمندی مینهاد تا آنجاکه مردمان حبشی را جز بعنوان بردگی نمی‌توانست بپذیرد .

اولین وظیفهٔ پیغمبر ازمیان بردن ومحوکردن تعصب وامتیازهای نژاد و رنگ وزبان ازمغزعرب بود، چه‌اینکه باید عرب مشعلدار تمدن بقیه ملل جهان باشد . روزی پنج مرتبه افراد اسلامی برای نماز مجتمع شده یکدیگررا دیدارمی‌نمودند وبرای نخستین مرتبه وحدت ومساوات اسلامی خود را نشان میداد

درمیان مسلمین صدر اول شریفترین مردان قریش وبردگان سیاه حبشی برابر بودند ودرهنگام نماز وهم درمحضر پیغمبر هیچ امتیازی درمیان آنها برقرار نبود .

کمترین نتیجه ساده پهلو بپهلو ایستادن آنها درحال نماز آن شد که بدون هیچ قیدی وباکمال آزادی درهرمقام وانجمنی وضیع وشریف بطور مساوی بهم آمیخته بودند .

بنابراین نمازوخدا پرستی فتح‌الباب دوستی وبرابری بودکه‌روح وحدت ویگانگی را درنمازگزاران ایجاد می کرد . کفار قریش بعداز اینکه پیغمبر کسانی را که در طبقات نازله اجتماع قرارگرفته اند آزاد درمحضر خود می‌پذیرد درنزد اوحاضر نمیشدند .

در اینجاست که داستان پیغمبر با داستان نوح مرتبط میشود :

« ماپیروان تورا جزهمان مردمی که دربادی نظر پست وحقیرند نمی بینیم [1] »

«ومن مردان با ایمان را از نزد خود نخواهم راند البته آنها با خدای خود ملاقات خواهند کرد لیکن شمارا مردمی نادان میشناسم [2] »

دربارهٔ مردمی که با نظر پستی‌بآنها می‌نگرید نمی‌گویم که خدا هرگز خیری بآنها نخواهدرساند، خدا بآنچه درجان واندیشهٔ آنهاست داناتراست حه‌اینکه درغیراینصورت من ازستمکاران شمرده‌خواهم‌شد [3] »

پیغمبر خود دراینموضوع بکلمات ذیل مخاطب ومامور گردید :

« وهمراه بندگانی که صبح و شام خدا را بآرزوی خوشنودی او می‌خوانند شکیبا باش وبآرزوی آرایش زندگی این جهان از آنها چشم مپوش و پیرو آرزوی آنکسی که دل او را ازیاد خود غافل گذاشته‌ایم مباش . [4] »

درنتیجه بندگان حبشی واشراف قرشی بدون هیچ امتیازی بطور

---

۱ — ۲۷:۱۲ ۲ — ۲۹:۱۱ ۳—۳۱:۱۱ ٤— ۲۸:۱۸

مساوات درصفهای جماعت نماز وانجمنهای مذهبی با یکدیگر برخورد می نمودند .

همه درپیشگاه خدا وازنظر بندگی مساوی بودند و اینمعنی در مغز همهٔ آنان جای گرفته بود وامروز هم بخوبی می‌توان آنرا فهمید .

زندگی براساس این افکار قیافهٔ جدیدی بخود گرفت ونتیجهٔ طبیعی آن شد که بردگان سیاه وشریفترین مردان قریش درجامعهٔ اسلامی یك مقام را حیازت ودر یك رتبه شناخته میشدند و روی این حساب هریك ازافراد دیگری را محترم میشمرد و یکی ازنتایج مهم آنکه هیچکس ازنظر وابستگی بنژاد مخصوص یا قبیلهٔ معینی یا سخن گفتن با لهجهٔ خاصی یا داشتن رنگ ممتازی مورد احترام قرار نخواهند گرفت بلکه تنهاشرافت وشخصیت برای آنکسی است که خدا شناس وپرهیز کارباشد :

«ای مردم‌ماشمارا ازیك‌مرد ویکزن آفریدیم وشمارا بخانواده‌ها وقبیله‌هائی تقسیم نمودیم تایکدیگررا بآسانی بشناسید، ازهمه شما در نزد خدا شریفتر وارجمندتر آن کسی است که در خدا شناسی وپرهیزاز گناه بردیگران برتری دارد.[1] »

درتعیین امام جماعت یابعبارت دیگر پیشوای روحانی وابستگی بقبیله یاخانواده خاصی رعایت نمیشد، بلکه ملاك امتیاز دانش بود وبس وهر کس بقرآن آشناتر بود به‌مقام امامت برگزیده میشد پیغمبر فرمود «هرکس بکتاب خدا داناتر باشد باید مقام امامت را تصدی نماید[2]»

«پرهیزکارترین شما اذان گفتن را بعهده بگیرد ودانا ترین شما بقرآن وظیفه امامت‌را انجام دهد.[3]»

۱ـ۴۹: ۱۳ ۲ـ مشگاة ۴ ۲۶ ۳ ـ : مدرك سابق

یك غلام حبشی (بلال) بوسیله شخص پیغمبر برای گفتن اذان در مسجد آنحضرت انتخاب شد، مقام امامت برای نماز بعهده خود پیغمبر بود نتیجه آنکه دو نفر بزرگ مسجد یکی خود پیغمبر ودیگری غلام حبشی بود . با هم غذا خوردن و با هم ازدواج کردن در میان عرب و غیر عرب حتی حبشی‌ها متداول وبطور ساده‌ای انجام میگرفت. ویکی از مؤثرترین کارها که وحدت بشریت را بوسیله عمل تغییر داد آن بود که حتی یك غلام سیاه میتواند برعرب حکومت کند. پیغمبر فرمود: اگر فرماندهی شما بدست غلام سیاهی که سرش مانند مویزی است سپرده شود فرمان اورا بشنوید واطاعت نمائید .[۱]

۱ــ بخاری ۱۰ ٥٤

فصل چهارم

شرافت انسان

یکی ازقدمهای بلندی که بوسیله پیغمبر بسوی تمدن بشر برداشته شد اندیشه بزرگی وشرافت انسان بود وآن نیزیکی از نتایج طبیعی توحید ویگانگی مبداءآفرینش است که پیغمبر در تعلیمات خود بآن اهمیت فوق‌العاده‌ای داد و برحسب گفته‌اش انسان اشرف مخلوقات خدا است وهیچ شایسته‌مقام او نیست موجوداتی‌را که خود از آنها اشرف‌است پرستش نموده ویادربرابر آنها تعظیم نماید.

«جزخدا چه کسی رامیتوان‌شایسته‌پرستش دانسته بمقام‌الوهیت برگیرند و اوخود شما را برهمه مخلوقات برتری داده است.[1]»

شرافت انسان‌بربقیه مخلوقات اصل ضروری‌در روابط‌ومناسبات اوباآنها شناخته شد. او برای‌برابری برهمه‌آفریده شده‌است اوحتی بر فرشتگان برتری دارد چنانکه فرشتگان خود بسجده وتعظیم در برابر انسانیت مأمور شده‌اند:

«وهنگامی که ما بفرشتگان گفتیم برای‌آدم سجده کنید پس سجده کردند.[2]»

بنا براین انسانی که بت‌ها را تراشید و سپس آنها را پرستش

۱ـ۷ ۱۴۰ ۲ـ۲ ۳۴

نماید وشئون خدائی برای آنها قائل شود یا آنها را در نیك و بد خود مؤثر بداند تن به پستی فوق‌العاده‌ای داده است .

«آیا سنگهائی را که‌با دست خود تراشیده اید پرستش مینمائید در صورتیکه آفریدگارشما وآنها خدا است[۱]»

« چراپرستش میکنی چیزیرا که نمیشنود ونمی‌بیند وهیچگونه سودی برای تو ندارد [۲]»

پیعمبر باشرك وبت پرستی در هر قیافه‌ای که جلوه کند مبارزه کرد . مخلوقی‌را هرچه باشد شریك خدا شناختن انسان را از مقام ارجمندی که ناموس آفرینش باوداده است تنزل‌میدهد.

« پس از پلیدیهای بتها و از دروغگوئی بپرهیزید و برای خدا راست باشید وهیچ مخلوقی را شریك او ندانید و هرکس بخدا مشترك شود گوئی از آسمان در افتاده است وپرندگان او را ربوده‌اند یاهم باد اورا بجای دوری افکنده است[۳]»

او حتی اجازه ندادکه بشر مردان با شخصیت را آقا و ارباب خودبدانند .

«آنها دربرابر خدا دانشمندان و رهبانان خود ومسیح پسرمریم رابمقام ربوبیت‌شناختند درصورتیکه بپرستش‌خدای‌یگانه مأمورشده‌اند جز اوخدائی نیست [۴]»

همچنین شایستهٔ مقام بشریت نبودکه خورشید و ماه و ستارگان یا قوای طبیعت‌را پرستش نماید چه اینکه تمام اینها برای خدمتگزاری

۱ـ ۳۷ ـ ۹۵ ـ ۹۶   ۲ـ ۱۹ : ۴۲   ۳ـ ۲۲ ـ ۳۰ ـ ۳۱
۴ ـ ۹ : ۳۱

بشر خلق شده‌اند وشایستهٔ مقام انسان همانست که مقام آنها رااستخدام نموده بر آنها حکومت کند .

« خداست که دریا را برای منافع شما مسخر کرد تا بفرمان او کشتیها در آن حرکت کنند و بدین‌وسیله درجستجوی فضل‌او بر آئید[۱] . »

« و از آیات او وزیدن بادهای گوناگون و ابرهائی که در میان آسمان وزمین بنفع شما تسخیر شده‌اند .[۲] »

« وخورشید وماه‌را بنفع شما تسخیر کرد تا هریك خط سیرخود را تا روز معینی تعقیب کنند[۳] »

« واو روز و شب خورشید وماه را تسخیر نمود و ستارگان نیز بخواست و ارادهٔ اوتسخیر شده‌اند[٤] . »

« وآنچه درآسمانها وزمین است که همه ازقدرت اوپدید آمده است همه‌را برای شما مسخر داشت »

برطبق گفتهٔ پیغمبر مقام بشر دراصل فطرت وطبیعت حکومت و فرمانروائی است .

او آفریده شده تا تمام قوای طبیعت را اداره کند ودر روی‌زمین حکومت نماید نه‌آنکه دربرابر آنها تعظیم کند وسرفرود آورد .

« وهنگامی که خدای تو بفرشتگان گفت من درزمین جانشینی بمنظور حکومت درآن قرار میدهم[٥] »

بانسان استعداد و لیاقت سرداده‌ای برای تحصیل علم بحقیق موجودات داده شد :

---

۱ – ۱۲٤٥ ۲ – ۱٦٤۲ ۳ – ۰۹۳۱ ٤ – ۱۲۱٦
٥ – ۲ : ۳۰

« وخدا همه اسماء و راه تحصیل علم بحقایق‌را بآدم تعلیم‌نمود[۱] »

عرب مردی بیسواد و ازدانش بر کنار بودند. خواندن ونوشتن بحدی درمیان آنها کمیاب بود که میتوان گفت اصلا وجود نداشت:

باهل کتاب (یهود و نصاری) وامیین(مردمان بیسوادجزیرةالعرب) بگو آیا تسلیم امرخدا شده‌اید[۲]؟»

« اوست کــه در میان مردمــانی بیسواد پیغمبری از خــود آنها برانگیخت[۳]. »

اهل کتاب یهود ونصاری نیز عرب را بهمین نام خوانده‌اند:

«این برای آنست که آنها میگویند دربارهٔ امین وخیانت باآنهابر ماگناهی نیست ومسئولیتی متوجه ما نخواهد بود.[٤]»

پیغمبر خود خواندن ونوشتن‌را نیاموخته بود ونبی امی خوانده می‌شد:

«وتورا قبل از بعثت بخواندن‌آشنائی نبود ونویسندگــی را نیز نیاموخته بودی.[٥]»

«آن کسانی‌که نبی امی را پیروی می کنند فرستاده‌ای که نام و نشان اورا درکتاب تـورية وانجیل می‌یابند وآنها را به‌معروف رهبری کرده واز بدیها باز میدارد وطیبات را بر آنها حلال نموده خبائث را بر آنهاتحریم می‌نماید وبارسنگین کفرونفاق وبندهای گران رذائل‌اخلاقی را ازآنها فرو می‌نهد[٦] »

«بخدا وفرستاده‌او(نبی‌امی)که خودبخدا و کلماتش ایمان‌آورده

۱ـ۲: ۳۱ ۲ـ۳: ۱۹ ۳ـ٦۲: ۲ ٤ـ۳: ۷٤
٥ـ۲۹: ٤۸ ٦ـ۷: ۱٥۷

است ایمان آورده‌اورا پیروی نمائید باشد که بسوی سعادت رهبری شوید[۱]»

آیا نخستین وحی خدا براین پیغمبرامی که درمیان مردمی امی برخواست چه بود ؟

«بخوان بنام پروردگارت که آفرینش ازاوست[۲]»

«بخوان وپروردگارت ازهمه بخشنده تراست .

«خدائی که نوشتن باقلم را تعلیم نمود وانسان‌را بآنچه نمیدانست رهبری کرد[۳]»

بصریح این آیات خواندن و نوشتن نخستین پیام خدابود . علاوه بر این وسیلهٔ دانش یعنی خواندن و نوشتن شهود مخلوقات و مطالعهٔ کتاب آفرینش که وسیلهٔ مهمی برای کسب معارف است بانسان داده شد :

«وچه بسیار آیاتی در آسمانها وزمین که آنها بدون توجه برآن گذشته واز تفکر در آن اعراض می کنند[٤]»

«بدرستی که درآفرینش آسمانها وزمین وتناوب شب وروزدلائلی است برای خردمندان .

آن مردمی که درحال ایستادن و نشستن وخفتن خدارایاد می کنند و درآفرینش آسمانها وزمین تفکر نموده می گویند پروردگارا این دستگاه حیرت انگیز جهان را بیهوده نیافریده‌ای[۵]»

معرفتی که از این راه بحقایق موجودات ونظامهای عالم خلقت حاصل شود ازهر جهت قابل اعتماد شناخته شد جه‌این که در تمام‌جهان

۱ــ ۷ ۱۵۷ ۲ــ۹٦: ۱ ۳ــ ۹٦ ۳ــ۵

٤ــ ۱۲ ۱۰۵ ۵ــ ۳: ۱۸۹ ــ ۱۹۰

باعظمت که وسعت آن از حدود تصور انسان بیرون است فقط یك قانون کلی ونظام اساسی حکمفرما است :

«در قانون و نظام آفرینش خدای بخشنده هیچگونه ناجوری و ناسازگاری نخواهی یافت پس دیده بسوی جهان بازکن وبا تامل ببین آیا خللی در نظام خلقت یافت می‌شود. بازدوبار دیگرچشم بسوی مخلوقات بگشا تادیده باخستگی وخیرگی بسوی تو بازگردد.»[1]

هریکی از مخلوقات خدا بطوریکه بارها گفته‌ایم با حساب و میزان معین غیرقابل تخلفی خلقت شده‌است وترقی وپیشرفت هرموجودی در راه معینی است که باگذشتن از مراحل آن بکمال مقدر خویش می‌رسد :

«نام پروردگارت راکه ازهمه بالاتر است تسبیح بگو خدائیکه هرموجودی را روبراه کمال آفرید وبرای هرچیزی اندازه‌ای معین کرد وسپس آنها را بکمال لائق رهبری کرد.[2]»

پیغمبر اسلام بشررا از مقام بست بردگی وفروتنی درمقابل قوای طبیعت که بایدآنرا آخرین مرحله تمدن انسان قبل ازبعثت شمرد بمقام فرماندهی وحکومت بر تمام نوامیس طبیعت رسانید و در نتیجه همین آشنائی بمقام بزرگی انسان در جهان بودکه مسلمین از همان نخستین مراحل تاریخ خویش قدمهای بلندی در راه پیشرفت دانش وترقی علم برداشتند. در فاصله جندین سال خواندن و نوشتن، درتمام کشور عربستان وکشورهای دیگری که در تحت تاثیر تعلیمات اسلامی قرارگرفته بودند شیوع یافت ودولت اسلامی جهان درمقام تشویق تحصیل دانش وتحقیقات

---

۱ — ٦٧ : ۳-٤ ۲ — ۸۷ : ۱-۳

علمی برآمد که‌درفاصلهٔ بسیار کوتاهی مرکزهای علمی ودانشگاههای باعظمت درکشوراسلام بوجود آمد .

همراه این کمکی که بفکر انسان درقلمرو مادیات بانجام رسید تغییر وتحولی نیز در منظره روحانی او پدیدآمد اولین تحولی که در این ناحیه انجام شد توجه باین حقیقت بودکه انسان فطرتاًوطبیعتاً پاك وبی آلایش است وهر فرزندی چه ازمسلم وچه ازغیر مسلم متولد شود دراصل خلقت از هرگونه آلودگی برکنار است .

« البته آدمی رادر بهترین ترکیب وشایسته‌ترین شرایط واوضاع آفریدیم.[1] »

«پس روی خود را برای دین حق راست‌کن ومستقیم باش همان فطرتی که خدا انسان را برآن آفریده‌است. قانون آفرینش‌خدا راتغییر وتبدیلی نیست دین راست همان است لیکن بیشتر مردم نمیدانند.[2] »

در مقام شرح این آیه از قرآن مقدس از پیغمبر چنین روایت شده است.

«هرکودکی برمذهب‌حق وفطرت توحیدمتولد میشود وپدرومادر اورا بسوی یهودیت ومسیحیت یامجوسیت میبرند .[3] »

بنابراین در حال ولادت‌هر کودکی‌اسلام‌در فطرت اونهفته است وهر مولودی‌گو اینکه ازغیر مسلمان پدیدآید باسلامت فطرت از هر آلودگی برکنار است.

ازاین‌جا است‌که هرکودکی ازمسلمین یامشرکین که پیش از رسیدن بحدبلوغ بصیرت بمیرد بسوی بهشت‌میرود دریکی ازمواقع پیغمبر

۱ــ ۹۵ : ٤   ۲ــ ۳۰ : ۳۰   ۳ــ بخاری ۳۲: ۷۹

خوابی را بیان کرد و گفت ابراهیم راباکودکانی در اطراف اودر بهشت دیدم و نیز اضافه کرد که همه کودکانی بودند که برفطرت سلیم یعنی پیش ازرسیدن بسن بصیرت و بلوغ مرده‌اند. بعضی از صحابه دراینجا ازپیغمبرسئوال کردند :

« ای فرستاده خدا آیا فرزندان مشرکان‌هم پیش ازبلوغ بسوی بهشت‌میروند ؟ حضرت درجواب گفت :

آری فرزندان مشرکان نیز مانند فرزندان مسلمین بحکم فطرت اهل بهشت خواهندبود.[۱] »

اصل بی‌گناهی درحال ولادت کمکی بود برای رهبری بشر بزندگی ازگناه برکناری هرگاه کسی خوبی‌را انجام دهد واز بدی و گناه بپرهیزد عملش مطابق فطرت است ، درصورتی که اگر ازنیکی برکنارباشد ودست بگناه ببردبرخلاف موازین فطرت رفتارکرده‌است ، واین خود در دوری ازگناه انسان راتایید می‌نمود چه‌اینکه اومتوجه فطرت وطبیعت اولی اورا مناسب باکمال مطلوب ساخته‌اند: علاوه‌براین قدم دیگری بمنظور برانگیختن انسان بیک‌مقام بلند روحانی برداشته‌شد بگفته پیغمبر انسان نه‌تنها ازنظر طبیعی وفطری درحال ولادت از تماس باآلودگی‌ها منزه وبرکنار است بلکه ازجهت دیگر از قداست خدائی بهره‌منداست چه‌اینکه ازروح‌خدا دربشر دمیده شده وهر کودکی‌بااین روح متولد می‌شود:

«آن خدائی که‌هر مخلوقی را به‌نکوترین‌وجهی آفرید و آفرینش آدمی را ازخاك آغاز نمود سپس پیدایش فرزندان اورا ازنطفه‌ای که

۱ — مدرك سابق

در نظر آب پستی بیش نبود قرار داد پس از آن اورا از نظر مادی بحد کمال رسانیده واز روح خود دراودمید[۱]»

« وهنگامی که پروردگارت بفرشتگان گفت من بشر را از خاك خواهم آفرید پس هرگاه آفرینش اوراکامل نمودم واز روح خود دراو دمیدم همگی در مقابل اوخاضع شده برای اوسجده کنید.[۲]»

از قرارمعلوم روح خدائی که دراین مقام از اوسخن بمیان آمده است ازروح حیوانی که بهرجانداری حتی بانسان حیات حیوانی میدهدجدا است این تعبیر رابطه مخصوص تصوف آمیزی را درمیان روح انسان و آفریننده‌اش نشان می‌دهد وبرای انسان زندگی عالی‌تری که دارای آثار مهمتری است اثبات می‌نماید، بهمین سبب بودکه خدا باجلال خدائی بر انسان کامل تجلی کردووحی خدا برانسان فرود آمد واورا بسوی زندگی بسیار باعظمتی برانگیخت وبرای غالب‌شدن برشهوات حیوانی وهوسهای پست که لائق مقام آدمیت نیست آماده‌اش ساخت.

سرنوشت بشر و هدف انسانیت بگفتهٔ پیغمبر بالا تر از صرف حکومت وغالب آمدن بر قوای طبیعت بود بلکه بقصد پیوستن بخدا و لقای اوست:

« ای نفس با اطمینان بسوی پروردگار خود بازگشت نما که تواز او خوشنودواو از توراضی است بس درمیان بندگان من درآی ودربهشت من جای گزین[۳]»

هدف زندگی ملاقات خدا بودکه در قرآن **بلقاء الله** تعبیر شده است:

---

۱ — ۳۲:۷-۹ ۲ — ۳۸:۷۱ — ۷۲ ۳ — ۸۹:۲۷ — ۳۰

« ای انسان ترا در راه رسیدن بپروردگارت کوششهای پردامنه‌ای باید تاروزی که بلقاء او نائل شوی[1] »

« البته کسانی که لقاء خدا را دروغ دانسته باور ندارند مردمی زیانکارند[2] »

«بیچاره وزیانکار مردمی هستند که لقاء خدارا باورندارند [3] »

« او امر آفرینش را برموازین حکمت منظم میکند و نشانه های قدرت وعلم خودرا یکایك روشن میسازد، باشد که شما لقاء پروردگار خودرا از روی یقین باور کنید [4] »

« همانا بیشتر مردم لقاء پروردگار خودرا تکذیب می نمایند[5] »

این فکر بلندکه زندگی این جهان تنها انجام کار و هدف خلقت نیست وحکومت برقوای طبیعت نیز منظور اساسی زندگی بشر را تامین نمیکند بلکه زندگی را ارزش بیشتر وهدف عالیتریست وحیات کنونی فقط وسیله ای برای شناختن و آشنائی باقیمت واقعی وهدف اساسی زندگی است وتنها سرانجام حیات بسوی خدا بازگشتن و بلقاء اوسر فرازآمدن است این فکر خود پایه و اساس زندگی بعدازمرك را تشکیل میدهد . هردو مرحلهٔ حیات یعنی زندگی در این زمین وزندگی جاوید آن جهان واقعا درتمام شئون یکی است :

« هر کس دراین جهان نابینا واز شهود حقایق بی بهره است در آن جهان نیز نابینا واز شهود تجلیات حق بی بهره خواهد ماند[6] »

« و آنهارا در بهشت جاویدی داخل کند که در اینجا بآنها شناسانده وآنانرا بدان راه داده است[7] »

---

۱ — ۶۹:۸٤ ۲ — ۳۱:٦ ۳ — ٤٥:۱۰ ٤ — ۲:۱۳
٥ — ۸:۳۰ ٦ — ۱۷ ۷۲ ۷ — ٤۷ : ٦

«درزندگی دنیا انسان بتحصیل رضای خداامر شده‌است وخوشنودی او در زندگی جاوید آنجهان نیز ازتمام نعمتهاو برکات برتراست:

«خدا بمردان وزنان با ایمان شایسته کار بهشتهائی که در آنها نهر هائی جاریست وعده داده است تامؤمنان همیشه در آن بهشتها بمانند و نیز مسکنهای پاك ومنزه درباغهای جاوید وازهمه نعمتها بزرگتر ومهمتر خوشنودی خداست و آن رستگاری بسیار بزرگیست[۱] »

همانطور که‌مؤمنان در اینجهان در پیشگاه‌خدا خاضع وخاشعند در آن جهان نیز از ستایش وتسبیح اوفیض میبرند .

« سخن آنان در بهشت این است که‌باصدای بلند گویند پروردگارا تورا تسبیح وتقدیس مینمائیم وتحیت آنها بیکدیگر سلام گفتن است و آخرین سخن آنها ستایش پروردگار جهانیان خواهدبود[۲] »

آخرین سخن اهل بهشت در زندگی جاوید آنجهان نخستین سخنی است که مسلمان در این جهان درهنگام نماز روزی چند مرتبه میگوید: «تمام ستایش شایستهٔ خداست که پروردگار جهانهاست[۳]»

ادراکات ومعارف روحی بشر بهر حال در این جهان بواسطهٔ محیط نا مساعد مادی محدود است درصورتیکه در آن جهان و زندگی دیگر درهائی از معارف نامحدود و ترقیات روحی درمراحل بسیار بلندبروی انسان گشاده است:

« لیکن بندگان پرهیزکاروظیفه‌شناس رادر بهشت غرفه‌های بلندی است که برفراز آنهانیز غرفه های بلندتری ساخته‌شده[٤] »

« ای کسانیکه بخدا ایمان آورده‌اید خالصانه وبی‌ریا بسوی خدا

۱ — ۷۲:۹ ۲ — ۱۰:۱۰ ۳ — ۱:۱ ٤ — ۲۰:۳۹

خدا بازگردید باشد که پروردگارشما بدیها را ازشمابردارد وشمارادر باغهای بهشت که نهرهای‌جاری داردجای‌دهد .

در آنروزی‌که خدا پیغمبر خود و پیروان او را شرمنده نخواهد کرد وروشنی‌ایمان آنهادر پیش‌رو وطرف راست آنها جلوه‌گر خواهد بود وخواهند گفت پروردگارا نور ایمان‌مارا کامل نماومارابیامرزودر پناه خود قرارده چه اینکه توبرهرچیز توانائی[1] »

بهشت بگفتهٔ پیغمبر نخستین مرحله‌ایست که‌پیشرفت‌انسان‌بسوی مراحل نامحدود روحانی ازآن‌شروع میشود .

بنا براین برای‌مقامات ارجمندومنازل سعادت که بندگان باایمان خدا بدان‌خواهند رسید پایانی نمیتوان تصورکرد چه اینکه از ورود بهشت بازمنازل ومراحل زیادی از سعادت در جلوآنهاست و از اینرو آرزوی سرشاری برای رسیدن بتجلیات وانوار بیشتری‌در نهادآنهاست

حتی‌آن مردمیکه حظ سعادت خودرا در زندگی دنیا بواسطهٔ اشتغال بهوسهای پست وشهوات حیوانی‌ضایع کرده‌اند بالاخره اهل‌نجات خواهند بود .

« جهنم فقط مرحله‌ای‌ازعلاج است که درزندگی آن جهان بانجام میرسد .دوزخ‌را درجائی ازقرآن‌مولی[2] »

«یعنی دوست ودرجای دیگرام[3]»

«یعنی‌مادرمردمان گنهکار نامیده‌است .

تمام مردم مؤمن وغیرمؤمن برای رحمت آفریده شده‌اند[4]

« ونظر غائی‌خدا از خلقت‌بالاخره باید تامین‌شود

---

۱ — ۸:٦٦ ۲ — ۱۰.۵۷ ۳ — ۱۰۱ ۹ ٤ — ۱۱ ۱۱۹

آنهارادر دوزخ زندگی‌سخت‌ومشکلی خواهد بود چه‌آنکه‌آن کوششی‌راکه‌بایددر جهان عمل برای کسب لیاقت لقاء خدا انجام میشد انجام‌نداده اند[۱] »

« تمام‌بشر بالاخره شایستگی‌بندگی‌پروردگاررا پیداخواهندکرد چه‌اینکه‌خدا جن‌وانس‌را جز برای بندگی‌نیافریده‌است.[۲] »

واز پیغمبر نیزروایت شده‌که‌فرمود:

« البته روزی بردوزخ‌خواهد گذشت که‌حتی‌یکنفر بشرهم‌در آن باقی‌نماند[۳] »

« البته روزی خواهد رسیدکه دوزخ چون زمینی‌که زراعت آن خشکیده‌است آتش آن‌بکلی‌خاموش شده باشدبعدازآنکه سالهامشتعل بوده‌است[٤] »

۱ــ ٦٨٤ ۲ــ ٥١ ٥٦ ۳ــ کنزالعمال ٤ــ ٦٠٠١٤

فصل پنجم
نماز ودعا در پیشگاه خدا

خدمت بی‌ماننددیگری که پیغمبر درراه نیك‌بختی بشر انجام‌داد آن بود که نماز و توجه بخدا را نه تنها پایهٔ اساسی تکامل روحی انسان شناخت‌بلکه آنرااساس برادری ومساوات افراد بشر که‌یکی از هدفهای بسیار مقدس اسلام‌بودقرارداد.

در همان آغاز رسالت سه حکم از جانب خدا بترتیب ذیل بآن حضرت وحی‌شد

خواندن و نوشتن بمنظور کسب شرف و فضیلت بطوریکه قبلا گفته ایم نخستین حقیقتی بودکه‌باووحی گردید.

در مرحلهٔ دوم مامور شد تامردم را انذار وبزرگی خدارا اظهار کند.

« ای آنکه در جامهٔ استراحت‌جای گرفته ای برخیز ودر مقام بیم دادن مردم انجام وظیفه‌کن وخدا را بعظمت‌یادنما [1] »

سومین دستوری که از خدا باو رسید ودر ترتیب تاریخی نیز در مرحلهٔ سوم است موضوع نماز وتوجه‌بخدا در ساعتهای‌شب وروزبود:

« ای که خودرا بجامه بیچیده ای شب‌را برای نماز وتوجه‌بخدا

۱ — ۱:۷٤ — ۳

برخیز جز مقدار کمی نصف آن یا چیزی کمتر یافزونتر وقرآن را با توجه و آرامی تلاوت نما [۱] »

کمی بعد در همین سوره مقام اطاعت پیغمبر و اصحابش از این دستور بما گفته میشود :

« همانا خدای تو میداند که تو و پاره‌ای از صحابه‌ات نزدیك بدو ثلث شب و گاهی نصف آن و گاهی ثلث آنرا برای نماز بپا می‌خیزید [۲] »

در یکی دیگر از سوره‌های پیشین اظهار شده است که نماز و توجه بحق از وظائفی است که باید در روز و شب انجام داده شود:

« از دلوك شمس که خورشید رو بزوال و نقصان میرود تا موقع تاریکی شب، نماز را بپای دار و از قرآن فجر (نماز صبح) نیز غفلت مکن چه اینکه فریضهٔ صبح مشهود فرشتگان شب و روز است و در پاره ای از شب بمنظور تهجد و نافله خواندن از خواب و استراحت بر کنار باش، باشد که پروردگارت ترا بمقام ارجمند وستوده ای برساند [۳] »

نماز و توجه بسوی خدا در اوقات روز و ساعتهای شب خود وسیله‌ای برای برانگیختن و رساندن انسان بمقام مقدس و ستوده ای شناخته شد بعلاوه خاطر نشان انسان گردید تا گاه و بیگاه بنماز متوسل شود.

« تسبیح و تقدیس در صبح و شام شایستهٔ خدا است و ستایش در آسمانها و زمین و در ظهر و عصر برای اوست [٤] »

پیغمبر برحسب هدایت نماز را در اوقاتی که برای آن تعیین شد مرکز قداست روحی و فریضهٔ اسلامی قرار داد که خود و پیروانش روزی

---

۱ — ۷۳ : ۱ — ٤ ۲ — ۷۳ : ۲۰

۳ — ۱۷ : ۷۸ — ۷۹ ٤ — ۳۰ : ۱۷ — ۱۸

چند مرتبه بدان پناهنده میشدند .

امر نماز ووقت آن باختیار شخص واگذارشد که دیریازود هرگاه کار وکوشش دنیوی باو مجال داد وفرصتی بدست آورد بنماز پرداخته وبحق توجه کند بلکه نماز درمیان کارهای دنیوی ومشاغل روزانه نهاده شد، نمازی دراول روز وموقع بیدارشدن وبرخاستن ازخواب وپیش از شروع کار ونمازی دراول ظهروموقع استراحت بوقت، با اشاره باینکه هرگاه دراینموقع بدن بغذا محتاج است البته روح نیز بغذای روحی و فیض معنوی احتیاج دارد.

نماز دیگری درموقع عصر که دست ازکارروزانه میکشد، نمازی درهنگام غروب آفتاب ونمازی پیش از آنکه بخوابد واستراحت کند که درحقیقت این نماز آخرین کار روزانه مسلمان است.

هدف ومنظور ازنمازها آن بود که خداشناسی دردل انسان ریشه‌دار وجایگیرشود وتوحیدفطری که دراصل سرشت اوست نگهداری شده ودر هرشب وروزبارها انسان بآفریننده خود توجه نموده وظایف بندگی خود رانسبت باو یادآور شود، ودرموقعیکه گرفتاریهای کار اورابخود متوجه کرده است توجه اورا بخدا جلب کند واورا بحضورپروردگارش دعوت نماید هنگامی که اضطرابها و آشفتگیهای زندگی نزدیك بآن است که اورا بکلی ازیاد خداجدا کند بازفکرمعاد وحساب را دراوتحریك نماید ومسئولیت خدائی را برای هرعملی بیاد اودهد ودرموقع پیروزی اورا بناچیزی وناتوانی خود واینکه هرچه باشد و بهرجا رسد مخلوق ضعیفی بیش نیست توجه دهد ودرساعت گرفتاری ونا امیدی اورابداشتن تکیه گاهی چون خدا که درهرحال میتوان باو پناه برد وبراواعتماد کرد

وجای نا امیدی نیست امیدوار سازد.

اهمیت فوق‌العاده‌ایکه بنمازداده شد بیشتربرای آن بودکه نماز پیش ازهرهدفی خدارا درنظرانسان تجلی داده وآشکارمیسازد.پیغمبر تنها قانع نشدو کافی‌ندانست که وجودخدا ویگانگی‌مبدءرا بصورت‌یك تئوری ساده بیان کند بلکه پیوسته درمقام آن بود که دلائل توحید را تدریجادرمغزبشرجای داده وایمان بخدارا زنده‌ترین ومؤثرترین نیروی زندگی‌بشرقرار دهد درآغازقرآن مقدس این سه‌فریضهٔ‌اسلامی‌بترتیب طبیعی بیان‌شده است .

« این کتاب‌که کمترشبه‌ای درآن نیست برای مردمان پرهیز کار وظیفه شناس وسیلهٔ هدایت‌وسعادت است. آنمردمی که بخدای نادیده ایمان آورند ونمازرا بپای دارند وازآنچه بآنها داده‌ایم انفاق‌کنند [۱] »

بعد از ایمان خدا بلافاصله سخن ازفریضهٔ نمازبمیان آمده است تا نشان دهد که نماز تنها وسیله‌استکه ایمان بخدا را درجان انسان بطورعمیقی جای داده وآدمی را بشهود وجود پروردگارمیرساند وپس ازنماز باز موضوع انفاق و دستگیری از بیچارگان است بنابراین ایمان بخدا بوسیلهٔ نماز صورت عملی بخود میگیرد و عکس العملش همراهی با مستمندان وبشردوستی است .

« پیروزی وموفقیت برای مردم با ایمانی است که در مقام انجام فریضهٔ نماز ودرپیشگاه خدا بندگانی خاضع وخاشعند. [۲] »

کلمه‌ای که عرب بجای پیروزی وموفقیت بکار میبرد فلاح است که معنی آن رستگار شدن وکاملا بمقصود وهدف دست یافتن است .

---

۱ — ۲۰۲ — ۳ ۲ — ۱۲۳

درنظر پیغمبر نماز و فلاح یعنی موفقیت بقدری بهم نزدیك وپیوسته بود که گویا هریك را میتوان بجای دیگری نهاد ، روزی پنج مرتبه دراذان اسلامی ازبالای هرمسجدی اعلام میشد :

بیائیدبسوی‌نماز. بیائید بسوی‌نماز. بشتابیدبسوی‌موفقیت. بشتابید بسوی موفقیت.

علاوه براین ها نمازبهترین وسیلهٔ برای تطهیردل وتزکیهٔ جان‌از تمایلات‌پست ورذایل‌اخلاقی بود« کتابی را که بتووحی کرده‌ایم تلاوت ونمازرابپای دارچه اینکه نمازاززشتیها وبدیها بازمیدارد [1] »

«بوسیلهٔ نمازدرصبح وعصر ودر ساعتهای نخستین شب‌بخدا توجه کن ومطمئن باش‌که نیکیها بدیها را ازمیان میبرد [2] »

پیغمبر آنچه را قرآن مقدس تعلیم مینمود دیگرباره با بیان‌خود شرح میداد . در موقعی خطاب باصحاب خود فرمود :

ـ مرا بگوئید هرگاه یکی ازشما رادرخانه اوآب جاری باشد وروزی پنج مرتبه درآن شستشوکند آیا ممکن است کمترچرکی بر بدن اوبماند؟

وبعد ازاینکه درجواب آنحضرت عرض شد خیر باز اضافه کرد وفرمود

« این شبیه نمازهای پنجگانهٔ اسلامی است که خدا بوسیلهٔ آن هرگناه وخطائی را شستشومیدهد [3] »

نمازدرنظر پیغمبر آرزوئی بود برای روح بشر درتماس باخداکه سرچشمهٔ صفا وپاکی ودارای صفات‌کمال است

---

۱ ــ ۴۵:۲۹ ۲ ــ ۱۱ ۱۱۴ ۳ ــ بخاری ۶۹

«همهٔ اسماء حسنی وصفات علیا برای خدا است [۱]»

«نامهای نیك وصفات کمال همه برای اواست [۲]»

خود را باخلاق خدائی آراسته سازید.

تنها راهی برای رسیدن باین مقصود تماس با خدا و برای مدتی بیرون آمدن ازنواقص محیط بشری وسیراب شدن از سرچشمهٔ خدائی ومنبع صفا و کمالات بود. پیغمبر گفت «درموقعی که یکی ازشما فریضهٔ نماز را انجام میدهد بمناجات باخدای خود سرفرازمیگردد [۳]»

در حال نماز می‌بایست بنده نمازگذار وجود وحضور خـدا را شهود نماید:

«خدا را آنطور پرستش نماکه گویا اورا بچشم می‌بینی. اگرتو اورا نه‌بینی، بدون تردید اوترا می‌بیند [٤]»

«کمك خدا را ازراه بردباری ونمازبجوئید وبطورقطع این کار جزبربندگان خدا ترس دشوار است، آنانکه میدانندروزحساب باخدای خود ملاقات میکنند وبسوی او بازگشت خواهندکرد [٥]»

این شرح وبیانها درزمینهٔ نماز نشان میدهد که طبع اولی نمازهمان سخن گفتن وهمراز شدن با خداست وهربنده‌ای که با شوق واقعی در مقام نمازایستاده شود نماز را با عقیدهٔ ثابتی باینکه میتواند خدا را در همین زندگی دنیا شهود کند انجام میدهد

دیگربار منظور از نماز کمك خواستن و هدایت جستن از خدا بود کمك گرفتن وهدایت طلبیدن ازخدا با نمازروزانه مسلمان پیوند شده است وروزی درحدود چهل مرتبه تکرار میشود

۱ـ ۷ ۱۸۰   ۲ـ ۵۹ : ۲٤   ۳ـ بخاری ۹ ،۸   ٤ـ ۲ ۳۷

۵ـ ۲ ٤٥ـ٤٦

«تو را پرستش میکنم و از تو کمك میخواهم.

ما را براه راست رهبری فرما»[1]

بنابراین ازمسلمان خواسته‌شد تا هرچند وقت یکبار بسوی خدا بازگردد و یاری و هدایت اورا درانجام‌تمام وظایف و تکالیف‌خود بخواهد. درجائی ازقرآن نماز مانند روزی خدا وغذای روح انسان مورد اشاره قرارگرفته است، بنابراین آنکسی‌که نماز وتوجه بسوی‌خدا را انجام ندهد باید اورا ازنظرروحی مرده شمرد :

«پروردگار خودرا با ستایش اوپیش از برآمدن خورشید و قبل ازفرونشستن آن تسبیح‌گوی ودرساعات شب واطراف روزنیز به‌تسبیح اوقیام نما باشد که سرانجام خوشنودگردی . و چشمهای خود را بسوی آنچه‌برای اصنافی ازمردم مهیاکرده‌ایم مگشا وروزی پروردگارت بهتر وپایدارتر است وبستگان خودرا دربارهٔ نماز سفارش کن و خود نیز با استقامت وبرد باری هوا خواه نمازباش ما ازتو روزی نمیخواهیم‌روزی تو برعهدهٔ ماست وحسن عاقبت برای پرهیزکاری است[2]»

« آنچه از متاع دنیا برای اصنافی ازمردم مهیاکرده‌ایم» چیزهائی است که بزندگی مادی بشروابسته است وانسان تنها ازنظرمادی بآنها نیازمند است . نماز وتوجه بخدا ازنظرمقایسه بااین وسائل مادی «بهتر وپایدارتر» «روزی‌پروردگارت» نامیده‌شد، چیزی که انسان‌ازنظرروحی بآن محتاج‌است. بنابراین نماز درساعات شب وروز واوقات مختلف بمنظور تغذیهٔ روحی مورد احتیاج است آنطوریکه بدن از نظر تغذیهٔ مزاجی ومادی درشب وروز چندین مرتبه بغذای مادی نیازمند است.

۱ـ۱ ۴ـ۵ ۲ـ۲۰ ۱۳۰ـ۱۳۲

عبادت نمازبوسیله پیغمبر بدوقسمت تقسیم گردید، قسمتی که باید خصوصی و بتنهائی انجام گیرد وقسمتی دیگر که بصورت اجتماع وچه بهتر که درمسجد انجام پذیرد درصورتیکه مقصود ازقسمت اول همان رشد اخلاقی وصفاء روحی شخص بود، قسمت دوم هدفهای عالیتر و نتایج مهمتری دربرداشت، درحقیقت نتایجی که نمازجماعت اسلامی را نیروی مهمی درمتحد ساختن نوع بشر قرار میدهد اولا پنج نوبت اجتماع روزانه مردمی که درمجاورت یکدیگر زندگی میکنند درتامین وتثبیت روابط وپیوندهای اجتماعی آنها بسیار مؤثر است. در نمازهای روزانه این روابط نسبةً محدود و کم دامنه و بافراد همجواری اختصاص دارد، لیکن درنماز جماعت روز جمعه هفته‌ای یکبار محفل اسلامی و مجمع مذهبی وسیعتر وتمام افراد مسلمان یك محل درمصلی حاضر میشوند. وهنوزازاین پردامنه‌تر دواجتماع سالیانه مسلمین در روزهای عیداست. بنابراین نمازروابط اجتماعی را درمیان احزاب مختلف اسلامی تأیید و تشیید مینماید.

وازاین مهمتر تعدیلی‌است که دراختلافهای طبقات اجتماع بوسیله نماز جماعت اسلامی انجام‌میشود، هرمسلمانی که بدرمسجد رسید یك مرتبه خود را درمحیط مساوات ودوستی احساس میکند. برتمام افراد مسلمین واجب شده بودتا درپیشگاه آفرینندهٔ خود شانه بشانه‌بایستند، پادشاه باپست‌ترین فردی ازرعیت خود، ثروتمندی که جامه‌های قیمتی را برتن خود راست کرده با فقیری‌که خود را بکهنه‌ای بیچیده است، مرد آزاد سفید پوست با غلام سیاه درپهلوی یکدیگرقرار میگیرند. در درجهان عاملی مؤثرتر ازاین درتعدیل وموازنهٔ اجتماعی نمیتوان یافت.

تمام افراد بزرك وكوچك سفيد وسياه درصفهای نماز و كلاسهای فضيلت و كمال كه درمسجد تشكيل ميشد روزی پنج مرتبه باكمال مساوات پهلوپهلومی‌ایستادند وبوسيلهٔاين عمل شبانه روزی فكرواندیشهٔ برتری دادن خود را بردیگران ازنظر ثروت ـ شان ومقام، نژاد ورنك بكلی تغيير كرد. نماز جماعت كه بوسيلهٔ پيغمبر تأسيس‌شد درحقيقت مسائل درسی راكه درزمينهٔ مساوات وبرادری و وحدت بشريت تعليم فرموده بود بمقام عمل رساند

هرچند پيغمبر ميتوانست با تأكيد تمام مساوات وبرادری اسلامی را دركلماتی صريح تعليم فرمايد ولی‌بالاخره گفتاری وتعليمی بيش‌نبود وروزی‌پنج‌مرتبه‌عملادرنمازجماعت اسلامی‌ترجمه‌وتمرين‌نميشد، ازاينرو تاسيس نماز جماعت بدست پيغمبر نيروی بيمانندی شد برای وحدت و يگانگی‌بشر. باری تأثيرنماز بحدی‌عميق‌بود كه اختلافهای‌شان وثروت‌ـ نژاد ورنك‌همگی درميان‌مسجد ناپديدميگشت‌ويك محيط كاملاجديدی ازبرادری ومساوات ودوستی در فضای مقدس مسجد بوجود ميآمد. براستی چه بركتی وخيری از اين بالاتر كه روزی پنج مرتبه محيطی ازصلح وصفا، مساوات و مهرورزی، دوستی وبرادری در ميان يكدنيا نزاع وكشمكس،درجائی كه‌اختلاف قانون‌زندگی‌است ودرميان‌حسدها ودشمنی‌های روزانه جمعيت ايجاد شود

راستی‌بركتی بزرك ودرس فضيات درزندگی است. انسان ناچار درميان بيدادگريها و ستيزه‌ها وكشمكس‌ها ومنظره‌های كريه دشمنی وتفاخر زندگی ميكند ولی بوسيلهٔ نماز روزی پنجمرتبه ازآلودگيهای محيط‌بركنارشده باين حقيقت توجه داده‌ميشودكه مساوات وبرادری ودوستی بايكديگر منابع اساسی سعادت بشراست. روی اين حساب

وقتی که برای نماز بکار رفته است نه تنها ازنقطه نظر مسلك بشردوستی است بلکه حداکثر استفاده درراه فرا گرفتن درسهای مهمی که زندگی را روح داده و با ارزش قرارمیدهد از آن گرفته میشود و این درسهای برادری و برابری و مساوات ودوستی هنگامی که درزندگی روزانه تمرین وتکرار شد شالوده هائی برای وحدت بشریت ودرراه تمدن انسان خواهدبود پیغمبر هنوزقدمی فراتر نهاد،او تعلیم فرمود که حال دعا و کمال توجه بخدا در انسان نباید بچهاردیوارمسجد ویاحالت خاصی که رسماً بنماز ایستاده است منحصر باشد، بلکه برنامه‌اش آن بودتا فکربشر همیشه با توجه بخدا همراه باشد. وروی این حساب درموقع هر تحول وپیش آمدی که درزندگی روزانهٔ انسان روی میدهد دعائی تعلیم فرمود. گواینکه آخرین عمل انسان پیش ازخوابیدن شب نمازیست که باجماعت خوانده میشود بازهم در موقعی که آمادهٔ خواب میشود دعائی باو تعلیم شد که تمام ناراحتی‌های روز وآشفتگیهای زندگی را آرام کرده از میان ببرد واورا درلذت بردن ازخواب آسوده‌ای بااطمینان آنکه بندهٔ ازبندگان خدا شناس است یاری کند:

« خدایا جان خود را بتوجه تو میسپارم و امر خود را بدست تو وامی گذارم وتمام توجه من بسوی تست بر نواعتماد مینمایم بتوامیدوارم و از تو میترسم. پناهی جزتونیست ونجات ورهائی در دست تواست بکتابی که وحی کرده‌ای وپیغمبری که برانگیخته‌ای ایمان آورده‌ام[۱] »

دعای دیگری برای برخاستن ازخواب تعلیم شد تاانسان درضمن آنکه خدا را در آغاز روزجدیدی اززندگی ستایش می کند روزخود

۱ـ کتاب صلوة مسلم ص ۵۸

را با ایمان بآنکه مهمترین مسئولیتها درپیشگاه خداست و بس آغاز نماید.

« تمام ستایش شایسته خداست که ما را پس ازمرك زنده کرده وبرخاستن روزحساب بسوی اوست . خدائی جزاو نیست او تنهاست و شریك ندارد پادشاهی وستایس برای اوست ؛ وبرهمه چیز تواناست [۱] »

هنگامیکه انسان ازخانه بیرون شد پی شغل روزانه خود میرود باز در ضمن دعائی باوتعلیم شدتا دربرخوردهای خود بادیگران عدالت را میزان عمل قرار دهد وخدای نواناست که دست مردمان بیدادگر و متجاوزرا ازاو بازخواهد داشت .

«بنام خدا برخدا اعتماد میکنم خدایابتوپناه میبرم مبادا بلغزشی گرفتار ویاگمراه گردیم ونکند که با دیگران بـر خلاف عدالت رفتار کنیم یا باما برخلاف حق رفتارشود ومبادا آنکه بادیگران نادانی کنیم یا دیگران با ما نادانی کنند [۲] »

بازهنگامیکه از کارروزانه کناره گرفته بخانه بازمیگردد باتمام درماندگیهای زندگی باید برخدا اعتماد کندوحوائج خودراازاو بخواهد:

« خدایا ازتوخواستارم کهدرآمدن وبیرون رفتنم بخوبی وسعادت انجام گیرد بنام خدا داخل میشوم وبرپروردگار خود توکل مینمایم [۳] »

پیش ازخوردن غذا بوسیلهٔ دعا فضل وبرکت خدا خواسته میشد:

« بنام خدا وبا فضل وبرکت او [٤] »

وبعد ازغذا خوردن نیز خدا ستایش میشد :

« ستایش همه برای خدا است که نعمتهای خوردنی و آشامیدنی را بما ارزانی داست وما را ازبندگان مسلمان خود قرارداد [٥] »

۱ـ کتاب صلوه مسلم ص ۹۵ ۲ ـ ص ۵۹ ۳ ـ ص ٦۰
٤ ـ ص ٦۰ ٥ ـ ص ٦۰

در موقع آغاز سفر و بیرون رفتن از خانه میبایست عمیق‌ترین آرزوئی دردل مسلمان همان ایمان بانجام وظائف ودرمقام تحصیل‌رضای خدا بر آمدن باشد . خود را درسفر واهل خود را درخانه بخدا وعنایت او بسپرد وسلامت و عافیت را از او بخواهد .

« خدایا درطول‌این سفرتوفیق عدالت ونیکو کاری وانجام وظایف اخلاقی ومذهبی و آنچه را موجب خشنودی توباشد ازتو خواستاریم . خدایا تورفیق راه مسافرونگهدار بازماندگانی[1] »

درموقع ورود بشهری نیزباید خیر آن شهر وخیر اهل آن شهر را ازخدا خواست.

« پروردگارا خیر این شهر ومردم آنرا ازتومیخواهیم وازبدیهای آن واهل آن و آنچه در اوست بتوپناه میبرم خدایا مارا ازدوستی‌مردم این شهر برخوردار نما وما را نیزبعدالت ونیکی باآنها موفق بدار[2] »

مرد مسلمان در موقع ملاقات وعیادت مریض باید شفای اورا از خدا بخواهد :

« پروردگارا همهٔ بیماران را شفا ده و بندهٔ مریضت را بسلامتی برگردان . شفا دهنده توئی وشفائی جزازتو نیست. سلامتی را به‌بنده‌ات برگردان که دیگر بیمارنشود[3] »

درموقع سوارشدن کشتی‌سلامتی‌درسفردریارا نیزازخدابخواهد

«حرکت وسکون کشتی بنام خداست البته پروردگارمابخشنده ومهربان است[4] »

«هنگام سواری یا رانندگی باید خدائی را ستایش کنم که‌انسان را براین عوامل طبیعی حکومت بخشید، ستایش‌خدائی راست که این

۱ — ص ٦٣ ۲ — ص ٦١ ۳ — ص ٦٢ ٤ — ص ٦٤

مرکب رابرای ما مسخرداشت واین کارازما ساخته نبود والبته مابسوی پروردگار خود برمیگردیم [۱]»

هنگامی که انسان عملی بمنظور صفا وطهارت ظاهرانجام میدهد بازباید صفا وطهارت باطن را ازخدا بخواهد :

« خدایا مرا ازبندگان توبه کننده وپاکیزهٔ خود قرارده [۲]»

درهنگام روبروشدن با دشمن باید بخدا پناه برد

« خدایا درنبرد با دشمن از تویاری میخواهم و ازبیداد آنها بتو پناه میبرم [۳]»

دعا برای پیروزی بردشمن بوضع خاص وبیمانندی انجام میشود. غالبا آرزوی پیروز شدن برنفس وفروتنی درآغازآن قرارگرفته‌است :

«پروردگارادرفراموشیهاولغزشهامارا موآخذه‌مفرما، پروردگارا بارسنگینی راکه برگذشتگان پیش ازمـا نهادی برمامنه. پروردگـارا آنچه ماراطاقت آن نیست برما بارمکن، مارا ببخش‌وبیامرز ومهرخود راازما بازمگیر، مولای ماتوئی پس مارا دربرابر کافران یاری‌نما [٤]»

«پروردگارما ازگناهان وزیاده رویهای مادرگذر ومارا ثابت‌قدم نگهدار ودرمقابل مردم خدا نشناس یاری‌کن [٥]»

---

۱ ص ٦٥   ۲ـ کتب صدوق مسلم ص ٦٥   ۳ـ ص٦٥

٤ـ ۲ : ۲۸٦   ٥ـ ۳ : ۱٤٧

فصل ششم

خدمتگزاری بشر

درنخستین مراحل تعلیمات و مواعظ خود پیغمبر مسئلهٔ نماز و دعا وموضوع خدمتگزاری بشررا بیك نسبت مورد تأکید واهمیت قرار داد بلکه شاید درموضوع دوم بیشتر پافشاری نمود.

و درحقیقت نماز ودعا هرگاه با خدمتگزاری بشر همراه نباشد در نظر پیغمبر بیمعنی مینمود وجزریاء وخود نمائی که لیاقت قبول را نداشت چیزی نبود، یکی ازنخستین سورههای کوتاه قرآن تماما باین موضوع اختصاص داده شده است.

« آیاآنکسی راکه دین را دروغ پنداشته است دیدهای؟ اوهمان کسی است که بایتیم بدرشتی رفتارمیکند و بر غذا دادن فقیر اصراری ندارد پس وای برنماز گذارانیکه ازنمازغفلت می کنند، آنمردمی که نمازرا بمنظور ریا انجام میدهند و حتی از همراهیهای مختصر نسبت بدوستان خود مضایقه دارند[1] »

بنابراین نمازیکه انسانرا بخدمتگذاری بشررهبری نکند ارزشی نداشت وازاینرو موضوع نماز ودعا درپیشگاه خدا ودیگر همراهی با

۱ــ ۱۰۷-۱۰۷

افـراد بشر، دومی از نظر اهمیت مقـدم شناخته شـد و راه دشوار پر مسئولیتی بود .

« آیا مـا راه برجسته وروشن خیر وشررا بانسان نشان‌ندادیم؟ لیکن هنوز اوبرای گذشتن ازراه ناهموار تکلیف کوششی بکارنبرده است و چـه چیز نورا آگاه کرده است که آن‌راه دشوار چیست آن بنده آزاد کردن است یا درروزگرسنگی وقحطی بیتیم خویشاوند یـا گدای خاك نشین غذا دادن [1] »

یتیم وفقیر نه‌تنهاباید مورد احسان قرارگیرند بلکه باید نیزمورد احترام وتکریم باشند :

« نه بلکه شما یتیم را اکـرام نمیکنید و یکدیگر را بخوراك دادن فقیر وادار نمیسازید ومیراث را بتمامی میخورید ودردوستی مال زیاده روی دارید [2] »

ثروت نه برای اندوختن بانسان داده شد. فقیردرمال دارای حقی وبهره‌ای است :

« و کسی که سئوال میکند و محروم از اقبالهای زندگی را در مالهای شما حقی وبهره‌ای است »

دریکی ازسوره‌های دوره‌اول وحی ثروتمندی که بافقراء همراهی نکند بنابودی وبدبختی تهدید شده است :

«ما آنها را آزمایش خواهیم نمود آنطور که صاحبـان آن باغ را درمعرض امتحان آوردیم. زمانیکه سوگند یادکردند که دراول‌صبح میوه ومحصول آنرا جمع آوری کرده و بنفع فقیر بهره‌ای جدانکنند

۱- ۹۰:۱۱-۱۶ ۲- ۸۹:۱۷-۲۹ ۳-

پس شبانه درموقع خواب آنان بلائی آسمانی ازطرف پروردگارت بدان باغ رسید وچون زمین بی زراعت سیاه شد .

در آغاز روز هر یك دیگری را بجمع آوری محصول خوانده و گفت اگر تصمیم برداشتن آنرا دارید زودتر بشتابید .

پس بسوی مقصود رهسپارشده وبآهستگی میگفتند مبادا امروز فقیری و بیچاره‌ای برما در آید وصبح زود با تصمیم محروم کردن فقیر رو براه شدند، لیکن هنگامی که آن منظره عبرت انگیز رادیدند بگمراهی خود اعتراف کرده ومحرومیت خود را بچشم دیدند [1] »

پیغمبر ازهمان آغاززندگی درمقام حمایت ازحق صعیف ومظلوم ثابت قدم بود درموقع جوانی در حلف الفضول شرکت نموده یکی از اعصاء مؤثر آن بود پیمانی بمنظور دفاع و حمایت از حقوق ضعفاء و مظلومین دربرابرستمگریها بسته شد

هریك از اعضای این پیمان موظف بود تا مردمان بی پناه و درمانده رادربرابر فشارهای ظالمانه دستگیری وحمایت کند. افتخاررهبری درتشکیل این سازمان بشردوستی برای آنحضرت و بستگانش از قبیلهٔ بنی‌هاشم بود

هنگامی که نمایندگان قریش یکی بعدازدیگری با ابوطالب تماس گرفته واورا بتسلیم کردن پیغمبر بقریش تا کشته شود ترغیب مینمودند ابوطالب پیغمبر رادرضمن کلماتی واشعار قابل عنایتی که بمارسیده است میستاید ابوطالب گفت چه میگوئید . آیا میشود بدست شما سپرد « آن جوانی راکه پناه یتیمان و دادرس بیوه زنان است » و هنگامیکه پیغمبر بواسطهٔ ظهور اولین تجلیات وحی ازبزرگی بار وظیفه برخود

لرزید و برای انجام مقصودی چنان بزرك یعنی اصلاح بشریت نگران بود همسرش خدیجه اورا بدین کلمات تسلیت داد :

« نه جای نگرانی است من خدا را گواه میگیرم که او هرگز ترا وانخواهد گذاشت چه اینکه تو همیشه باخویشان خود مهربان بوده‌ای بارمردم ناتوان را بشانهٔ جوانمردی خود برداشته وزندگی بینوا را بعهده گرفته‌ای، مهمان را نوازش کرده ومردم پریشان بیچاره را یاری نموده‌ای[1] »

بشردوستی ومهرورزی درجان وطبیعت پیغمبر جای داشت بطوریکه نه تنها برای دردهای مادی وحوائج دنیوی مردم نگران بود بلکه برای فسادهای اخلاقی وعقب افتادگیهای روحی بیشتر نگران میشد . قرآن مقدس خود شاهد این مدعی است

« شاید ازغصهٔ ایمان نیاوردن آنان خود را هلاك کنی[2] »

هنگامی که قدرت قانونگزاری بدست آورد ، یکی از اقدامات نخستین او جلوگیری ازقانون ناروائی بود که بحکم آن یتیمان وبیوه زنان ازسهم میراث خود محروم میشدند. عرب را رسم وعقیده ثابت بود که تنها کسی میتواند ازمیراث برخوردارشود که درمیدان جنك بانیزه بازی کند .

درکشوری که جنك روزوشب ادامه داشت ارزش چنین قانونی را نمیتوان برآورد کرد . در عین حال هنوز درهمان زمانیکه پیغمبر از هر جهت سربازانی ومدافعینی ازبشریت وایمان احتیاج کامل داشت قانونی گذراند که تمام تبعضهائی که علیه ضعیف و بیکس انجام میشد ازمیان برد ومنسوخ کرد و درنتیجه زن و کودك را با سربازی که برای حفظ حقوق آنان جنك میکرد برابر نهاد :

۱ــ بخاری ۱ ۱ ۲ــ ۲٦ ۳

« مردان را از آنچه پدران ومادران وخویشان آنها بمیراث گذاشته‌اند نصیبی است وزنانرا نیز از آنچه پدران ومادران وخویشان آنها گذاشته‌اند بهره‌ایست ازمیراث کم یازیاد آنهارا حق معین ونصیب مفروضی است [۱] »

«ومال یتیمان‌را بخود آنان بدهید وحرام وآلوده را بجای حلال وطیب نگیرید ومالهای یتیمهارا با مالهای‌خود نخورید چه اینکه خیانت بایتیم گناهیست بزرك [۲] »

اکنون میتوان مختصری‌ازگفته‌های پردامنهٔ پیغمبر راکه‌باتأکیدی هرچه تمامتر دربرابر شنوندگان خود خدمتگزاری بشررا هدف‌اساسی زندگی بشرشناخت باین فصل اضافه‌کرد .

« هر کس‌حاجتی را برای‌برادردینی خود انجام‌دهد خدا حاجتی را برای اوانجام خواهد داد . و هر کس پریشانی برادرش را علاج‌کند خدا پریشانی روزحساب اورا علاج خواهد کرد [۳] »

« افراد مسلمان دردلسوزی ودوستی ومهربانی بایکدیگر مانند اعضای یك پیکرند که هرگاه عضوی بدرد آید تمام‌بدن وهمهٔ اعضاء دردناك شوند [۴] »

بردگان شما برادران شمایند که خدا آنها را در زیرفرمان شما قرارداده است ازاینروهرکس برادراودرزیر فرمان اوست باید از آنچه میخورد باوبخوراند واز آنچه خود میپوشد بر او بپوساند ونباید کاری فوق طاقت بر آنها تحمیل شود

«وهرگاه وظیفهٔ سنگینی رابآنها محول‌کردید درانجام آن بآنها

---

۱ — ۷ ٤ ۲ — ۲ ٤ ۳ — بخاری ۳:٤٦ ٤ — ۲۷:۷۸

کمك نمائید[۱]»

«هر کس بکارهای بیوه زنان وحوائج بیچارگان بـرسد چـون سرباز فداکاری است که درراه خدا جهاد نماید یابندهٔ موفقی که شب را بعبادت وروزرا بروزه میگذراند[۲]»

« من وکسی که یتیمی را سر پرستی کند در بهشت مانند ایندو انگشت بهم نزدیك خواهیم بود. بااین سخن بدو انگشت سبابه و میانین اشاره کرد[۳]»

«کسیکه برمردم رحم ندارد خدا را براورحمی نخواهدبود.
کسیکه برکودکان رحم نکند وبزرگانرا مورد احترام وتوقیر قرارندهد ازمانیست[٤]»

دل پیغمبر ازمهرسرشاربود حتی نسبت بحیوانان مهرورزی داشت روایت شده است که آنحضرت بر شتری گذشت که بی نهایت لاغر شده بود بصاحبش فرمود :

« مسئولیت خدائی خودرا درنگاهداری این حیوانها توجه کن. در موقع مناسب بر آنهـا سوار شو ، ودر موقع منـاسب بخوراکشان توجه نما.[٥] »

« زن بدکاره‌ای آمرزیده شد چه اینکه سك تشنه‌ای را دید که زبانش بیرون آمده بود ونفس میزد ودر سرچاه آبی ازتشنگی میمیرد. زن با دیدن این وضع رقت انگیز کفش را ازپـا و سریوش را ازسر در آورد وبا این دلو وریسمان عاطفهٔ آن حیوان تشنه را ازچاه سیراب کرد و بااین جهت آمرزیده شد.[٦]»

۱ — بخاری ۳۱۰۲ ۲ — ۱۰٦۹ ۳ — ۲٤:۷۸
٤ — مشکاة — ۱۵۰۲٤ ٥ — ابوداود ۱۵ ٤۳ ٦ — مشکاة ٦۰٦

فصل هفتم

صدقه ودستگیری

صدقه ودستگیری پیغمبر ضرب‌المثل بود ، هرگزشنیده نشدکه او درجواب سائل ومستمندی(نه)گفته باشد . سخنی که درشرح‌صدقات وبخشندگی او از صحابه‌اش بآیندگان رسیده است این بود «او ازتمام بشربخشنده‌تر وصدقات او بیشتر بود» ومثل‌اینکه‌این کلمات برای‌نشان دادن مقام بخشندگی وجوانمردی‌آنحضرت‌کافی دانسته نشده بیان ذیل نیز اضافه گردیده‌است .

« نسیمهای بخشش وصدقات جاریه فرستادهٔ خداکه درود وسلام براو باد ازبادهاکه برهمه مردم میوزد بیشتر بود[1] »

بااین صدقات و بخشندگیهاکه خود داشت صدقه بضمیمه اطاعت ازخدا همان دوموضوعی بود که بیشتر در تعلیمات اسلامی بآنها اهتمام میشد براستی حاصل ومفاد تمام تعلیمات اسلامی در تحت ایندوعنوان درآمد«اطاعت‌ازخداودستگیری ازمردم»عشق بی‌منتهای پیغمبر بدستگیری از بشر هم در مقام عمل شخصی وهم در مقام تعلیم بدیگران محصول ونتیجهٔ دوستی بی‌اندازه او بخدا بود واز ایرو درمقام تعلیم‌نذکرداده شدکه باید دوستی خدا اساس دستگیری ازمردم و صدقات باشد در

---

۱ — بخاری ۱ ۱

یکی از سوره‌های نخستین قرآن گفته میشود :

« و آنان درراه دوستی خدا خوراك خود را به یتیم وفقیر واسیر میدهند . ما تنها برای رضای خدا بشما طعام میدهیم واز شما توقع اجر وانتظار سپاسگزاری نداریم .[۱] »

ودر سورهٔ دیگری که بعدها نازل شد :

« نیکوکاری آنست که انسان بخدا وروز حساب و فرشتگان و کتاب وپیمبران ایمان آورد وازمال خود برخویشان ویتیمان ونیازمندان ورهگذران بیچاره وسئوال کنندگان ودر راه آزادی بردگان واسیران انفاق کند .[۲] »

« ومثل کسانیکه مال‌خودرا درراه‌خوشنودی خدا وتقویت‌فضائل نفسانی خویش میدهند مثل‌بستانی استدر زمین بلندی‌که باران‌درشت و پربرکت بر آن ببارد و در نتیجه دو برابر محصول بدهد و اگرهم باران بسیاری باو نرسد باران کم هم کفایت باشد[۳] »

صدقه‌ای که باچنین داعی ومحرك مقدس انجام گیرد باعث برکت وفزونی ثروت است :

« پس حق خویشاوند وفقیر ورهگذر بیچاره را بآنها برسان این حقشناسی برای کسانی که خوشنودی خدا راآرزودارند بهتر است وآنان مردمی رستگارند وآنچه‌شمابرسم ربابمردمان رباخوار میدهید تا برمال آنها افزوده شود درنزد خدا افزایش‌نیابد وآنچه بعنوان صدقه و دستگیری برای خوشنودی خدا میدهید . صدقه دهندگانند که اجر مضاعف میبرند[۴] »

---

۱ — ۷۶ : ۹ ۸   ۲ — ۲ : ۱۷۷   ۳ — ۲ : ۲٦٥   ٤ — ۳۰ : ۳۸-۳۹

برکت وافزایشی که‌از آثار صدقه‌ودستگیری است‌شبیه‌دانه‌ایست که هفتصد برابر از آن میروید و باشد که ازهفتصد برابرهم تجاوز کند:

« مثل کسانی که‌دارائی خودرا در راه‌خدا میدهند مثل‌دانه‌ایست که هفت خوشه از آن بروید ودر هرخوشه‌ای صد دانه باشد وخدابرای هر که بخواهد براین مقدارهم‌بیفزاید وخداگشایش‌دهنده‌ودانااست [1]»

صدقه ودستگیری باید بدون‌ریاوخودنمائی انجام‌گرفته وازهمه دواعی پست و بی‌ارزش نظیرنفع‌شخصی یاحتی منت‌نهادن ومتوقع‌احسان بودن برکنار باشد:

« کسانی که‌مال خود را در راه خدا انفاق‌کنند ودرپی آن منتی نگذارند و آزاری نرسانند اجر صدقات خود را از پروردگار خود دریافت خواهند کرد وترس واندوهی برای آنها نخواهد بود.»

« بمهربانی‌سخن گفتن ودرمقام‌گذشت بودن‌بهتر است‌تاصدقه‌دادن وسپس آزارکردن وخدا بینیازوبردبار است ای بندگان‌باایمان‌صدقات خودرا باسرزنش وآزاردادن مستمندان مانند آن مردی‌که مال خودرا بمنظور خودنمائی میدهدوایمانی بخداوروزحساب ندارد باطل‌نسازید. مثل صدقات ریاکاران چون غباریست‌که بر سنگ صافی نشسته است و باران تندی بر آن بریزد و آن غبار خاك‌را ازبین ببرد وسنك بدون‌هیچ غباری برهنه بماند »

صدقه باید ازچیزهای خوب ومرغوب داده شود ازچیزهائی که انسان خود باآنها علاقمند ودل‌بسته است.

«ای بندگان خداشناس از بهترین چیزهـا که بدست آورده‌اند و

---

۱ — ۲ ۲۶۱

از آنچه ما برای شما از زمین بیرون آورده‌ایم بر مستمندان انفاق نمائید وحتی انفاق کردن از چیزهای پست و بدرا قصد نکنید درصورتیکه خود باپذیرفتن آن جز باچشم‌پوشی از بدی وپستی امتناع می‌ورزید و بدانید که خدا بی‌نیاز وشایشتهٔ ستایش است [۱]»

تنها آن مردمی دارای فضیلت سخاوت‌و بخشندگی هستند که‌خدا چراغ خودرا در شبستان عواطف آنها برافروخته است درصورتیکه‌بخل ولئامت از رذایل شیطانی است :

«شیطان شمارا بوسیلهٔ دورنمای فقر و تنگدستی بزشتی و بخل وادار میکند وخدا شما را بوعدهٔ آمرزش وفضل خویش امیدوارمیسازد وخدا گشایش دهنده وداناست . حکمت و خرد را بهر کس که بخواهد میدهد وهر کس بنعمت‌حکمت ودانش رسید پس‌درحقیقت بحد کفایت خیر وسعادت‌باو داده‌شدوجز مردمان خردمند این‌حقیقت رادرنیابند [۲]»

صدقه را میتوان آشکارا بصورت خیرات عمومی و ملی ویا پنهان بصورت همراهی بافقیر و بیچاره انجام داد .

اگر صدقات را آشکار انجام دهید شایسته است واگر آنراپنهان کنید و محرمانه بمستمندان رسانید برای شما بهتر است و در نتیجه پاره‌ای از کارهای بدشما راجبران کند وخدابآنچه میکنید آگاه است [۳]»

صدقات مسلمان منحصر بهم کیشان او نیست :

« براه‌آوردن آنان برعهدهٔ تو نیست بلکه خدا آنکه را بخواهد هدایت میکند و آنچه در مقام دستگیری دیگران میدهید بحساب خود داده‌اید درصورتیکه شما جز برای رضای خدا انفاق نمی کنیدوصدقات

---

۱ — ۲ ۲۶۷   ۲ — ۲:۲۶۸ — ۲۶۹   ۳ — ۲:۲۷۱

وخیرات شماهمه بسوی شما باز خواهند گشت ومورد ستم قرار نخواهید گرفت.[۱]»

صدقات باید بیشتر بمستمندانی داده شود که از سئوال کردن امتناع دارند:

« صدقات برای مستمندانی است که درراه خدا گرفتار و بیچاره‌اند وازکسب روزی وتجارت بازمانده‌اندوچون باکمال عفت از عرض حاجت امتناع دارند، نادان آنهارا دارا و بینیاز گمان میبرد آنها را ازچهره وسیما میتوان بازشناسی هرگز با اصرار ازکسی چیزی نمیخواهند و آنچه از نیکی انجام دهید خدا بدان آگاه است[۲]» .

پیغمبر طرز فکر مسلمین را بکلی عوض کرد تاجائیکه مالکیت مشترك شناخته شد. مسلمان میتوانست از حق مالکیت استفاده کند و چیزی را مالك شود لیکن دیگران رادرملك او حق ثابتی بود. قرآن مقدس در وصف مردمان نیکوکار چنین میگوید:

« آنان کمی ازشب را بخواب میروند ودرسحرها ازخدا آمرزش میطلبند و در مالهای آنها برای مستمندان سئوال کننده و بیچارگان از خوشیهای زندگی محروم حق معینی است[۳]» .

«کسانیکه نمازهای خودرا پیوسته انجام میدهند و آنانکه سائل ومحروم را درثروت آنها حق شناخته‌ای است[٤]» .

بنابراین نماز وصدقه برطبق تعلیمات پیغمبر از شرایط ضروری و اساس عدالت و نیکوکاری بود حقی که در این مقام بعنوان صدقه و

---

۱ — ۲:۲۷۲ ۲ — ۲:۲۷۳ ۳ — ۵۱ ۱۷ — ۱۹
٤ — ۷۰:۲۳ — ۲۵

دستگیری مورد بیان قرار گرفته است ازز کوة جدا است . زکوة خود یکی ازفرائض اسلامی‌است وبامیزان معینی و شرایط مخصوصی‌دراختیار حکومت اسلامی قرار گرفته ودر حقیقت قسمی ازمالیات است .پیغمبر خود باین مطلب تصریح مینماید :

« در ثروت هر کس علاوه برز کوة اسلامی حقی است[۱] » .

ثروتی را که انسان تحصیل مینماید همه از آن خودش نیست و قسمتی از آن باید در راه دستگیری بعنوان تصدق داده شود . هرقدر هم اوضاع‌وشرایط زندگی‌مسلمان نامساعد وخودش به‌کسادی وبی‌پولی گرفتار باشد درعین‌حال بحکم دستور صریح پیغمبر که « صدقه دادن بر هر مسلمان واجب‌است ، باید صدقات و خیراتی انجام دهد . صحابه پرسیدند که اگر مسلمان چیزی برای صدقـه دادن بدست نیاورد باید چکند ؟ پیغمبر جوابداد « باکارکردن و رنج‌بـردن تحصیل مال کند و وسپس تصدق دهد» دو باره سئوال شد اگر باکوشش هم چیزی بدست نیامد ؟ چنین باسخ داد «باید بامستمندپریشان همراهی نماید» درمرتبهٔ سوم گفتند هرگاه کمکی ازاو ساخته نباشد چکند ؟ فرمود :

« بایدکارهای نیك را انجام دهدواز بدیها خودداری نمایداینست صدقه‌ایکه برعهدهٔ اوست[۲] »

صدقه درنظر پیغمبر بسیار ساده وبرای همه‌کس عملی بود :

« هرروز برهر استخوانی‌ازانگشتان صدقه‌ای واجبست . هر کس دیگری را یاری کند تا برمر کبش‌سوار شود یا بار برپشت حیوانی‌بنهد صدقه‌ای داده است وهر کلمهٔشایسته‌ای‌وهرقدمی که بسوی نمازبرداشته

---

۱ — بخاری ۲٤ — ۳۱ ۲ — ۲٤:٤٦

شود خود صدقه‌ایست[۱] ».

« چیزی را که باعث زحمت رهگذران است ازراه دور کردن خود صدقه‌ای بحساب است[۲] ».

حتی بایکنفر دوست بخوشروئی ملاقات کردن صدقه‌شناخته‌شد :

« هر کار نیک صدقه است و یکی ازکارهای خوب آنست که برادرت را باقیافه باز ملاقات کنی و دیگر آنکه از دلو خود در ظرف برادرت آب بریزی[۳] ».

پیغمبر میخواست تابشر باینحقیقت برسد که دستگیری از مردم و صدقه دادن یعنی انسانیت وبشریت . خداشناسی را درمغز بشر جای دادن وبشر دوستی را درجان او ریشه‌دار ساختن دو مشخص روحی واخلاقی روش مذهبی بود که پیغمبر تاسیس نمود .

۱ ــ مشکاة ٦:٦ ۲ ــ بخاری ٤٦ ــ ۲ ۳ ــ مشکاة ٦۰٦

فصل هشتم

مدینهٔ فاضله

(کاخ اخلاق)

یکی ازبیشترین کارهائی که پیغمبر کوشش خود را در آن بکار برد بالابردن سطح مبانی اخلاقی بود بطوریکه سابقاً دیده و گفته‌ایم دلش برای نواقص واحتیاجات مادی بشر بدرد میآمد .

برده ، بیوه زن یتیم ونیازمند ، پریشان ومظلوم دردل او جای داشتند وتاجائیکه میتوانست بآنها همراهی مینمود ودر ایجاد عواطف واحساساتی دردیگران مانند آنچه خود داشت اصرار میورزید.

لیکن ملاحظات اخلاقی ومعنوی دربرنامهٔ اصلاحات اومقام ارجمندتری داشت وخیلی پیش‌ازآنکه اصلاحاتی دربارهٔ شئون‌اجتماعی ازقبیل روابط زناشوئی وطرزحکومت شروع کند دست بکار بالابردن سطح اخلاقی انسان بود . تمام مظالم ومفاسد میبایست بعدها بوسیلهٔ قوانین ومقررات اصلاح گردد ولی اوبخوبی‌متوجه بود که حتی‌قوانین خوب وجامع درموقعی میتواند برای‌بشریت‌نافع باشد که‌بوسیلهٔ مردان با فضیلت که درمراحل عالیهٔ اخلاقی جاگرفته‌اند اجراشود، برای همین بود که در مکه ودر نخستین مراحل تعلیم وتربیت درضمن کوششهای‌پر دامنه‌ای که برای تامین دوهدف یگانگی خدا ووحدت بشریت انجام

میداد ودرتوجه دادن مردم بعبادت خدا ودستگیری ازمردم رنج میبرد بهمان نسبت درراه بالابردن سطح اخلاقی بشر فداکاری مینمود .

پیعمبردرنظر دوست ودشمن راستگوترین تمام بشربود هنگامی که بابوبکر گفته شد رفیقت محمد مقام نبوت را مدعی شده ومیگوید ازطرف خدا بمن وحی میشود گفت باید دراین دعوی راستگو باشد چه اینکه مردی که هرگز بر بشر دروغی نگفته است کجا میشود برخدا دروغ بگوید .

درهمان آغاز نبوت بود موقعیکه از طرف حدا بانذارو دعوت «نزدیکترین خویشان[1]» خود مامور شد.

که‌تمام بطون مختلف قریش را که دراین تاریخ همه دشمنان‌او بودند درنزد کوه صفا بسوی خود خواند وهنگامی‌که همهٔ آنان مجتمع شدند بآنها خطاب کرد که هرگاه ازدشمن خطرناکی که درپشت این کوه بانتظارغارت وهجوم‌بر آنها نشسته‌است حبر دهد براستی اومطمئن خواهند بود تمام آنها هم آهنك پاسخ دادند .

آری ماتاکنون جزراستی ازتوندیده ونشنیده‌ایم .[2]»

دروقت دیگری سردسته‌های دشمنان اوانجمنی تشکیل دادند تا دربارهٔ پیغمبرسخن گفته نقطه‌های ضعف ونادرستی اورا صریحاً مشخص نمایند سئوالها ازهرقسمتی بآزادی طرح وجواب داده میشد.

آیا میتوان اوراکاهن شمرد؟ آیا میتوان اهل خواب و خیالش دانست؟ آیا سخنانش شعر وخود شاعراست؟ آیا باتکدء سابقه‌ای‌میتوان اورا بدروغ نسبت داد ؟ وبالاخره جواب آخرین سئوال این بود که«ما

---

۱ — ۲۶:۲۱٤ ۲ـ بخاري ٦٥ـ۲٦:۲

هرگز ازاو دروغی نشنیده‌ایم»

باز بعد ازاین هنگامی که هنوز دشمن باکمال قدرت دست بکار بود وجنگهای قریش واسلام براشتعال خود میافزود هرقل ابوسفیان را که رهبرقریش وخودازدشمنان پیغمبر بود ودر آن تاریخ بمنظور تجارت درشام میزیست بنزد خود خواند و پرسشهای جدی وعمیقی راجع به پیغمبر ازاونمود. یکی ازسؤالها این بود.

شده است که اوپیش ازدعوی نبوت دروغی گفته باشد؟

ابوسفیان جوابداد «نه»[1]

خود دراین مقام ارجمند راستگوئی که در حقیقت بواسطهٔ همین راستی بازبان دوست ودشمن الامین «استوار» خوانده شد - درتعلیمات خود نیزراستی را با اصرار تمام اساس همهٔ فضائل اخلاقی شمرد:

«همانا راستگوئی بفضیلت تقوی‌وتقوی بسوی بهشت رهبری‌مینماید وانسان پیوسته راست میگوید تا موقعیکه از راستگویان بشمار آید. والبته دروغ بشرارت و گناه‌بآتش مبکشد وانسان‌پیوسته دروغ میگوید تا درنزد خدا ازدروغگویان نوشته‌شود[2]»

پیغمبر مبنای اخلاقی اجتماع را برآن نهادکه هرکس بادیگری تماس بگیرد باید اورا براستگوئی و تحمل هرمشگلی را در راه راستی سفارش نماید:

«البته انسان‌درزیان وبیچارگی‌است‌مگربندگان‌باایمان وشایسته کار که یکدیگر را براستگوئی وبرد باری وصیت کنند[3]»

جعفر درمقام شرح تعلیمات پیغمبر درنزد نجاشی چنین گفت:

---

۱ - بحاری ۱:۱ ۲ - ۶۹:۷۸ ۳ - ۳-۲۰۱۰۳

خدابرای‌اصلاح‌ما پیغمبری برانگیخت، اومارا بخدا پرستی‌دعوت نمود . اوما را براستگوئی واداء امانت وصلهٔ رحم و نیکی با همسایه هدایت کرد .

دروغ درمبارزهٔ باحق وراستی‌مغلوب ونابود شدنی است :

نه بلکه ماحق را برباطل میزنیم تا مغزآنرا بشکند و درنتیجه باطل نابودگردد[۱]

« حق آمد و باطل نابدید شدچه اینکه باطل ودروغ‌نابودشونده است[۲] »

بهرقیمتی شد میبایست هواخواه راستی بود حتی اگر علیه منافع شخصی یامصالح دوستان یابستگان تمام شود :

« ای‌بندگان‌باایمان حامیان عدالت باشید و برای‌خداشهادت‌دهید گواینکه برزیان خود یا پدرومادر یابستگان شما انجام پذیرد. اگر آنکسیکه هوا خواه او هستید بی نیاز یامحتاج باشد بس خدا برای رسیدگی بحوائج غنی وفقیر شاسته تراست، آرزوهای پست وهواهای نفسانی را پیروی نکنید مبادآنکه منحرف گردید وهرگاه منحرف‌شده یا ازحق رویگردان شدید البته خدا بآنچه میکنیدآگاه است[۳]

ازاصل راستگوئی کواینکه بنفع دشمن باشد نباید هرگز برکنارشد :

ای مردمان خدا شناس برای خدا بپا خیزید وبعدالت گواهی دهید ومبادآنکه دشمنی بامردمی، شما را بربیعدالتی تحریک نماید عدالت نمائید وآن بدینداری نزدیکتراست ومردمانی پرهیزکار باشید خدا بآنچه میکنید داناست[٤] »

۱ــ ۱۸:۲۱ ۲ــ ۷۲.۲۵ ۳ــ ۱۳۵:٤ ٤ــ ۸:٥

وحتی اگر کسی بگفتن حق وراستی درحضوربیدادگری خوانده شد باید اجابت کند وحق‌را در روی ظالم بگوید :

«بالاترین جهادها گفتن حق‌وراستی درحضورحکمران بیدادگر است .[1]»

تنها راستی است که درحساب قیامت پذیرفته خواهدشد .

« این روزی است که راستگویان ازراستی خود سود می‌برند. برای آنها بهشتهائی است که در زیر قصرهای آن نهرهائی جاریست و همیشه در آن باغهای جاوید خواهند بود . خدا از آنها خوشنود و آنان نیز ازاوراضی‌اند واین خود رستگاری بزرگی است [2]»

پیغمبر ازاین‌امتیاز بهره‌مند و برخورداراست که‌درنتیجهٔ تعلیمات اوپیروانش بهرراهیکه اشاره میکردمیرفتند، فضیلت وراستگوئی چنان در دلهای اصحاب او جاگرفته بودکه نه تنها بآن عشق میورزیدندبلکه مشکلات فراوانی را برای خاطر راستگوئی تحمل مینمودند.

تقریباً دوقرن‌بعد موقعی که‌دانشمندان نقاد مقرراتی برای‌تشخیص راستگوئی روات‌حدیث وضع کردند همهٔ آنان بالاتفاق تصدیق نمودند که هیچیك ازصحابه پیغمبر هرگزدروغی ازروی عمد نگفته است. در حقیقت یکی ازآیات قرآن مقدس که در آخرین دوره وحی در مدینه نازل شد خود گواه این مدعی است :

« خدا ایمانرا محبوب شما قرارداد و آنرا دردلهای شما نیکو بیاراست وکفر و سرپیچی ازبندگی و نافرمانی را زشت و منفور شما ساخت [3] »

ایمان تمام فضائلی را که بوسیلهٔ پیغمبرتعلیم‌شد شاملست، وراست

---

۱ مشکاة ۱۷ ۲ — ۱۱۹:۵ ۳ — ۷:۴۹

گوئی خودیکی ازبرجسته‌ترین آنهاست، درهمان اوائل کار هنگامیکه اصحاب پیغمبر بمنظورهائی ازشکنجه قریش و کفار مکه بسوی مدینه هجرت مینمودند قرآن براستگوئی آنها بابیان ذیل شهادت میدهد:

« وآنمردمیکه گواه دروغ وباطل نمیشوند وهرگاه بامر عبث و بیهوده‌ای برخوردند با شرافت اخلاقی ازآن میگذرند[1] »

استقامت

یکی ازفضایل اخلاقی دیگرکه باکمال برجستگی در زندگی پیغمبر جلوه کرد استقامت وپایداری بود ، با اینکه از همه کس و همه‌جا رنج میدید و مشکلات فراوانی را تحمل مینمود و منظره هـای بظاهر امیدبخشی در کار نبود درعین حال در برابر تهدید بقتل سخت استقامت ورزید

ابوطالب که تا بحال درمیان او و قریش ایستادگی کرده و از او حمایت مینمود اکنون با نگرانی وتردید در طرفداری و استقمت بیش ازاین ، سنگینی بارمسئولیت خود بآنحصرت شکایت نمود ، پیغمبر در جواب گفت :

« عموا گر قریش خورشید را در دست راست وماه را در دست چپ من گذارند تا ازاین کار صرفنظر نمایم درتصمیم من کمتر خللی راه پیدا نخواهدکرد و تا روزیکه بخواست خدا بهدف برسم یـا در این راه جان‌سپارم ازکوشش وفداکاری بازنخواهم ایستاد » .

بعدها که پیشنهادهای فریبنده‌ای باو تقدیم شد وفرش پادشاهی وثروت ودختران جوانرا براو عرضه داشتند همهٔ آنهرا ردکرد وباکمال استقامت چون کوهی ازتصمیم واراده در راه انجام رسالتی که خود در

---

۱ — ۸۲:۲۵

وقف آن کرده بود پیشروی میکرد، سه‌سال تمام که محصور و گرفتار زجر و زور قریش بود تمام مشکلات وحتی نداشتن حوائج اولیهٔ زندگی را تحمل فرمود لیکن ایمانش همچنان ثابت و تزلزلی بخود راه نداد در هجرت از مکه بمدینه موقعی که در میان غار مخفی شده بود و دشمنان درجستجوی او تادرغار رسیده بودند وکمتر توجه آنها بداخل غار برای کشته شدن پیغمبر بدست آنها کافی بود باز تنها رفیق راهش ابوبکر را باین کلمات تسلی میداد ·

« غمگین مباش که خدا باماست »[1]

پیغمبر دعوت اخلاقی خود را بس از راستگوئی بیشتر باستقامت و پایداری توجه داد . ایندوصفت اخلاقی دریکی از سوره های کوتاه قرآن که ما قبلا نقل کرده‌ایم باهم ذکر شده‌اند (سوره ۱۰۳ از قرآن مقدس) آنانکه یکدیگررا براستی وصیت کنند ویکدیگر را ببردباری سفارش نمایند .

بردباری در راه حق و راستی موجب نزول فرشتگان از آسمان برای تسلی دادن انسان است ·

«کسانیکه میگویند پروردگار ما خداست وسپس درراه توحید استقامت میورزند فرشتگان بر آنها نازل میشوندوبآنها میگویندترسناك مباشید واندوه بخود راه ندهید وشمارا بشارت‌باد بآن بهشتی که وعده داده شده‌اید، مادر زندگی دنیا وجهان آخرت‌دوستان شمائیم وهر نعمتی که نفوس شما بدان رغبت کند ویا آنرا خواستار شوید در بهشت برای شما مهیاست[2]»

---

۱ — ۴۰:۹   ۲ — ۳۰:۴۱

کلمات ذیل طرز فکر صحابهٔ پیغمبر را شرح میدهد :

« وما را چه میشود که برخدای خود توکل و اعتماد ننمائیم در صورتیکه اوما را براههای سعادت ما ، رهبری کرد و ما باید شکنجه ها ورنجهای شما مردم خدانشناس را باشکیبائی تحمل نمائیم وتوکل کنندگان باید برخدا توکل کنند[۱] » .

بردباری وپایداری بارها در دوره‌های اول وحی و هم در مراحل آینده آن تکرار وتلقین شده است :

« برای این منظور دست بکاردعوت باش و آنطوریکه امرشده‌ای راه راست را باپایداری تعقیب نما ، وهوسهای پست آنانرا پیروی مکن ، وبگو من بکتابی که خدا نازل کرده‌است ایمان آورده وبعدالت درمیان شما امر شده‌ام[۲] » .

آنطوریکه مأمور شده‌ای در راه راست پایداری کن و هم آن کسانی که باتو بسوی خدا بازگشته‌اند .

« وبمردمان ستمگر مایل نشوید مبادا آتش بیداد آنها شما را بسوزاند[۳] »

بردباری ونماز درهای گشایش اظهار شده‌اند که یاری و عنایت خدا ازمیان آنها میرسد

« ای بندگان باایمان بوسیلهٔ بردباری ونماز از خدا یاری بخواهید حالنکه خدا بامردمان بردبار است[۴] » .

« بردبار باش البته حسن عاقبت برای مردمان پرهیزکار است[۵] »

« ای بندگان خداشناس بردباری کنید و در تحمل مشکلات ...

---

۱ — ۱۲:۱۴ ۲ — ۱۵.۴۲ ۳ — ۱۱ ۱۱۲ — ۱۱۳

۴ — ۱۵۲.۲ ۵ — ۱۱ ۴۹

یکدیگر سبقت بگیرید وپیوسته ثابت‌قدم باشید و هم وظایف بندگی خودرا رعایت کنید، باشد که موفق وپیروزگردید[1] » .

مشکلاتی که اصحاب پیغمبر تحمل مینمودند باایمان بآنکه تمام‌این بردباریها برای خاطرحق‌انجام میشود صفت استقامت ومقاومت دربرابر سختیها را درآنها بچنان مقام بلندی رسانیدکه در نظرآنان مشکلی غیرقابل علاج وجود نداشت

شجاعت

شجاعت یکی‌دیگر از صفات فاضله‌ای بود که پیغمبر درتعلیمات خود بآن‌اهتمام وافر داشت دلی که ترس از خدا درآن جاگرفت نمیتواند ترس ازموجود دیگری‌را در خود راه دهد وهمین است که مسلمان را در برابر هر دشمنی دلیر وبی‌باك میساخت :

آنکسانی که‌مردم‌بآنها گفتند لشگرها درمقابل شما جمع آوری شده‌اند وشایسته است ازآنها بترسید پس این تهدید برایمان آنها افزود وگفتند خدا مارا بس است ونیکو سر پرستی است . پس در نتیجه با نعمت وفضل خدا برگشتند بدی بآنهانرسید وخوشنودی خدا را پیروی کردند وخدا دارای فضلی بزرك است تنها شیطانست که شمارا بترس از دوستان خودش وادار میکند .

« ازآنان نترسید واگر ایمان دارید تنها از من بترسید[2] » .

« مترسید البته من باشمایم میشنوم ومی‌بینم[3] » .

« ومرا از شریکهائی که برای خداگرفته‌اید ترسی نیست . . و چگونه من از شریکهائی که برای او گرفته‌اید بترسم درصورتیکه شما از شریك قراردادن برای او بدون‌اینکه برهانی بر شما فرستاده باشد

۱ــ ۱۹۹:۳ ۲ ــ ۱۷۲:۳ ــ ۱۷٤ ۳ ــ ٤٦:۱۰

بیمی ندارید[1]» .

« کسانی که پیامهای خدارا بدیگران میرسانند و از او میترسند واز دیگری جز خدا بیم ندارند وخدادر رسیدگی بحساب کافی‌است[2]».

«کسانی که میگویند پروردگار ماخداست وسپس در راه‌راست استقامت میورزندبر آنها ترس واندوهی نخواهد بود[3]» .

«اینك بطورقطع‌دوستان خدا ، ترسی واندوهی بدانها راه‌نخواهد یافت[4]» .

روی حساب بیباکی ودلیری اخلاقی بود که حتی با داشتن سلاح کافی که دشمن کاملا از آن برخورداربود مجاهدین اسلامی مأمورشدند تا بادوبرابر خود ازدشمن بجنگدند :

«اگر ازشما صدنفر بردبار باشند بتوانند بردویست نفر ازدشمن غالب آیند واگر ازشما هزارنفر باشند بر دو هزار نفر پیروزگردند و خدا بامردمان بردبار است[5]» .

وهنگامیکه برعدهٔ مسلمین افزوده شد ومانند دشمن خودکاملا مسلح ومجهز شدند میتوانستند باده برابر خود از دشمن جنگ‌نمایند

« اگر از شما بیست‌نفر شکیبا وبردبار باشد خواهند توانست بر ۲۰۰ نفر پیروزگردند و هرگاه صدنفر باشند پیروزی آنها بر هزار نفر دشمن خداشناس قطعی است[6] »

واقع مسلمین دربرابر دشمن که درصحنهٔبدرسه برابر ودرجنگ احد چهار برابر ودر غزوه احزاب ده برابر آنها بود بجنگ ایستادند ودر تمام جنگها پیروزی برای مجاهدین اسلامی بود و در جنگهائیکه با

---

۱ — ۶ ۱ ۸ — ۸۲ ۲ — ۳۳ ۳۹ ۳ — ٦ ۳ ۱

٤ — ۱۰ ٦۲ ۵ — ۸ ٦ ٦ ٦ — ۸ ٦۵

ایرانیان وامپراطوری رم داشتند شمارهٔ مسلمین بهیچوجه قابل مقایسه با نیروهای دشمن نبود وتقریباً درهمهٔ جنگها پیروز شدند. دلیری و بردباری خارق عادتی که دراین جنگها ازآنها بروز کرد ازآثار ایمان آنها بخدا بود.

تواضع

ولی باهمهٔ بی‌باکی و شهامتی که در برابر دشمن در اثر ایمان ازآنها بروز میکرد مأمور بودند که تواضع و فروتنی راشعار خویش سازند:

« ودر روی زمین باناز وخودپسندی راه‌مرو چه‌اینکه توبرشکافتن زمین توانا نیستی ودر سربلندی به کوهها نمیرسی- تمام‌این رذائل اخلاقی درنزد خدا بدو ناپسند است[1] ».

« بااهانت روی خود را ازمردم مگردان ودر روی زمین باناز و غرور حرکت مکن چه‌اینکه خدا مردم خود بین خودپسند را دوست ندارد. درراه رفتن میانه‌روی را رعایت‌نما وآوازخود را پست‌کن[2] ».

«خدا اینطور بردل هرمتکبر مغروری مهر میزند[3] »

« البته خدا مردمان متکبر را دوست ندارد[4] ».

« از بردباری و نماز کمك بخواهید البته اینکارها جز بر مردمان متواضع دشواراست[5] ».

تواضع بطور عمیقی در دلهای مسلمین بوسیلهٔ نمازهای روزانه که همگی باهم در پیشگاه عظمت خدا ایستاده وچون یك پیکر بر کوع و سجود میرفتند جایگزین شد. پیغمبر دراینمقام ودرفضیلت تواضع خود پیشوا ورهبر آنان بود ودر مجالس خود هرگز درجای ممتاز ومشخصی قرار نمیگرفت رهبرروحانی وقائد سیاسی جمعیت بود ولی تحقیقاً بدون

۱-۱۷:۳۷-۳۸ ۲-۳۱ ۱۸-۱۹ ۳-۴۰ ۳۵
۴-۱٦ ۲۳ ۵-۲ ٤۵

هیچ امتیازی در میان آنها ویکی از آنها بود وعملا مطابق همان تصویر اخلاقی که قرآن نشان داده است .

« من بشری هستم مانند شما » در سفری بااصحاب خود همراه بود که وقت فراهم ساختن غذا رسید وهر کاری به‌عهدهٔ کسی قرار داده شد ورهبر روحانی و سیاسی جمعیت جمع آوری هیزم را بعهده گرفت . او هرگز خدمتگزاری را برای انجام دادن یا ندادن کاری سرزنش نکرد . یکنفر یهودی که پیغمبر مبلغی باو بدهکار بود درموقعی که آنحضرت در میان اصحاب خود نشسته بود باتندی وخشونت باو گفت : شما بنی‌هاشم هرگاه چیزی ازکسی گرفتید دیگر فکر پرداختن آنرا ندارید امابجای آنکه پیغمبر برنجدواورا ملامت کندمبلغی بیشتر ازحقش باوپرداخت نمود.

از خود گذشتگی

ازخود گذشتگی یکی دیگر ازصفات فاضله‌ای بود که پیغمبر پیروان خود را بوسیلهٔ آن در برابر مشکلات زندگی مجهز و آماده کرد خشنودی خدا بود که باید تنها داعی ومحرك انسان در اعمال او باشد نه سود یازیان شخصی

« وهیچکس را براو حقی نبود تا بدان پاداش داده شود جز خواستن رضای خدا که ازهمه بالاتر است محرکی نداشت[1] »

« بگو نماز وقربانی و زندگی و مرگ من همه برای خداست که پروردگار جهانهاست[2] »

« دعوت حق را بشنوید ومردان حق را طاعت کنید ودر راه حق ازمال خود انفاق نمائید وکسانی که از حرص نفس خود محفوظ بمانند آن مردمی پیروز ورستگارند[3] »

۱ـ ۹۲ ۱۹ — ۲۰ ۲ـ ۶ ۱۶۳ ۳ — ۶۴ : ۱۶

« ودیگران‌را برخود برتری میدهند گواینکه‌خود بناداری گرفتار باشند و کسانی که از مرض نفسانی بخل محفوظ بمانند آنان در رسیدن بهدف موفق وپیروز هستند[۱] »

« ودر میان مـردم کسانی هستند که در راه تحصیل رضای خدا فداکاری واز خود گذشتگی دارند وخدا نسبت‌ببندگانش مهربانست[۲] ».

وفاء بعهد

بموضوع وفاداری نسبت به‌پیمانها وامانتها اهمیت زیادی‌داده‌شدودرتعلیم آن تأکیدبسیاری بکاررفت:

« و کسانی که امانتها وپیمانهای خودرا رعایت مینمایند[۳] ».

« درمقام‌وفاء بعهدوپیمان باشیدحه اینکه ازهر پیمانی‌بازخواست خواهید شد[٤] ».

« ای بندگان خـداشناس عهد و پیمانهای خـود را بخوبی انجام دهید[٥] » :

« وهرگاه عهد وپیمانی نهادیدعهدومیثاق را رعایت‌کنیدوسوگند ها را بعداز تأکید وتبییت‌نشکنید درصورتیکه شما واقعاً خدا رابرخود کفیل قرار داده‌اید[٦] »

ملل واقوام بالخصوص بانجام‌دادن ورعایت نمودن پیمانها وقرار-دادهای‌خود سفارش‌شده‌اندچه‌اینکه آنان‌بامستی وغرور قدرت‌قراردادها را بیش‌ازکاغذ پاره‌هائی ارزش قائل نمیشوند .

« ونباشید مانند آن زنی که رشتهٔ تابیدهٔ خودرا بازکرده پاره‌پاره واز هم جدا ساخت بعداز آنکه آنرا محکم‌تابیده بود شما سوگندهای خودرا باعث بروز اختلاف وفساد در میان خود قرار میدهید در نتیجه

۱ــ ۵۹ ۹ ۲ــ ۲۰۷:۲ ۳ــ ۲۳ ۸ + ۳۲:۷۰ ٤ــ ۳٤:۱۷
۵ــ ۵ ۱ ٦ــ ۱٦ ۹۱

آنکه قومی ازقوم دیگر بیشتر وبالاترند[1]».

برحسب روح این تعلیمات پیغمبر واصحابش باکمال استقامت در مشگلترین شرایط واوضاع عهدها و پیمانهای خود را باهمه کس بانجام رساندند، درمدارك واسناد تاریخی حتی یك نمونه ازپیمان شکنی پیغمبر واصحابش باهر که باشد نمی‌توان یافت یك وضع بسیار وخیمی درزمینهٔ قرارداد حدیبیه پیش آمد. قرارداد بامضا رسیده و مسجل شده بود که ابوجندل از دور هویدا شد.

او ازمکه گریخته بود تابمسلمین پناهنده شود ودر نتیجهٔ اسلام آوردن ازاهل مکه شکنجه وآزار فراوانی دیده بود.

او داغهائی راکه ازشکنجه‌های دشمن بربدنش مانده بود بمسلمین نشاندادلیکن شرایط عهدنامه حدیبیه بمسلمین اجازه نداد که اوراپذیرفته وپناهش دهند، پیغمبر خدا متأثر گشته وبرای آنکه دشمن از این شرط ناهموارصرف نظر کند واستثنائی قائل شود کوشش نمودولی طرف موافقت نکردوناچاراابوجندل بمکه بازگردانده‌شد تادشمن آنچه خواهدبااوانجام دهد. در زمان عمریکی ازافسران اسلامی ابوعبیده مجبورشد تامنطقهٔ اشغال شدهٔ حمص راتخلیه کرده دوباره بتصرف دشمن دهد ودستورردادتا مبلغی راکه از مردم آنجا برای حمایت و تامین مصالح آنها گرفته شده بآنهاپرداخت‌شود، چه‌اینکه اکنون باشرایط موجود مسلمین راتوانائی اقدام تی درحمایت وتأمین مصالح آنها نخواهد بود

مثال دیگری را ازچنین دقت وتوجهی در حفظ قراردادها بسختی میتوان درجای دیگر یافت

---

[1] ۱۶ـ۹۲

عفت

یکی از کارهای زشتی که انسان و انسانیت را بزودی از پا در آورده صید مینماید زیاده‌روی در تمایلات جنسی است. پاکدامنی پیغمبر در[3] مورد گواهی کسانی است که راجع باو شدیداً درمقام خرده گیری بودند اظهارات و اشارات مویر را پیش از این نقل کرده‌ایم.

پاکدامنی خود یکی از فضائل اخلاقی کمیابی بود که در تعلیمات پیغمبر بآن اهمیت شایانی داده‌میشد، زنا یکی از سه گناه بسیار بزرك بشمار آمده است:

«و آن مردمیکه دیگری را شریك خدا قرار ندهند و کسی را جز بحق نکشند و مرتکب زنا نگردند[1]».

مسلمان از این نظر موظف بود که همیشه خودرا با احتیاط از این گناه دور نگهدارد

«و نزدیك زنا نروید چه اینکه زنا از کارهای زشت و لوازم بی شرمی وراهی ناشایسته است[2]».

بعلاوه او راههائی راکه بارفتن از آنها یکنفر مرد میتواند خودرا دربرابر گرفتار شدن باین گناه نگهداری نماید خاطرنشان کرد. او بمرد وزن دستور داد تا در حضور یکدیگر چشمهای خودرا فرو افکنند.

«بمردان باایمان بگو چشم‌های خودرا فروافکنند وپاکدامنی خود را نگهداری کنند خدا بآنچه میکنند آگاه است. و بزنان خداشناس بگو ازنظرهای حرام چشم پوشیده واز حدود عفت تجاوز نکنند[3]».

زنان بعلاوه مأمور شدند تا از تظاهر بزیبائی و آشکار کردن زینتهای خود خودداری کنند

۱ — ۲۵ ۶۸ ۲ — ۱۷ ۳۲ ۳ — ۲۴ ۳۰ — ۳۱

« ونباید زینت خودرا آشکار کنند مگر همانچه خود بخود آشکار است . وباید روسریهای خودرا بربالای سینه وگلوگاه بپوشانند[۱] » .

بنابراین برای زنان لازم دانسته شد که تمام قسمتهای بدن را بپوشانند مگر روودستها راکه برحسب عادت وطبیعت پوشیده نمیشود. از کسانیکه وسیلهٔ زناشوئی در دست ندارند خواسته شد تابوسائل دیگر شهوات خود را نگهداری نموده وتحت مراقبت قرار دهند :

« وآنانکه راهی بزناشوئی نمی‌یابند بایددرپاکدامنی خودبکوشند تاآنکه خداآنها را ازفضل خود بی‌نیاز گرداند[۲] » .

اخلاص صفت اخلاص و دوری ازریاء میبایست از طریق اخلاص در بندگی خداشروع شده ودرتمام شئون زندگی آشکار گردد .

« وآنان بچیزی امر نشدند مگر آنکه خدا را بااخلاص وراستی پرستش نمایند[۳] » .

« خدارا بندگی کن ودر اطاعت او مخلص باش اطاعت بااخلاص تنها شایستهٔ خداست[٤] » .

ریاء ریاء وخودنمائی باجمله‌های تندی مورد اعتراض قرار گرفته است .

« البته مردمان منافق ودورو درپست‌ترین گودالهای دوزخ خواهند بود وبرای آنها درمقابل خدا یاوری نخواهی یافت[٥] » .

« آنان درآنروز (احد) بکفر وخدانشناسی نزدیکتر بودند تاایمان وبا زبانهای خود میگفتند آنچه راکه در دلهای آنها نبود[٦] » .

شکر تمام صفات وفضائلی که انسان رادرمقام بلندی ازفضیلت اخلاقی قرار میدهند یکی بعد ازدیگری تلقین وتعلیم ودراینکتاب جای داده شد.

---

۱ — ۲۴ ۳۱ ۲ — ۲۴ ۳۳ ۳ ۹۸ ۵
٤ — ۳۹ ۲ ۳ ٥ — ٤ ۱٤۵ ٦ — ۳ ۱٦٦

سپاسگزاری خود یکی از آنهاست .

« و هنگامی که پروردگار شما آنرا آشکار ساخت ـ هرگاه سپاسگزاری کنید بر نعمتهای شما بیفزایم و اگر کفران نمودید همانا عذاب من دشوار است[۱] » .

« ازچیزهای خوب و پاکیزه‌ای که بشما روزی کرده‌ایم بخورید و خدارا سپاسگزاری کنید اگر اورا پرستش مینمائید[۲] » .

« اگردرمقام شکرگذاری‌خدانباشید البته اوازشما ویاری شما بی‌نیاز است و کفران نعمت را شایستهٔ بندگان خود نمیداند واگراورا سپاسگزاری نمائید آنرا برای شما می‌پسندد[۳]»

سپاسگذاری ازمردم انسان مأمور شد تا از مخلوق نیز بخوبی سپاسگذاری نماید . پیغمبر فرمود :

«هرکس‌مخلوق را سپاسگزارنباشد خدا را شکر نکرده.»

معنی شکر مخلوق تلافی کردن احسان اوست .

« نیکی را جزنیکی پاداشی نیست[٤]»

تمام فضائل اخلاقی واجتماعی مورد تعلیم قرارگرفت ورذائل که ازآسودگی ورفاه برمیخیزد عیب شمرده شد .

« ای بندگان‌با ایمان مباد مردمی بمردم‌دیگر استهزاءکنند باشد که آنان ازاینان بهترباشند ونباید زنانی زنان دیگری را مورد استهزاء قراردهند شایدکه آنان ازاینان شایسته تر باشند، ودرمقام عیب جوئی مردم نباشید ویکدیگررا بلقبهای بدونابسند نخوانید چه اینکه بعد از بنامهای‌بدخواندن گناهست‌و کسانی که ازراه گناه بسوی‌راستی بازایمان

۱ ـ ۱٤:۷ ۲ ـ ۲ ۱۷۲ ۳ ـ ۳۹:۷ ٤ ۵۵: ٤۰

نگردند آنان مردمی ستمکارند. ای مردمان خدا شناس ازبسیاری از گمانها دوری ورزید چه اینکه‌بعضی ار گمانها گناه است وتجسس نکنید وازغیبت یکدیگرپرهیز نمائید کدامیك ازشما خوردن گوشت برادرمردهٔ خود را دوست دارید؟ هه‌ه از آن بیزارید[۱]»

تمام فضائل اخلاقی که شرح آن درقرآن آمده است همان صفات برجستهٔ پیغمبر است و او میخواست که روحیات و اخلاق تمام پیروان خود را باهمین قالب فضائل نفسانی خود و تعلیمات قرآن میزان نماید. حتی یکنظراجمالی بزندگانی خلفای راشدین - ابوبکر- عمر - عثمان، علی علیه‌السلام مردانی که امپراطوری باعظمت اسلام بدست آنان اداره میشدمیتواند موفقیت‌شگفت انگیزپیغمبررا دراین جهت نشان دهد.

اکنون میتوان پاره‌ای از آیات‌راکه درمقام شرح وتوصیف‌فضائل برجسته اخلاقی اصحاب پیغمبراست اقتباس نمود.

« بندگـان خدای بخشنده آن مردمی هستند که در روی زمین باتواضع راه میروند ودر جواب خطاب نادان سلام میگویند. وکسانی که شب‌را بسجده وقیام درپیشگاه پروردگار خودبسرمیبرند. وکسانی که‌هرگاه انفاق کنند زیاد روی و سخت گیری ننمایند و در میان ایندو راه افراط وتفریط راه عادلانه‌ای را برگزینند.

وکسانی که با خدا دیگری را بخدائی نگیرند وخون‌کسی را بناحق نریزند و خود را بزنا آلوده نسازند وکسانی که برای دروغ گواهی ندهند وازکارهای عبث وبیهوده بابزرگواری اخلاقی بگذرند وکسانی که هرگاه آیات خدا بیاد آنها داده‌شود بکری و کوری بیاد

---

۱ — ۴۹:۱۱ — ۱۲

آنها نیفتند و کسانی که میگویند پروردگارا چشم مارا بزنان وفرزندان ما روشن بدار ـ ومارا رهنمای پرهیزکاران قرارده.

آنان درغرفه‌های بلند بهشت بپاداش بردباری خود خواهندرسید ومورد درود وسلام فرشتگان قرارخواهندگرفت.[۱] »

۱ ـ ۲۵ ـ ۶۳ـ۷۵

فصل نهم

(ثروت)

پیغمبر ازهمان آغاز کار تاسیس نمودن یك قانون و نظام عمومی جهانی راکه درتمام مراحل زندگی بشر مؤثر باشد هدف خود قرارداد مبانی اساسی این قانون روی دو اصل عمده ایمان بخدا و وحدت بشریت استوار شد.

بعد ازآنکه قواعد وروشهای ضروری برای ریشه دار کردن خدا شناسی دردل انسان و بهم پیوستن نژادها و ملتهای مختلف بشر اتخاذ گردید پیغمبر درشرح وتفصیل جزئیات عمدهٔ آن قانون دست بکارشد. در هر قانونی که بزندگی بشر وابسته باشد. مسئلهٔ ثروت بدون تردید مقام بلندی را داراست و اینموضوع را در تعلیمات پیغمبر بحث مشروح و مفصلی است.

همه مسائلی که درتحصیل مال ومالکیت وانفاق شایستهٔ آن، مؤثر وبدان مربوط است کاملا مورد بحث قرار گرفته است.

اولا ثروت چیزی نبود که بدورافکنده شود و یا تحصیل آن تحریم گردد. مواهب طبیعی بخششهای خدائی بود

«بگو زینتهای خدا وروزیهای پاکیزه ایرا که برای بندگان خود بیرون آورده است که حرام کرده است، بگو اینها درزندگی این جهان

برای خاطر مردم با ایمان وروزقیامت تنها به آنها متعلق است ـ ما اینطور آیات خود رابرای مردم‌داناروشن بیان میکنیم ـ بگوپروردگار من تنها زشتی‌های آشکارا ونهان را حرام کرده است [۱]»

« ای بندگان با ایمان ازچیزهای خوبی که بشما روزی کرده‌ایم بخورید واگر خدا را پرستش مینمائید اورا سپاسگذارباشید [۲]»

« واوست که باغهای انگوری چفته‌داروغیر آنرا برای شمابوجود آورد ودرختان خرما وزراعتها که میوه‌ها و دانه‌های گوناگون میدهد ودرخت زیتون وانار مانند یکدیگر وجز آنرا ایجاد کرد ازمیوهٔ این درختان درفصل میوه‌اش بخورید وروزچیدن میوه‌ها حق آنراپپردازید. وازچهارپایان پاره‌ای رابرای سواری وباربری ودسته‌ایرا فقط برای کشته شدن آفرید . ازآنچه خدا بشما روزی کرده است بخورید [۳]»

« واوست که دریا را وسیله‌ای قرار داد تا ازماهیهای تازه آن بخورید وزینتهائی برای پوشیدن خود ازآن استخراج نمائید وکشتی‌ها را دردریا می‌بینی که آبهارا میشکافند ، و شما شاید که از بخشش‌های خدا بجوئید ودرمقام سپاسگذاری اوبرآئید [۴]»

پیغمبر پیروان خودرا حتی تعلیم داد که طیبات وخوبیهای دنیا را ازخدا بخواهند.

«پروردگارا مارا ازنعمتها وخوشیهای دنیا وآخرت‌بهره‌مندفرما [۵]»

بعلاوه خاطر نشان شد که داشتن ثروت یکی از شرائط لازم در زندگی این جهان است :

۱ـ ۷ ۲ : ۳۳   ۲ـ ۲ : ۱۷۲

۳ـ ۶ : ۱۴۲ـ۱۴۳   ۴ـ ۱۶ : ۱۴   ۵ـ ۲ : ۲۰۱

« واموال خودراکه خدا آنرا تکیه‌گاه زندگی شما قرار داده است بدست سفیهان وکم خردان نسپرید وزندگانی آنها را از خوراك و پوشاك ازمنافع اصل مال بپردازید[۱] »

بنابراین ثروت تکیه‌گاه زندگی انسان شناخته شدکه از اسراف وضایع کردن آن باید خودداری‌نمود وازکسانی که دربارهٔ آنهااحتمال میرفت‌که ثروت خودرا ضایع نموده ودر مصارف بیهوده بگذارند میبایست جلوگیری شده وثروت آنها دراختیار مردان عاقل گذاشته شود که برحسب وظیفهٔ مذهبی زندگی آنانرا ازسود مال تامین نمایند.

مال‌را باید تحصیل نمود ودرنگهداری آن کوشیدومردان وزنان ازنظر کسب مال ومالکیت باهم برابر شناخته شدند:

« مردان‌را ازآنچه‌کسب کرده‌اند بهره‌ایست‌وزنان ازآنچه‌بدست آورده‌اند برخوردار میشوند[۲] »

مردان وزنان ثروت‌را ازطریق میراث نیزمیتوانند کسب کنند

« مردان را ازآنچه پدرومادر یاخویشان آنها بمیراث گذاشته‌اند بهره‌ایست . وزنان نیز ازمال پدرومادر و خویشان‌خود ارث میبرند[۳] »

راه دیگری برای تحصیل ثروت هدیه و بخشش است .

« پس اگرآنان (زنان شما) بـاخوشدلی بهری ازمهرخود را بشما واگذارند خوردن‌آن برشما حلال وشمارا گوارا باد[٤] »

تنها محدودیتی که درتحصیل مال وجمع ثروت انجام شد آنست که نباید آنرا از راههای نامشروع وبا وسائل حرام کسب کرد

« مالهای خود رادراجتماع باوسیلهٔ باطل نخورید وآنرا بنظور

۱– ٤ ٥ ۲– ٤:۳۲ ۳– ٤:۷ ٤– ٤ ٤

خوردن پاره‌ای ازمال مردم بگناه بااینکه حق برشما آشکاراست وسیله دسترسی وتقرب بقضات قراردهید [1] »

« ای بندگان باایمان مالهای یکدیگررا دراجتماع باوسیلهٔ باطل تصرف نکنید مگر آنکه بوسیلهٔ تجارت وبارضای طرفین انجام گیرد [2] »

اصحاب پیغمبر هرگونه کار مشروعی را بعهده میگرفتند . آنان درتجارت وارد شده بودند ، بکشاورزی اشتغال میورزیدند ، بحرفه‌های گوناگونی دست میزدند، مانندکارگران بکارگری علاقمند بودند . اما دستورکارو کوشش آن نبودکه تاحد فراموشی ازخدا مجذوب و گرفتار شغلها وحرفه‌ها باشند .

«مردانی که تجارت وسرگرمیهای خرید وفروش آنانرا از یاد خدا ونمازخواندن ودادن حق فقیر بازنمیدارد [3] »

«ای بندگان خداشناس هنگامی که اذان روزجمعه گفته شد بسوی یاد خدا بشتابید ودست ازکار خرید وفروش بکشید، اگر بدانید آن برای شما بهتراست

وهرگاه نماز بپایان رسید در جستجوی فضل خدا در روی زمین پراکنده شوید وسیار بیادخدا باشید، باشدکه پیروزورستگارگردید [4] »

« ای کسانی که ایمان آورده‌اید نکند ثروتها وفرزندان شما، شما را ازیاد خدا باز دارند وکسانی که ازیاد خدا بازمانند آنان مردمی زیانکارند [5] »

داشتن مال نیز موضوعی چون تحصیل مال مشروع وبرای مسلمان مناسب شناخته شد ، هیچ گناهی برای داشتن ثروت نبود جز اینکه نباید

---

۱ — ۲ ۱۸۸ ۲ — ۲ ۳۹ ۳ — ۲۴ ۳۷

٤ — ٦۲ ۹ — ۱۰ ٥ — ۶۳ :۹

آنرا برخدا شناسی وانجام وظایف مذهبی حکومت داد .

« بگواگر پدران و پسران وبرادران وهمسران و خویشان‌شما و ثروتهائی‌راکه جمع آوری کرده‌اید وتجارتی که از کساد آن هراس‌دارید وکاخهائی که بدانها دل بسته‌اید ـ در نظرشما از خدا وفرستاده‌اش و جهاد در راهش عزیز تر و جایگیرتر است پس باید فرمان قهر خدا را منتظر باشید . وخدا مردمان بیدادگر را بسعادت رهبری نمیکند[1] »

داشتن ثروت کم‌وبیش برای‌انسان مانعی نداردبلکه خود مساوی نبودن مردم ازلحاظ ثروت یکی از شرائط زندگی ونظم اجتماع است .

اختلاف و نابرابری در تمام مظاهر طبیعت هویدا است و خود ازنوامیس طبیعی است

« و در زمین نواحی بهم وابسته‌ای است و باغهائی از درختهای انگور وکشتزارهائی ودرختهای خرما که ازیك یاچندریشه بر آمده‌اند همهٔ آنها بیك آب سیراب شده‌اند ولی میوه ومحصول بعضی را بربعضی برتری داده‌ایم .

البته درمشاهده این مظاهر قدرت برای مردم خردمند نشانه‌هائی است[2] »

« آیاندیده‌ای‌چگونه‌خدا بارانرا ازابرفرومیریزد وسپس مابوسیلهٔ آن میوه‌های‌گوناگون بیرون آوریم و درکوهها راههای سفید وسرخی برنگهای مختلفی و رگهای بسیار سیاهی است واز مردم و جنبنده ها و چهارپایان همینطور[3] »

تنوع را درهمه چیز ودر همه جا میتوان یافت دوبرگ گیاه با هم برابر نیستند ـ دوفرد بشررا باهم مساوی نخواهی دید ـ اختلافهائی

۱ ـ ۹ : ۲ ۲ ـ ۱۳ : ٤ ۳ ـ ۳۵ ۲۷ ـ ۲۸

در مغزهای آنان ودر استعداد ولیاقت کار و در محیط آنها و در شرائط واوضاع کار موجود و در نتیجه بهرهٔ کار آنها نیز متفاوت است. این تفاوتها نمیشود ازمیان برداشته شود وانسان بحکم فطرت بپذیرفتن ناموس تنوع وآنرا یکی ازشرائط زندگی داشتن مأمور است :

« مامعاس آنانرا در زندگی دنیا در میان آنها قسمت مینمائیم و برخی را برمرخی دیگر فضیلت و برتری دادیم باشدکه بعضی از آنسان دیگرانرا درحوائج خود بکار برند[1] »

« وخدا پاره‌ای ازشما را برپاره‌ای دیگر دروسائل زندگی برتری داد پس آنان که برتری یافته‌اند معاش خود را بزیر دستان نمیدهند تا درنتیجه همه برابر باشند[2] »

ولی خاطر نشان عنی وفقر سده بود که ثروت زیاد و بالا رفتن سطح زندگی مقام شرافت انسان را بالا نمیبرد وفاداری و در درجات نازله زندگی، بودن شخصیت وبزرگواری بشرراپست نمی کند .

این قمیل کامیابی های مادی درنزد خدا بهیچوجه بحساب شخصیت نیامده است ونیز درنزد بندگان خدا شناس حساب غنی وفقر باحساب فصائل و ردئی ازعهد حدا است

پس آدمی هنگامی نه پروردگارش اورا بدادن ثروت وآسایش در زندگی آزمایس نماید میگوید·

« پروردگار من مرا گرامی وعزیز داشت وهرگاه او را بسخت‌گیری در زندگی امتحان نماید باز میگویدپروردگارم مرا خوارداشت اینطور نیست[3] »

« واگرنه تمام مردم یك ملت بودند ـ ما برای خانه‌های مردمی

۱ ـ ۳۲:۳٤   ۲ ـ ۷۱:۱٦   ۳ ـ ۸۹:۱۵ـ۱٦

که بخدای بخشنده کافر شده‌اند سقفهائی ازنقره وراه پله‌هائی که بوسیلهٔ آن بالا روند ونیزدرهای بسیاری برای خانه‌های آنها وتختهای زرنگاری که بر آنها تکیه زنند مهیا می‌کردیم واینها جزبهرهٔ زندگی دنیاچیزی نیست وحیات پرشکوه آن جهان درنزد خدا تنها برای مردمان وظیفه‌شناس پرهیزکار است[۱]»

« سربلند ترین شما درنزد خدا کسی است که از همه دیندارتر و پرهیزکارتر باشد[۲] »

پیغمبر خود که افتخار رهبری روحانی وسیاسی جمعیت‌را بعهده داشت و ازهر دونظر تقدیس و تکریم میشد، از ثروت دنیا چیزی در خانه نداشت ودرهم ودیناری‌را برای میراث باقی نگذاشت . طرزفکری را که پیغمبر میخواست ایجاد نماید آن بود که ثروت و دارائی میزان بزرگی وشرافت انسان نیست .

او مسئلهٔ ثروت را ازجنبهٔ ارزش واقعی آن تحت نظر قرار داد ثروت ازنظر فراهم شدن وسائل زندگی مورد نیازبود لیکن داشتن آن هرگز شرافت وشخصیت انسان‌را تامین نمیکرد .

ثروت از نظر زندگی دنیوی مورد احتیاج شناخته‌شده اما فقط وسیله‌ای برای رسیدن بهدف بود نه آنکه خود هدف انسانیت وبشریت باشد . زندگی را ارزش های بیشتر وبالاتری بود که نباید در راه جمع ثروت ازشهود وتعقیب آنها بازماند.

« مهر پروردگارت ازآنچه اهل دنیا اندوخته‌اند بهتر است[۳] »

دوستی و پیروی‌ازعواطف وتمایلات‌سست زنان و سران و گنج‌های

۱ — ۳۳:۳۴ — ۳۵ ۲ — ۳۷:۴۹ ۳ — ۴۰ : ۳۲

اندوخته شده طلا و نقره و اسبهای خوشنژاد و چهار پایان و محصول کشتزار درنظرانسان‌جلوه‌کرده است. اینها همه‌زاد وبرگ زندگی دنیا بیش‌نیست وهدف اساسی زندگی درنزد خدا است.

«بگو آیا شمارا بچیزی بهترازاینها خبردهم‌برای بندگان‌پرهیزکار درنزد پروردگارشان بهشتهای جاوید با نهرهای جاری آن و همسرانی پاك وازهمه بهتر خوشنودی خدا مهیا است ...

بردباران و راستگویان و فرمانبران و کسانی که در راه خدا صدقه میدهند و آن مردمی که درسحرها ازخدا آمرزش می‌طلبند [۱]»

برحسب آنچه درآیات ذیل و پاره‌ای جاهای دیگر اظهار شده است روز حساب برای زندگی با شکوه‌تری یا برای رسیدن بارزشهای اساسی زندگی بپا میشود

«کسی که دل بزندگی دنیا بسته است در آرزوی آنست (یعنی مال هدف زندگی اواست). درهمین دنیا باومیدهیم آنچه بخواهیم‌برای هرکس که بخواهیم..

و کسی که درآرزوی زندگی آن‌جهان‌است (یعنی‌هدف اوزندگی عالیتری است) و برای رسیدن بآن آنطوریکه باید کوشش نماید و دارای ایمان باشد پس‌کوششهای آنها مورد قدردانی و سپاسگذاری قرار خواهدگرفت. ماهمه را، هم اینان و هم آنانرا، از بخشش پروردگارت کمك میدهیم و لطف پروردگارت‌را منعی ومضایقه‌ای‌نیست. ببین چگونه بعضی را بربعضی برتری داده‌ایم وهرآینه اختلاف درجات در روز بازپسین بیشتر است [۲]»

---

۱ — ۳ : ۱۶-۱۳
۲ — ۱۷ : ۱۸ — ۲۱

از طرف دیگر جمع مال وثروت پاره‌ای از بدیها و رذائل که بارها خاطر نشان شده‌است میکشد. اولا عشق زیاد بجمع‌مال انسان‌را از ارزش معنوی زندگی بازمیدارد :

«آرزوی زیادی ثروت شمارا ازراستی‌بازداشت تا روزیکه بسوی گورها رهسپار شدید.[۱]»

مردیکه دیوانه‌واردرپی مال میرود ـ برای حرص اودرجمع مال اندازه‌ای نیست و کجا میتواند توجهی بهدفهای بلند زندگی کرده‌باشد. مغزیکه دوستی مال باکمال قدرت بر آن حکومت میکند جائی برای دوستی خدا در آن نمیتوان یافت وتدریجاً خدا را بکلی فراموش‌کرده خورسندی خاطرواطمینان قلب را که تنها ازراه یاد خدا میتوان تحصیل کرد ازدست میدهد :

«کسانی‌که بخدا ایمان‌آورده‌اند ودلهای آنان‌بیاد خدا خرسند وآسوده است ـ آری اطمینان و آسودگی دلها تنها بیاد خدااست[۲]»

دوستی مال اگرازآن جلوگیری‌نشود سرانجام دردل انسان‌چون آتشی شعله خواهدزد

وای برهرکسی‌که ازمردم بدگوئی‌کند و آنان را رسوا نماید آن‌کسی‌که مالی را فراهم‌کرده و آنرا درمقابل مشکلات وحوادث‌پناه خود دانسته است اوگمان میبرد که مالش اورا جاوید خواهدداشت

«نه چنین است البته اودربدبختی نابود کننده‌ای پرت خواهدشد وتوازکجا دانسته‌ای‌که آن بدبختی شکننده چیست ـ آن آتشی است که بدست خدا برافروخته شده ودلها را فرا میگیرد و آن آتش بر آنان دربسته‌است وشعله‌های عذاب چون‌ستونهائی‌بر آنها‌کشیده‌شده[۳]»

---

۱ ـ ۱۰۲ ـ ۲   ۲   ۱۳: ۲۸   ۳ ـ ۱۰۴ ـ ۱ تا ۹

دراینجا ازدوستی مال‌چون آتشی که نخست دردل‌شعله‌ور میشود سخن بمیان‌آمده است وهمان است که درآن جهان و زندگی دیگر دوزخی از آتش است. دوستدارمال دراینجا عیب‌جو وهرزه زبان‌خوانده شده‌ودرجای دیگراظهارشده‌است که عشق‌ثروت بالاخره بر **ذائل اخلاقی میکشد .**

«ومبادا اطاعت کنی مرد پستی راکه بسیارسوگند یاد میکند و عیبجوی مردم است وددراه سخن چینی وافترا قدم می‌نهد وازخوبی باز میدارد وازحدود خرد تجاوزمینماید و گنه‌کار وحریص و بعد ازهمهٔ اینها پست وفتنه انگیزاست جه اینکه صاحب مال وفرزندانی است [1] »

پیغمبراین حقیقت‌را روشن‌نمود که دوستی‌بی‌اندازه‌بمال به‌پستی‌های اخلاقی وبدترین انواع رذائل میکشاند. بعلاوه افراط دردوستی ثروت، احساسات وعاطفه خدمتگزاری بشررا درانسان نابودمیکند:

«بلکه شما یتیم رانوازش نمیکنید و یکدیگررا بـرسیر کردن گرسنگان ترغیب نمینمائید ومیراث رابا حرص تمام می‌بلعید ومال را ازحدگذشته دوست دارید [2] »

برای همین آثاراست که جمع‌مال درآیات ذیل کاملاموردا عتراض قرار گرفته است :

« کسانی که طلا ونقره راگنج می‌نهند وآنرا درراه خـدا انفاق نمیکنند ـ آنانرا بگوشمالی سخت ودردناکی خبرده. روزیکه گنجها درآتش جهنم تافته شده ، پیشانیها وپهلوها وپشتهای آنان داغ‌نهاده شود. این است آنچه شما بـرای خود گنج نهادید اکنون تلخی عذاب گنجهای خود را بچشید [3]

۱ — ۶۸ ۱۰-٤ ۲- ۸۹ ۱۷-۲۰ ۳- ۹.٤ ۳٤-۳٥

پیغمبر با هدایت وحی بمنظور محدود کردن میل وخواهش انسان رابمال ومیزانی برای جلوگیری ازتمرکز ثروت دردست اشخاص معین محدودی قرار دادن وبعبارت دیگر برای نگهداری انسان از آثار سوء سرمایه‌داری قوانینی وضع نمود.

زکوة

هریك ارفرستادگـان ورهبران مذهبی بموضوع صدقه ودستگیری از بیچارگان اهمیت داده وآنرا بـا تأکید زیاد درتعلیمات خود وارد کردند ـ پیغمبر نیزچنانکه پیش از این بیان شد صدقه رااهمیت داد وهنوزقدمی فراتر نهاد. اوصدقه‌راتحت شرایطی معین واجب والزامی قرارداد. درآمد مرد محصول کاراواست‌و خود هنگامی که ازدرآمد خود تمام هزینه زندگی خود را تأمین نمود ومبلغی راپس اندازکرد ـ با مبلغ پس اندازچون سرمایه‌ای قابل تعلق مالیات‌رفتارشد. بهره‌ای‌معین‌ازآن‌میبایست‌جمع آوری‌شده‌بایث‌روش‌منظم وحساب‌مرتبی درمصارف‌معین آن‌ودستگیری ازفقیرومحتاج گذاشته شود.

بنابراین صدقه ودستگیری ازدو راه عملی بود: **صدقه‌اختیاری** ازدرآمد هرکس و **صدقه‌اجباری** از پس‌اندازاو.

صدقه اجباری زکوة (یعنی تصفیه وپاك کردن) نامیده شد. جمع و تحصیل مال همراه با مرتبه‌ای ازآلودگی اخلاقی وعملی دیده شد. چه اینکه قهراًدل انسان را دوستی مال گرفتارو آلوده میساخت وراه شستشوی این آلودگی وعلاج آن تنها آن بودکه همه سال یك چهلم ازآن درراه دستگیری بیچارگان داده شود.

باوجودالزام نظریکه اساس ومبنای زکوة بود همان عقیده خودانسان است که درطریق جمع مال بآلودگیهائی گرفتارمیشده است ونیز یك جزء آن درراه دستگیری ازمستمندان علاج پذیر است

زکوة بدون تردید نوعی ازمالیات بـود ولی مالیاتی که مسئولیت اخلاقی درپی داشت ازاینقرارزکوة هم نوعی ازصدقه است که بایدپرداخته شود وازوظائف اخلاقی است ومالیاتیست که ضامن اجرای آن نیروی اخلاق است نه قوای دولتی .

زکوة بهرصورت یك صدقه ساده اجباری نبود بلکه یك آئین دولتی وبا نبودن تشکیلات اسلامی یك رسم ملی محسوب میشد. شخص بتنهائی آزاد نبود که زکوة مال خود را هرطوربخواهد توزیع ومصرف نماید یا آنکه قسمتی از ثروت خود را دلبخواه باشخاص مستحق بپردازد- بلکه مأموربود که آنرا درسرمایه وصندوقی که برای مصالح وترقی اجتماع آماده وبکاربرده میشود بنهد .

برای جمع آوری زکوة بناچارکسانی تعیین و اعزام میشدنـد و حقوق آنها نیزدرعهده همین صندوق صدقات بود ودرنتیجه مصارف زکوة بشرح زیرتعیین گردید.

« صدقات اجباری زکوة تنها برای فقیرومستمند و کسانیکه بـر جمع آوری آن گماشته اند و کسانیکه دلهای آنها را بدین وسیله میتوان بایمان مایل ساخت و آزاد کردن بردگان و کسانیکه دربدهکاری گرفتارند ودرراه خدا ورهگذران درمانده است »

پیغمبر درنظر گرفت تاهمه مفاسد و آثارسوء سرمایه داری را نابود سازد، نه خود سرمایه داری را. اومتعرض مالکیت شخصی حرفه ودارائی نشد. اوهیچ کارگری را ازمحصول کاراومحروم نکرد بلکه صحنه اجتماع را بـرای رقابت ومسابقه - برای کاروکوشش - برای ابرازلیاقت وهوش بازگذاشت .

او کوشید تا توزیع وتعدیل ثروت وجلوگیری ازتمرکز آنرا بوسیلهٔ مأمور کردن‌سرمایه داران ومالکین عمده‌بدادن قسمتی ازدارائی خود را در راه دستگیری مستمندان اجتماع تامین نماید . باچنین طرز کاری اواصول ومبانی یك‌روش اجتماعی رابنیاد نهاد که‌بوسیله آن‌شماره مالکین وسرمایه‌داران روبفزونی نهاده‌بطوریکه روح رقابت وهمکاری تاحد اعلای امکان بدون هیچ مفسده‌ای رشدنمود .

فقیرترفرد اجتماع میتوانست با مختصرسرمایه‌ای که ازراه زکوة تحصیل‌نموده است‌کسب خودرا شروع‌نموده واز کوشش وهوش‌خویش درزیاد کردن آن استفاده کند

ثروت که پیش ازاین مقررات کم کم خود را دردست اشخاص محدودی جمع مینمود اکنون‌برای پهن‌شدن وبرشماره مالکین وسرمایه داران افزودن‌آماده شد .

نه تنها زکوة وسیله توزیع‌مال وجلوگیری ازتمرکز آن‌بود.ارث خود یکی ازقوانینی است‌که ثروت یك شخص رابعد ازمرگش درمیان افرادی توزیع وتقسیم میکند

پیغمبررا دروضع قانون ارث دوهدف اصلاحی بودکه بوسیله آن انجام‌گرفت . زن را چون مرد میراث بروصاحب سهمی قرارداد وتقسیم تمام‌دارائی درمیان‌تمام افراد ورثه‌براساس دموکراسی مقررفرمود.قانون عمومی میراث درقرآن مقدس اینطوربیان شده است

«مردانرا از آنچه پدرومادروخویشان بمیراث گذاشته‌اند بهره‌ایست وزنانرا ازمال‌پدرومادروخویشان نصیبی است، میراث

کم باشد یازیاد [۱]»

درذیل این قانون کلی جزئیات آن مقررشد که چگونه ثروت مرده به دختران و پسران ، مادران و پدران ، زنان و شوهران ، برادران و خواهران وهمچنین دیگران خواهد رسید وهیچکدام محروم نخواهند شد.

ورثه بدوطبقه تقسیم شدند . **طبقه اول** شامل فرزندان وپدرو مادر وشوهروزن وطبقه **دوم** شامل برادران وخواهران وهمچنین دیگران وبستگان مختلف بود.

تمام اشخاصی که درطبقه اول میراث قرار گرفته اند همه باهم ارث میبرند وهرگاه همه زنده بودند برای هریك ازمال مرده نصیب معینی بود. افراد طبقه دوم درصورتی ارث مبرند که هیچیك ازافراد طبقه اول یا بعضی از آنها موجود نباشند .

هریك ازاین دوطبقه را میشد که افراد دیگری بآن ملحق گردند فرزند زادگان یا نسلهای پائین ترجای فرزندان را میگرفتند. پدرومادر هریك ازپدرومادرواجداد آنها جای آنها قرارمیگرفتند وعموها ودائی ها و عمه ها وخاله ها وخویشان دوردست دیگرجای برادروخواهررا گرفته و سهم آنها را میبردند .

راه علاج دیگری برای مفاسد سرمایه داری قانون مناسبات بدهکار وبستانکار بود .

وفاداری نسبت بقراردادها وپیمانها یکی ازوظائف درجه اول هنر مسلمانی بود .

بدهکارمأمور بود تاباکمال صداقت بدهکاری خودرا بپردازد:

۱ — ۴ : ۷

« درمیان شما بهترین افراد کسانی هستند که بدهکاریهای خود رابخوبی بپردازند. هر کسی چیزی رابقرض بگیرد وتصمیم پرداختن آنرا داشته باشد خدا موجبات گشایش رابرای اوفراهم خواهد نمود وهر کس مالی را قرض بگیرد وقصد اوضایع کردن ونپرداختن آن باشد خدا اورا ببدبختی خواهد کشانید [1] »

«برای مردمتمکن ودارا تأخیر کردن درپرداختن قرض گناه است [2] »

« مسامحه کردن مرد دارای باوسیله درپرداختن بدهکاری خود سیاست وعقوبت اورا تجویز میکند [3] »

ولی اگر بدهکاردرفشارومضیقه بود ـ بستانکاربمسامحه ومدارا حتی تاحد صرفنظر کردن ازحق خود موظف بود.

«هر گاه بدهکاردرشرائط واوضاع نامساعدی بسختی ومضیقه گرفتار باشد باید اورا تاروزتمکن وگشایش مهلت دهید واگر بعنوان صدقه از حق خود صرفنظر کنید برای شما بهتراست اگر آثار نیک آنرا بدانید [4] »

این اصل اخلاقی بوسیله خود پیغمبررئیس دولت اسلامی درحد اعلای جوانمردی مورد عمل قرار گرفت

من بمؤمنان ازخود آنها نزدیکترم پس هر گاه یکی از آنان بمیرد وازاوقرضی بماند پرداخت آن درعهده من خواهد بود وهر کس ثروتی باقی گذاشت بورثه اش متعلق خواهد بود [5] »

• هرقرضی که درراه مشروعی بهم رسد وبدهکار از پرداختن آن عاجز باشد میبایست بوسیلهٔ دولت پرداخته شود. یک علاج مهمتری برای مفاسد سرمایه‌داری بوسیلهٔ تحریم رباخواری بانجام رسید.

---

۱ — بخاری — ۳: ۱۲ ۲ — ۳: ۱۲ ۳ — ۳۰۴۳

۴ — ۲: ۲۸۰ ۵ — بخاری — ۶۹: ۵

ربا

قرآن‌مقدس بعد از آنکه دو فصل را باهمیت صدقه اختصاص داد. در بحث ربا وارد شد چه اینکه همانطوریکه صدقه ودستگیری مبنای اساس عواطف بشریست. رباخواری همه احساسات بشری وعواطف همدردی رانابود میکند. رباخواردرقرآن اینطورمعرفی شده است :

«کسانیکه ربارامیخورند نمیتوانندبرخیزند مگرمانندبرخواستن کسیکه شطان باتماس خود اورا ازپادرآورده وبروانداخته است[۱]»

درواقع رباخواری که بدون‌تردیدبرای یك درهم برمیلیونهاثروت خود افزودن حاضراست بدهکاررا درهرفشاری قراردهد همینطوراست. درنتیجه‌همین‌خود خواهی وحرص درجمع آوری‌مال است که‌ازاوچون کسی که قادربرحرکت نیست سخن بمیان آمده است .

درکشمکش ونزاع پردامنه‌ایکه درمیان سرمایه وکار برقراربود پیغمبرطرفدارکارشد «خدا بازرگانی‌را حلال وربا‌خواری‌را حرام‌نموده است[۲]»

درصورتیکه تجارت و کسب باورزش کاروهوش وبالا رفتن سطح فضائل اخلاقی همراه است‌رباخواری رذائل‌تنبلی وحیله‌بازی و بیداد گری را رشدمیدهد . ازهمین نظر کسب تجارت حلال وربا خواری‌حرام‌شد

قراروقانون دیگری درنظام اجتماعی که‌بوسیلهٔ پیغمبر تأسیس‌شد تامفاسد سرمایه‌داری را ازمیان ببرد ، دستور مربوط بوصیت‌بود. هر کسی که دارائی‌قابل توجهی‌بمیراث میگذارد مأموربود تامقداری وحد اکثر یك‌سوم مال خود رادرراه خیرات وصدقات وصیت نماید.

۱ـ ۲:۲۷۵ ۲ـ ۲:۲۷۵

«هر گاه یکی ازشما را مرك فرا رسد ومالی را بمیراث میگذارد برای پدرومادروخویشـان نزدیك دیگروصبت بمقدارمتعارف لازمست واین وظیفه ایست درعهدهٔ بندگـان پرهیزکار[1]»

پیغمبر نیزدرگفتارهای خود موضوع وصیت راتأییدنموده است.

«برای مسلمان ثروتمندی که راجع بدارائی بـاید وصیتی انجام دهد شایسته نیست که دوشب متوالی بخوابد مگر آنکه وصیت‌نامه‌اش نوشته شده وبا اوهمراه باشد[2]»

این حقیقت که این وصیب درمورد خیرات وصدقات بود وبـرای همین‌دریك سوم‌مال‌محدود گردید درقضیه ایکه مربوط به‌سعدفتح‌کنندهٔ ایران است مشهود وروشن است .

سعد گفت ·

«درسفرحجة الوداع که درمکه سخت مریض بودم پیغمبربارهـا ازمن عیادت نمود لـذا بحضرتش عرض کردم مرضم بسیار سخت شده و ثروت بسیاری‌دارم وجزیك‌دختروارثی‌نیست، میشود که دوسوم مال‌خود رابرای خیرات وصدقات وصیت‌نمایم ، فرمود نه گفتم نصف آنرا گفت نـه سپس گفت یکسوم آنرا وصیت‌نما وهمان کافی‌است حه‌اینکه ورثه‌خودرا ازفقرواحتیاج بسئوال برهانی‌بهتراست تا آنکه آنانرا محتج نموده وراه سئوال رابرآنها باز کنی وتوهیچ مالی رابرای رضای خدا نمی‌دهی مگر اینکه پاداش آن‌بتوخواهد رسید،حتی‌لقمه‌ایکه دردهان‌زنت میگذاری[3]»

خلاصهٔ سخن نظرپیغمبردربارهٔ ثروت آن‌بود که مردان وزنان هر دومیتوانند آنرا تحصیل نموده ومالك شوند چه اینکه ثروت تکیه گاه

۱ـ ۲:۱۸۰ ۲ـ بخاری ـ ۱۵۵ ۳ـ ۲۳ ـ ۳٦

زندگی است ودر عین حال مالك شدن آن شراف انسان را تامین نخواهد کرد وجمع نمودن مال ودوستی آن و دوستی آن بردائل اخلاقی میکشد وروی این حساب پیغمبر روش اقتصادی خودرا براصول دمو کراسی زکوه، تقسیم شدن مال درمیان ورثه، حرام شدن رباخواری قرارداد

او سرمایه داری را نابود نساخت ولی مفاسد آنرا علاج کرد او هر کوششی را برای وسعت دادن دائرهٔ مالکین وافزودن برشمارهٔ آنها و برای رشد دادن روح رقابت ومسابقه وافزایش ثروت ملت بطور کلی انجام داد

فصل دهم

کار و کوشش

یکی از بزرگترین خدمات پیغمبر به عالم بشریت در زمینهٔ کار و کوشش انجام گرفت قدرت را در زندگی به دست کار سپرده و شرافت را در سایهٔ رنج و کوشش نهاد در همان آغاز تعلیمات اسلامی در جمله‌های بسیار صریح و روشنی این اصل کلی بیان شد که هر کس کاری بکرده است باید در انتظار نتیجه باشد و هر کارگری به پاداش کامل خود خواهد رسید

« برای انسان نخواهد بود مگر آنچه خود برای آن کوشیده است و کوشش او بزودی دیده خواهد شد سپس پاداش سزاوار آن خواهد رسید[1] »

« پس هر کس کارهای شایسته انجام دهد و دارای ایمان باشد کوشش او نادیده گرفته نخواهد شد و آن را می‌نویسیم[2] »

مزد هر کاری از هر جهت مناسب و درخور آنست

«همانا کوشش‌های شما را نتایج مختلفی است پس هر کسی بخشنده و پرهیزکار باشد و بهترین (دستورها) را بپذیرد ما او را به آسانی [illegible] آسان رهبری کنیم و هر کس بخل ورزد و خود را بی‌نیاز شمرد و بهترین (دستورها) را رد کند ما او را به سختی [illegible] و دشواری خواهیم کشاند و در پرتگاه نابودی از مال خود سودی نخواهد برد[3] »

۱ — ۳۹·۵۴ — ۴۱ ۲ — ۲۱ — ۹۴ ۳ — ۹۲ — ۱۱

«روهائی که در آنروز خوشبخت وسعادتمند واز کوششهای خود خوشنود خواهندبود[1]».

«این پاداش شماست واز کوشش شما سپاسگذاری میشود[2].»

«وهریك را در خورکار وکوشش او درجاتیست و خدا از آنچه میکنندبیخبر نیست[3]»

پیغمبر نه‌تنها پیروان خود را بپاداش کار امیدوار ساخته وخاطر نشان ساخت که‌جز حاصل کار برای آنهاچیزی نیست بلکه بارهاتوجه دشمنان خودرا نیز باینموضوع جلب کرده :

«ای قوم من آنچه میتوانیدانجام دهید من‌نیز کار خودرامیکنم[4]»

در سرناسر قرآن دو موضوع **ایمان وعمل** بیك نسبت مساوی مورد تأکید واهمیت قرار گرفته است

«آنانکه ایمان دارند وشایستهٔ‌کارند» توصیفی است‌که بارهااز مؤمن ،میان‌آمده درواقع ایمان بدون عمل را بطوریکه صریحاًاظهار شده است فایده‌ای بیست .

«روزقیامت هنگامی‌که بعضی‌از آیات پروردگارت آشکار گردد کسی‌که دراین جهان ایمانی نداشته یا دراثرایمان خودکارهای‌شایسته انجام نداده است ازایمان وسهود آیات‌درآنروز فایده‌ای نخواهدبرد[5]».

پیغمبر حودش هرگز از کار خستگی نداشت در صورتی که نیمی ازشب وحتی دو سوم آنرا بانماز و دعا میگذراند باز در روز هر قسم‌کاری راانجام میداد .

هیچ کاری درنظرش‌پست‌نبود، دوشیدن گوسفندان راخود شخصاً

---

۱ — ۸۸ ۸ — ۹ ۲ — ۷۶:۲۲ ۳ — ۶:۱۳۳

۴ — ۶ ۱۳۶ + ۱۱:۹۳-۱۲۱ + ۳۹:۳۹ ۵ — ۶:۱۵۹

تصدی میکرد، جامه خودرا وصله میزد، کفش خود را اصلاح میکرد، زنهای خودرا درکارهای خانه کمك میداد، خانه را بادستخودجاروب میکرد، شترخودرا عقال‌میکرد وخودباو توجه‌مینمود . برای‌خرید لوازم خانه ببازار میرفت نه‌تنها برای خود بلکه برای دوستان و همسایگان حوائج آنها را از بازار میخرید، در ساختن مسجد مانند یکنفر کارگر کارمیکرد . باردیگردرکندن‌خندق‌اطراف‌شهر مدینه ،منظورجلوگیری ازحملهٔ سنگین دشمن حون کارگری مشعول ،کار درمیان صفها و در ردیف کارگران دیده میشد، اودر مقام بلند نبوت و سلطنت و فرماندهی هیچ کاری راهرچه کوچك برای خود حقیر ونامتناسب ندانست .

او باعمل شخص خود نشان داد ومدلل کرد که کار هرچه باشد مناسب انسان و کمك بشخصیت وشرافت اواست وحرفهٔ‌شخص بلندباشد یاپست نمیتواند میزان‌شأن ومقام اوباشد ـ یك کارگر کنارجاده ـ یکنفر مرد نجار ویك شخص آبکش درنظام اخلاقی احتماعی که بوسیلهٔ پیغمبر تاسیس شد همان‌مقدار قابل‌احترام بود ودارای‌شخصیت که یك بازرگان عمده یا یك‌نفر ازاشراف طبقه اول .

. اینست پارهٔ ازسخنان آنحضرت

هیچکس غذائی نمیخورد بهتر از آنچه بکار و کوشش خود تحصیل نماید[۱] »

خدا پیغمبری را مبعوث نکرد مگر آنکه سابقهٔ گوسفند چرانی داشت

ودر جواب سئوالی که آیا خودش نیز این کاررا تصدی کرده است فرمود .

۱ـ بخاری ۱۵۰۳٤

« آری من این کار را درمقابل اجرت مختصری انجام میدادم[۱] »

او این حقیقت را روشن ساخت که کار هرچه باشد نسبت بسئوال کردن وصدقه خواستن باشرافت انسان سازگارتر است :

« اگر یکی ازشما ریسمان‌خودرا بردارد ومقداری هیزم راجمع آوری نموده بربشت خود ببازار رود وبفروشد تا خدا شرافت و آبروی اورا حفظ نماید از سئوال کردن از مردم بهتر است . چیزی باو بدهندیا ندهند[۲] » .

شریفترین اصحاب پیغمبر حتی از کار حمالی تکبر نمی‌ورزید . ابومسعود میگوید :

«هنگامی که پیغمبر مارا بدادن‌صدقات‌امر فرمودیکی از ماببازار میرفت وبار سنگینی را برای تحصیل مقداری جوبشانه می کشید و باره‌ای ازهمان مردم امروز میلیونها ثروت دراختیار دارند[۳] »

« کار هرچه بست باشد بر شرافت انسان میافزود کسانی که بشغلهای قصابی‌یاگوشت فروشی، زرگری ، آهنگری ، خیاطی،بافندگی یاآهنکوبی سرگرم بودند از افراد شریف وباشخصیت اجتماع بحساب میآمدند[٤] »

روابط ومناسبات در میان کارگر وکارفرما روابط دو حزبی بود که براصول مساوات و شرایط برابری‌پیمان بسته‌اند . پیغمبر یك قانون عمومی برای قراردادها وپیمانهامقرر نمود :

« مؤمنین باید پای‌بند شرایط پیمانهای خود باشند » :

آقا ومستخدم‌نیز مانندوفرد ازدو حزب‌هم‌پیمان‌بحساب‌میآمدند

---

۱ ـ ۲:۳۷ ۲ ـ بخاری ۲: ۰.۰ ۳ ـ ۲٤ ۱۰
٤ ـ ۲۱.۳۳ ـ ۲۸ ـ ۲۹ ـ ۳۰ ـ ۳۱ ـ ۳۲

وآقا همان مقدار مسئول وظائف ومقررات بود که خدمتگذار . حدیث ذیل این مطلب را روشن نموده است خدامیگوید که سه نفرند که‌روز حساب باآنها دشمنی نمایم واز آنها سخت بازخواست کنم :

« یکی آنکسیکه بنام‌من‌سوگند یاد کند وسپس‌در مقام وفاداری برنیامده آنرا نقض کند.دیگر آن کسی که شخص آزادی‌را بفروشدو بهای اورابخورد. سه‌دیگر آن کسیکه کارگری‌را بکاری امر کندواز او کار بکشد وسپس اجرت اورا نپردازد[1] » .

« استخدام شدن و کارگری بهیچوجه از شرافت انسان نمیکاست تاآنجاکه دستور داده شد که‌میشود مستخدم وارباب هردو باهم دریك سفره غذا خورند[2] » .

« اگر نظر بمانعی مزد کارگری پرداخت نشده باقی ماند بکار انداختن آن در شغلی که امید استفادهٔ بیشتری است دستور داده شد وسود حاصل برای آن کارگر بود در یك حدیث طولانی روایت شده است که سه‌نفر گرفتار بلا و محنت را خدا بواسطهٔ عملهای نیکی که انجام داده بودند ازمشکلات رهائی دادیکی از آنان کارفرمائی بود که مزد کارگری را که پرداخت‌نشده بود در شغل مناسب پرفایده‌ای بکار انداخت

سومین مرد گفت من کارگرانی را بکار گماشتم و اجرت همهٔ آنانرا پرداختم مگر یکنفر که‌کار خود را گذاشت ورفت من سرمایه مزد او را در شغل سودمندی بکار انداختم و در نتیجه امروز ثروت فوق‌العاده‌ای بدست آمده است[3] »

۱ — ۱۰۶۳۴ ۲ — خاری ۹ : ۱۸ ۳ — ۲۳

دنبالهٔ حدیث بآنجا میرسد که بعد از مدتی مرد کارگر برای گرفتن حق خود برگشت ومرد کارفرما مزد و تمام سودی را که از آن حاصل شده بود یکجا باو داد ،

کارمندان دولت، محصلین بیت‌المال . مأمورین اجراء وقضات همه درطبقهٔ مستخدمین بشمار میآمدند، حقوق همگی از بیت‌المال پرداخته میشد ولی حق دریافتن هیچگونه هدیه‌ای از مردم نداشتند، حتی برای کسانیکه وظیفهٔ آنها تعلیم قرآن بود حقوقی از بیت‌المال تعیین شده بود :

« کاری که ازهمه بیشتر بواسطهٔ آن مستحق پاداش میشوندتعلیم کتاب خداست »

عمر موقعی بعنوان محصل از طرف پیغمبر مأمور شد و چون حقوق تحصیلداری او پرداخت میشد گفت بآن احتیاجی ندارم، پیغمبر فرمود «بهرحال آنرا بگیروهر گاه بخواهی در راه خدا تصدق بده [1] »

اصل کلی اینطور مقرر شد که هر کارمندی وهر خدمتگزاری و هر کارگری باید بعنوان حقوق چیزی دریافت کند .

تجارت یکی از شریفترین حرفه‌هائی بود که پیغمبر در بارهٔ آن سخت تأکید نمود

« تاجر راستگوی درستکار روز قیامت باپیغمبران و راستگویان وشهیدان محشور میشود [2] »

بخشندگی در معاملات با هر کسی در اصول تجارت اسلامی تعلیم شده بود

---

۱ - بخاری ۱۷:۹٤ ۲ـ ترمذی ۱۲ : ٤

« آن بنده‌ای که در مقام خریدن و فروختن و در موقع مطالبه کردن حق‌خود بخشندگی‌دارد باشد که مورد مهر خدا قرار گیرد[۱] » .

« مردی که هر گاه بدهکار او در شرائط و اوضاع مساعدی بود باز اورا مهلت‌میدادوهر گاه در مشکلات ومضیفه گرفتار بود ازحق‌خود صرفنظر کرده اورا می‌بخشید برای همین عادت خوب آمرزیده شد[۲] »

راستگوئی اصل عمدهٔ تمام معاملات بشمار آمد .

« اگر آنان راست بگویندوعیبها را بی‌پرده آشکار سازند کسب آنها بابرکت بانحام خواهد رسید وهر گاه عیب راپنهان کنند و دروغ بگویند برکت از کار آنان برداشته شود[۳] »

سوگند یادکردن ممنوع شد :

«سوگندکالای شمارا بفروش‌میرساند ولی‌برکت‌را از آن‌میبرد[٤]»

« از خرید وفروشهای بی‌زمینه وسفته بازی مخصوصا در غلات و حبوبات اکیداً جلوگیری‌شد، هرکس ازغلات و حبوبات چیزی بخرد تاآنرا تصرف نکرده و تحویل نگرفته است حق فروختن آنرا ندارد[٥] »

تجارت‌میبایست درطریق مصالح‌مردم انجام‌شود واحتکارودخیره کردن اجناس مورد احتیاج مردم حرام بود :

« هر کس‌اجناس خوراکی مردم‌رابانتظار کمیابی و گرانی‌احتکار نماید گناهکار است[٦] »

کشاورزی‌واحیاء اراضی ودرخت نشانی‌موردتشویق قرار گرفت

« هر مسلمانی که درختی بنشاند یازمینی را زراعت نمایدومرغ

۱ — بخاری ٦:۳٤ ۲ — ۱۷:۳٤ ۳ ۱٦:۳٤
٤ — بخاری ۲٦ ۳٤ ٥ — بخاری ٥٤ ۳٤ ٦ — مشکوه ۱۰ ۸

یا انسان یاحیوانی از میوهٔ آن بخورد برای او صدقه‌ای بحساب خواهد آمـد [۱] ».

« هر کس زمین بی‌مالکی رااحیانماید خودبآن سزاوار تراست [۲] ».

کسانیکه مالك قطعات پر وسعتی از زمین بـوده و خود وسیلهٔ احیاء وبهره برداری از آنرا نداشتند ازنظر اخلاقی بـآنها توصیه شد تا دیگران را باحیاء وبهره برداری از آن بدون پرداختن چیزی راه‌دهند.

« اگر یکی ازشما آنـرا (زمین قابل زراعت) ببرادرش هدیه کند برای او بهتر است تا بخواهد مبلغی ازاو دریافت نماید [۳] » .

« ولی از نظر قانون برای مـالك زمین مانعی نداشت که زمین را در مقابل سهمی ازحاصل آن یا مبلغ معینی بدیگران واگذارد [٤] »

مالکیت زمین برای‌اشخاص برسمیت‌شناخته شد بطوریکه‌خریدن یافروختن یاهم احیاء و زارعت آنرا بدیگران واگذاشتن مانعی‌نداشت.

درهمین زمینه دستور اخطار آمیزی داده شد، مردمان‌کشاورزی که از پیشرفتهای معنوی دیگر فراموش نموده وهمیشه خودرا بفلاحت مشغول دارند نمی‌توانند بمقامی ازعزت و شرافت نفس نائل آیند . در حدیثی آمده است که پیغمبر هنگامی که گاو آهن وپاره‌ای دیگر وسائل فلاحت را دید فرمود .

« این دستگاه بهیچ خانه‌ای راه‌نیافت مگر آنکه انحطاط‌اخلاقی را باخود بدان راه داد [٥] » .

۱ — بخاری ٤۱ ۲— ۱٤ : ۱٥ ۳ـ مشکاة ۱۲ ۱۳
٤ — بخاری ٤۱ : ۸۹ـ۱۱ـ۱۹ ٥ — بخاری ٤۱ ۲

فصل یازدهم
زندگی خانه

موضوع مهمتر حتی ازمسئلهٔ اقتصاد درنظر پیغمبر مسئلهٔ خانه بود .
خانه مرکز وواحد اجتماع بشری است ومیزان سعادت انسان معمولا با سعادتی که درمحیط خانه حکمفرما بوده است تعیین میشود.

استحکام نظام خانه شاخص ونمونهٔ استحکام نظام اجتماع وتمدن اجتماعی است. چون خانه ازدوعنصر مرد وزن تشکیل میشود لازم بود که موقعیت ومقام هریك وروابط آنها درنظام خانه مشخص گردد

پیش از بعثت پیغمبر عموماً بازنان چون بردگان رفتارمیشد جز درموارد استثنائی ازنظرعقل وادراك زن درپایهٔ مرد بحساب نمی آمد. شخص ودارای شخصیت دردرجه اول کسی بود که بتواند تحصیل مال کند ولی زن نمیتوانست مستقلا دست بتجارت زده تحصیل ثروت نماید از طرف دیگرخود جزودارائی شوهرخود بشمارمیآمد، فکر پیغمبر درنظام اجتماعی آنروزتحولی ایجادنمودکه زنرا حق مالکیت داد و اورا دارای عقل وهوش کافی معرفی کرد .

درهمان وحی‌های دورهٔ اول مرد وزن درنصرحدا یکسان وبرابر بحساب آمده‌اند .

« شب را ببین هنگامیکه پردهٔ تاریك خودرا فروهشت وروزر

نظر کن‌موقعی که درخشندگی گرفت ودر آفرینش مردوزن نیك‌بنگر[۱]»

« واوست آن خدائیکه مرك وزندگی دردست اوست ودوجفت مرد وزن را ازنطفه وسلول زنده‌ایکه شایستهٔ این کاربود آفرید[۲]»

مرد وزن هردوازنظرخلقت کامل و آراسته‌اند :

« آیا انسان سلولی درمیان اجزاء منوی‌نبود؟ سپس بصورت‌لختی ازخون درآمد. آنگاه خدااورا آفرید و کامل نمود، پس دورقم‌انسان نرو ماده از آن ساخت[۳]»

فرزند بخشش وهدیهٔ خدا شمرده شد وزن ازایـن نظرنیز کسب شخصیت نمود.

«خدابهر کس بخواهد دخترانی‌وبهر کس خواست‌پسرانی‌میبخشد یاآنان را ازدونوع پسرودخترقرارمیدهد[٤]»

آیه‌ای‌که بعدها نـازل‌شد همین عقیدهٔ اساسی را اظهارمینماید :

« ای مردم‌نسبت بپروردگاریکه شمارا ازیك‌پدرآفرید وهمسرش را نیزاز همان گـوهر پدیـدآورد وازآنـدو مردان وزنان بسیاری را پراکنده ساخت وظیفه شناسی کنید[٥]»

«بازازاین گذشته دربیشترسوره‌ای بودکه‌این‌حقیقت صریحاً اظهار شد وزن ومرد را ازنظرشخصیت دریك سطح مساوی قرارداد (وهرکس ازمردان وزنان سایسته‌کارودارای ایمان باشدآنان بسوی بهشت‌رهسپار می‌شوند.)[٦]»

«هرمرد یازنی که‌باایمان‌ونیکو کارباشد اورابزندگانی‌سعادتمندی رهبری مینمـائیم وشـایسته‌ترین کارهای‌اورا پاداش میدهیم[۷]»

۱ـ ۱:۹۲ـ۳ ۲ـ ٤٤:٥٣ـ٤٦ ۳ـ ۳۷:۷٥ـ۳۹
٤ـ ٤۲:٤۹ـ٥٠ ٥ـ ٤ ۱ ٦ـ ٤٠ ٤٠ ۷ـ ۱٦ ۹۷

ازاین گذشته زنان لایق وشایسته دریافتن وحی والهام پروردگار که بزرگترین مواهب روحی است معرفی شده‌اند .

«وما بمادرموسی وحی کرده باو گفتیم پسرت راشیرمیده وهرگاه براوترسیدی اورا درمیان دریابینداز وترس واندوه بخود راه مده[۱]»

همانطوریکه خدا مردانی رابرگزید وبمقام‌عصمت رسانید زنانی را برگزید وآنها را ازآلودگیها برکنارداشت .

«وهنگامی که فرشتگان گفتندای مریم خدا ترا برگزید وپاك گردانید .[۲]»

اززنان پیغمبر بطهارت وپاکی سخن بمیان آمده است .

«خدا تنها میخواهد که آلودگی را ازشما اهل بیت پیغمبر ببرد وشما راکاملا پاك گرداند[۳]» .

بطور عموم زنان‌از تمام جهات‌روحی‌بامردان برابر بشمار آمدند:

«مردان مسلمان وزنان مسلمان ومردان باایمان وزنان با ایمان ومردان فرمانبرداروزنان فرمابردار ومردان راستگو وزنان راستگو و مردان‌بردبار وزنان بردبار ومردان فروتن‌وزنان فروتن‌ومردان‌خیرخواه وزنان خیرخواه ومردان روزه‌دار وزنان روزه‌دار و مردان عفیف‌و زنان عفیف ومردانی که بسیارخدا را یادکنند وزنانی که بیاد خدا باشندخدا برای آنان آمرزش وپاداش باعظمتی راآماده کرده است[٤]» .

پیغمبر درمقام تأمین حقوق زن قدمی فراتر نهاد وبا بیانات‌صریح اصلاحی‌را شروع کرد که درنتیجهٔ آن زن‌نعمت آزادی رسید اودیگر جزء ثروت دیگری بشمارنمی آمد

۱ـ ۷:۲۸ ۲ـ ۳:٤۱ ۳ـ ۳۳:۳۳ ٤ـ ۳۳:۳۵

او خود می‌توانست تحصیل مال کند، او خود میتوانست مالك ثروت باشد او میتوانست مال‌را بارث ببرد، او میتوانست مال را نقل و انتقال دهد، اومیتوانست مال را بعنوان هدیه‌بدهد ویا بخشش‌دیگری را بپذیرد.

روش اجتماعی که بوسیلهٔ پیغمبر بنیاد نهاده شد تحولی درمقام زن ایجاد کرد وبند بردگی را ازگردن نصف افراد بشر برداشت. در درجه اول زن توانست تحصیل پول‌نماید. توانست‌بهر کار مشروعی که‌بخواهد دست بزند وچون مرد شایسته ومالك مزد ومحصول کار خود باشد:

« مردانرا از آنچه کسب کرده‌اند نصیبی و زنان را نیز از آنچه بدست آورده‌اند بهره‌ایست[1] ».

این دستور راه هر کار و هر ابراز لیاقتی را برای زن باز نمود و اگر چه نگهداری وسرپرستی زن بوسیلهٔ شوهر یکی از مقررات نکاح بود او میتوانست درصورت ضرورت زندگی خود را بعهده گرفته وحتی خانواده‌ای راسرپرستی نماید راه میراث بردن بروی او باز شد. عرب را رسم قدیمی ثابتی بود که زنانرابعذر آنکه میتوانند درجنگها شرکت نموده واز قبیلهٔ خود حمایت ودفاع نمایندازارث محروم میکرد. وارث بودن زنان صریحاً بپیغمبر وحی شد،

« مردان را از آنچه پدرومادر وخویشان نزدیك‌میگذارندنصیبی وزنان را ازترکهٔ پدر ومادر وخویشان نزدیك بهره‌ای است[2] ».

برحسب فروع قانون‌ارث که‌بوسیلهٔ پیغمبر مقرر شد زن ازشوهر خودارث میبرد، مادر همراه باپدر وارث بود - دختر با پسر خواهر با

۱- ۳۲۰۴ ۲- ۷۴

برادر خاله وعمه بادائی وعمو وهمچنین هرزنی با مردی که در طبقهٔ او بود شریك میراث بود . بعلاوه‌زن میتوانست‌در ثروت خود معاملاتی که میخواهد انجام داده ازحق ملکیت خود استفاده کند . او حق داشت‌مال خودرا بفروشد، یا بدون عوض بدیگری ببخشد:

« ولی‌اگر زنان چیزی از مهر خودرا باطیب‌خاطر بشما دهندپس آنرا بالذت بخورید که برشما حلال وگوارا است[1] » .

« ای زنان مسلمان مباد بخشش و هدیهٔ همسایه را هرچند پاچهٔ بزی باشد حقیر شمارید[2] » .

خود موضوع نکاح درحقیقت راه مالکیت زنرا هموار و او را مالك ساخت . هیچ نکاحی بدون اینکه مهری برای زن قرار داده شود قانونی نبود و این خود قدمی عملی بود بسوی برانگیختن زن بشئون آزادی‌وهمسری‌بامرد .

« جزآنکه گفته شد بقیهٔ زنان برشما حلال است مشروط بآنکه آنانرا بامال خود بعنوان زناشوئی بخواهید ومرتکب زنا نگردید . پس آنزمانی که ازآنها بهرهٔ زناشوئی می‌برید مهری را که معین شده است بآنان بپردازید[3] »

ازدواج حتی با زنان غیر مسلمان بدون پرداختن مهر جایز نبود وزن مالك مهر شناخته‌شد .

« وزنان پارسای باایمان و زنان کدامن ازاهل کتاب برای شما حلال است مادامیکه مهرآنان رابپردازید و آنهاازدواج نمائمدنه آنکه مرتکب زنا شوید یا محرمانه عشقورزی کنید[4] ».

۱ ـ ٤ : ٤ ۲ ـ بخاری ۱۵۰ ۳ ـ ٤ : ۲۲ ٤ ـ ٥ : ٥

برای مهر حد معین و مبلغ محدودی نبود، یك ثروت تمام یا یك خرمن طلا میشد که مهرزنی قرار داده شود.

«اگر.. بیکی از آنها خرمنی ازطلا مهر داده‌اید چیزی از آن کم نکنید.[۱]»

آزادی زن بوسیلهٔ نکاح ومالکیت مهررسمی شناخته شد ولی حتی پیش ازنکاح نیز آزادی اومنشاء اثربود وتنها باجازه یارضای شخصی خود اومیشد ازدواج صورت بگیرد.درحدیثی آمده‌است که‌پیغمبرفرمود:

«زن بیوه را بدون مشورت‌با اونمیتوان عقدکرد ودرعقددوشیزه نیزباید رضای اورا احرازکرد[۲]»

«هرگاه عقدزنی برخلاف میل خودش انجام میگرفت بوسیله پیغمبران عقد لغو وباطل اعلام میشد[۳]»

ودرصریح قرآن نیزبیان این حکم آمده است:

«برای شماارث‌بردن زنان‌بدون رضای آنان‌حلال وشایسته‌نیست[٤]»

درواقع ازدواج یك قرارداد مقدس ومذهبی شناخته شد وهیچ قراردادی بدون رضای طرفین صحیح نیست:

«وآنان (زنان‌شما)باشما پیمان وقرارداد محکمی بسته‌اند[٥]»

برای پابرجاساختن مبانی اجتماع هرمرد وزنی موظف بود که بازدواج تن دردهد. قرآنرا دراین باب دستورصریحی است:

«مردان وزنان مجرد خود رابازدواج وادار کنید[٦]»

برحسب حدیثی که رسیده است پیغمبرببعضی مردم که روزها را

۱ـ ٤ ۲۰ ۲ـ بخاری ٤۲:٦۷ ۳ـ ٦۷: ٤۳ ٤ـ ۱۹:٤
٥ـ ٤.۲۱ ٦ـ ۲٤ ۳۲

روزه داروشبها را بنمازودعا میگذرانـد وخود را اززناشوئی بـر کنار میداشتند فرمود:

« مـن روزه میگیرم وافطارمیکنم ونمـازمیخوانـم ومیخوابم و بوظائف زناشوئی نیزمیرسم وهر کس سنت مراتعطل کند وبراه دیگری مایل شود ازمن نیست [1] »

درجای دیگرفرمود .

« ای گروه جوانان هر کس ازشما میتواند زنی را سرپرستی کند باید ازدواج نماید این خود بهتروسیله‌ایست برای پاکدامنی وپارسائی وهر کس ازعهدهٔ خانه‌داری برنمیآید روزه بگیرد تـا صورت شهوت او شکسته شود [2] »

بازروایت شده‌است که پیغمبرفرمود «مردی که ازدواج نمایدنیمی ازدین خود راکامل نموده است بنابراین ازدواج وسیله‌ای بـرای تعالی اخلاقی شناخته شد وحقیقت امرهمین است

دوستی میان زن وشوهر که نه برشهوات زودگذربلکه براساس پایداروپیوند ثابت‌زناشوئی مبتنی بود ودرنتیجه دوستی پدرومادربفرزند برشد وتوسعهٔ کامل احساسات بشردوستی درانسان کمک نمود واین خود روح خدمتگذاری بعالم بشریت راباکمال بی‌نظری درانسان زنده‌میکرد بوسیلهٔ ازدواج‌محیط خانه مرکزتعلیم وتربیت ورشد وتوسعهٔ بشردوستی وخدمتگذاری شد

دراجتماع کوچک خانه‌است که انسان با کمال خوشنودی خدمتگذار دیگران است وبرای آسایش آنان رنج میبرد وبراین پایه روح

۱ـ بخاری ٦٧ ۱ ۲ـ بخاری ٦٠ ۲

خدمت گذاری تدریجاً وسعت یافته و دائره‌اش ازمحیط خانه تجاوز مینماید.

ازدواج دیگر مانعی درپیشرفت روحی انسان منافی باکمالش نبود بلکه نسبت برشد وتوسعهٔ قوای روحی و کمال اخلاقی کمك مینمود.

«ویکی ازآیات حق آنست که زنانی ازخودتان برای شما آفرید تاوسیله‌ای برای آسایش خاطر شماباشندومردان وزنان رادوست ودلسوز یکدیگر قرارداد [۱]»

«زنان لباسی برای شما وشما لباسی برای آنان هستید [۲]»

«ازدواج بطوریکه سابقا ملاحظه شد درنظرپیغمبر قراردادی بود که مخصوصاً درقرآن نکاح (عقد) نامیده شد [۳]»

ولی بواسطهٔ اهمیت حقوق و تعهداتی که از آن برمیخاست ودر نتیجه‌مسئولیتهای شوهروزن‌مسئولیتهای‌مشترك آندودرتربیت ونگهداری فرزندان این‌عقد اهمیت خاص بخود گرفت.

اولا لازم دانسته شدکه رضای طرفین‌را درانجمنی تحصیل ورسماً اعلام شود

«عقد ازدواج را آشکارا ودرمساجد انجام دهید وبرآن طبل بنوازید [۴]»

قراردادهای‌محرمانه آلوده‌بحساب زنا گذاشته‌شد علاوه‌برتشکیل انجمن یك سمت مقدس مذهبی بوسیلهٔ ایراد موعظه وخطبه‌ای پیش از اعلام عقد ازدواج باین قرارداد داده شد

منظورازاین موعظه وایراد خطبه نه تنها دادن یك رنك مذهبی باین قراردادبود بلکه ازاین گذشته خاطرنشان مرد وزن میشدکه‌سعادت

۱ـ ۳۰: ۲۱ ۲ـ ۲: ۱۸۷ ۳ـ ۴: ۲۱ ۴ـ مسکاة ۱۳: ٤

آنان درزندگی بسته برعایت حقوق طرفین ووظایفی است که ازاین‌عقد برخواسته است .

همانطور که مردرا برزن حقوقی است زن نیزدارای حقوقی برمرد شناخته شد .

« وزنانرا حقوقی است مانند همان حقوقی که بر آنهاست[1] »

مقام زن درخانواده مطابق گفتهٔ پیغمبرمقام یکنفرحکمران بود

« هریك ازشما حکمرانی است وهریك نسبت بزیردستان خود مسئول خواهد بود، پادشاه حکمرانی است ، مرد درخانه‌اش حکمرانی است. زن درخانهٔ شوهرش وبرفرزندانش حکمرانی است[2] »

برحسب روایتی پیغمبربیکی از صحابه‌اش فرمود

«بدنت برتوحق دارد ونفس تو برتو دیحق است وزنت را نیز برتو حقی است[3] »

وظیفهٔ مردان بود که درحدود شأن وقدرت خود لوازم زندگی وخانه رابرای همسرش آماده نماید

« مردان سرپرست ونگهدار زنانند[4] »

« هرشوهری که دارای وسعت وگشایش است درحدود تمکن خود انفاق نماید وهر کس روزی بر اودشوارشده است ازآنچه خدا به او داده است باید انفاق کند[5] »

«درجائی که خود منزل کرده‌اید زنانرا نیز برحسب استطاعت خود منزل دهید[6] »

---

۱ ـ ۲ ۲۲۸ — ۲ — بخاری ۹۱ — ۳ — ۹۰ ۲،۷

۴ — ۴:۳۴ — ۵ — ۶۵:۷ — ۶ — ۶۵:۶

« زن موظف شد تا با شوهرخود درزندگی همکاری کند وثروت اوراازتلف‌شدن وضایع گشتن حفظ نماید واز کارهائی که آرامش و آسایش خانواده را بهم میزند خود داری کند، اوموظف بود که کسی رابرخلاف رضای شوهرش واردخانه اونکند وهزینه‌ای را بدون تصویب شوهر براو تحمیل ننماید [۱] »

مهربانی وحسن‌رفتار بازنان‌بسیارتأکید شد «آنان راباحسن‌رفتار ودوستی نگهدارید [۲] »

« باآنان بخوبی ونیکی رفتار کنید [۳] »

دستورنصیحت آمیزیست که بارها تکرارشده است .

تاآن حدکه حتی اگرمردی همسرش را دوست هم نداشت باز بحسن رفتارباً اوموظف بود :

«ومبادبمنظور گرفتن چیزی ازمهرزنان بر آنان سخت‌بگیرید،مگر آنکه گناهی وبیشرمی آشکاری ارتکاب نمایند، وباآنان بمهربانی رفتار نمائیدواگرآنها را دوست نداشتید چه‌بسا شما چیزی را دوست ندارید وخدا خیرفراوانی درآن قرارداده باشد[٤]»

حسن معاشرت بازن میزان ودلیل فضائل‌اخلاقی بحساب آمد.

« کاملترین شماکسی است که درمعاشرت با همسرش ازهمه بهتر است . [٥] »

بازدوباره

« وصیت مرا درخوشرفتاری بازنان بپذیرید [٦] »

۱ــ بخاری ۸۷:٦۷ ۲ــ ۲ ۲۲۹ ۳ــ ۱۹:٤ ٤ــ ۱۹:٤

۵ــ مشکاة ۱۳ ۱۱ــ۱۱ ٦ــ بخاری ۸۱:٦۷

پیغمبر در سفر حجة الوداع در آخرین انجمن عمومی اسلامی چنین گفت :

«ای قوم من شمارا بر زنان شما حقوقی و آنانرا نیز بر شما حقوقی است... آنها دردستهای شما امانت‌های خدایند، ازاینرو با آنان مهربانی کنید[۱]»

باوجود اینکه عقد نکاح سمت مقدس مذهبی داشت ، ضرورت ایجاب میکرد که راه فسخ وحل آن نیز باید بماند ولی این حق طلاق و فسخ عقد فقط باید دراوضاع وشرایط مخصوصی استثناء انجام بگیرد پیغمبر طلاق را جایز ومشروع دانست ولی آنرا دوست نمیداشت.

«هرگز خدا امر حلال مشروعی را باندازهٔ طلاق دشمن نداشته است[۲]»

« درنزد خدا ازتمام کارهای مشروع تنفرآمیزتر ازطلاق چیزی نیست.[۳]»

قرآن مقدس درعین تجویز کردن طلاق بدلسردی از آن دعوت می‌کند :

«اگر شما آنرا نخواسته باشید باشد که شما چیزی را دوست ندارید درصورتیکه خدا خیر فراوانی رادرآن نهفته است[۴]»

طرز فکری را که پیغمبر میخواست درپیرامون خود ایجاد نماید آن بود که علیرغم مشکلات فراوان زناشوئی درزندگی که همه [illegible] خانواده را تهدید میکند و منظور برکناری از آنکه زن بعد [illegible] خانوادگی بکلی پاره و گسسته شود ـ میتوان بعنوان آخرین علاج بطلاق متوسل گردید .

درآیات ذیل قانون طلاق بطرز عملی آن بیان [illegible]

---

۱ مسلم ۱۵ ۱۹ ۲ـ ابوداود ۱۳ ۳ ۳ـ ۱۹ ۴

۴ـ ۱۹ ۴

• «هرگاه از نزاع پردامنه‌ای (ع. شقاق) درمیان زن وشوهر بترسید داوری ازکسان‌مرد وداوری از کسان زن‌بر گزینید. اگردوحکم اصلاح‌و سازش آندورا بخواهند خدا آنانرا توفیق‌دهد. البته‌خدا داناو آگاه‌است[۱]»

شق دیگر، دیگر باراینطورمورد بیان قرار گرفته .

« واگر آنان ازهم جدا شدند خدا هریك رابفضل خود بی‌نیاز خواهد کرد وخدا گشایش دهنده وحکیم‌است[۲]»

بنابراین نه‌تنها قانون‌طلاق تشریع شدبلکه راه‌عمل وموقع‌استفاده از آن‌نیز تعیین‌ومنحصر بجائی شد که گسیختگی روابط ومناسبات‌زناشوئی انتظارمیرفت .

مبنای اساسی‌طلاق که دراینجا از آن سخن‌بمیان آمده است‌شقاق یاناسازی شدید زن وشوهراست . عنوان شقاق بینهما نشان میدهد که هریك ازمرد وزن بهم زدن وفسخ عقد ونکاح را خواستارنـد وروی این حساب هریك مطالبهٔ طلاق مینمایند

تمام اسباب طلاق تابع وضعی است که یکی ازدو طرف نتواند با دیگری درزندگی همکاری‌کند وخواستارطلاق گردد . تنها عیب ونقص مرد یـازن بدون درخواست بهمزدن وحدت زنـاشوئی ازیکی ازآندو باعث طلاق نمیشود .

طرزعملی‌که باید اتخـاذ سود بـاکمال صراحت مقررمیدارد کـه شوهرحق ندارد باختیارخود هروقت وبهرصورتی‌که بخواهد عقد نـکاح را بهم بزند بلکه دونفرداورانتخاب شده‌باید بنزاع آنان رسیدگی‌نمایند ودراینجا هم‌مرد وزن دریك سطح مساوی قرار گرفته‌اند وبوسیلهٔ هریك

---

۱ — ٤:٣٥ ۲ — ٤:١٣٠

داوری ازبستگان یالااقل بانتخابش تعیین میشود.

داورها دردرجهٔ اول بایدبکوشند تاالتیام وتوافقی فراهم نمایند و دست بطلاق بردن تنها درصورتی است که هیچ وسیله‌ای برای ایجاد التیام وتوافق اخلاقی دردست نباشد .

«حق زن درمطالبهٔ طلاق باصراحت درقضیهٔ جمیله تثبیت شده است. او برای مطالبهٔ طلاق ازشوهرش **ثابت** بن **قیس** نزد پیغمبر آمد و گفت ای فرستادهٔ خدا من درفضائل اخلاقی وایمان **ثابت** بن **قیس** عیبی نمیبینم ولی نمیتوانم بااوزندگی کنم . ازاوسئوال شد که آیا حاضراست باغ میوه‌ای را که بعنوان مهر گرفته است بشوهرش بازدهد. گفت آری حاضرم وپیغمبر شوهرش را امر کرد تاباغ خود راپس گرفته واورا طلاق گوید[1] »

پیغمبر رابطهٔ نکاح را تنها درمیان یکمرد ویکزن برسمیت قانونی نشناخت ولی تنها در شرایط واوضاع خاصی یکمرد را برای داشتن بیش ازیك تاچهار زن اجازه داد امازن درهیچ شرایط واوضاعی برای داشتن بیش ازیك شوهر مجاز نشد

این خود موافق ادعای پیغمبر بود که دین ازدین فطرت وهماهنگ طبیعت است در صورتی که ازدواج در نظر پیغمبر مانند بهم پیوستن دو سرشت که در اصل گوهر یکی هستند شناخته شد هدف اززناشوئی افزایش افرادبشر بود .

« آفرینندهٔ آسمانهاوزمین او برای شماازخود شما زنهائی آفرید تا بدینوسیله شما را افزایش دهد »[2]

« وخدا همسرانی ازشما برای شما قرار داد و از آنها پسران و

---

۱ ـــ بخاری ۱۱۰٦ ۲ ـــ ٤۲ ـــ ۱۱

دخترانی بشما عنایت نمود[۱] » .

ترتیب طبیعی در این ملاحظه اینست کـه در صورتیکه یکمرد میتواند فرزندانی ازچند زن داشته باشد ، یکزن در یکزمان فقطازیك شوهر میتواند دارای فرزند باشد . برای همین ، با اینکه در شرایط و اوضاع خاصی میشود تعدد زوجـات کمکی بـرای اجتماع شمرده شود ولی‌تعدد ازواج برای زنان قابل تصور نیست .

آیه‌ای که در قـرآن تعدد زوجات را در شرایط خاصی تجویز مینماید در چهارمین سورۀ قرآن مقدس موجود واینطور بیان میکند :

« وهرگاه بترسید که دربارۀ یتیمان عدالت نکنید پس زنان‌مورد علاقۀ خودرا تزویج نمائید دو وسه وچهار[۲] » .

این حقیقت معلوم است که در میان دوقسمت این (آیه) با یتیمان عدالت نکردن وبیش‌از یکزن گرفتن‌ارتباطی موجود است . این ارتباط وتناسب در همین سوره درآیۀ دیگری که موضوع همین آیه را تعرض کرده روشن است

« آنچه درکتاب برشما خوانده‌میشود، مربوط بیتیمان‌آن‌زنانیست که‌آنچه را برای آنها تعیین شده‌بآنها نمیدهید ، و بازدواج باآنهارغبت ندارید ، ونه بکودکان ناتوان[۳] »

این دوآیه‌که باهم خوانده شودنشان میدهدکه هرگاه بیوه‌زنی با یتیمانی کـه مسئول تربیت آنها بود باقی میماند ـ خود و یتیمانش از میراث بهره‌ای نداشتند‌ومردم نیز نظر باینکه‌آن‌زن گرفتار تربیت اولاد بود بازدواج باو راغب نمیشدند

۱ــ ۱۶:۷۲   ۲ــ ۴:۳   ۳ــ ۳:۱۲۲

برای علاج پریشانی بیوه زنان و یتیمان دو قدم اصلاحی بوسیلهٔ پیغمبر برداشته شد. بطوریکه قبلا گفته‌ایم مقرر شد تا بیوه‌زنان ویتیمان سهم‌خود رااز میراث‌ببرند وا کنون‌نیز تعدد زوجات تاحد معینی‌بمنظور فراهم کردن خانه و زندگی برای بیوه زنان تجویز گردید. خانه در نظر پیغمبر منبعی بود برای رشد صفات عالیه بشردوستی وخدمتگزاری بعالم بشریت ودر نتیجه رشد صفات وفضائل دیگر. واو کراهتی‌نداشت که‌هر گاه خانه وزندگی مستقلی برای کسی‌فراهم نشود وممکن‌نباشد لااقل نصف‌خانه وزندگی مشترکی برای او آماده گردد نصف خانه و بعداز نداشتن ونبودن خانه وبرای گریز از بی‌خانگی بود.

چهارمین سورهٔ قرآن‌که حکم تجویز تعدد زوجات در آن یافت میشود درموقعی نازل شد که مسلمین درمقابل دشمنانی که برای نابود کردن آنها قیام کرده‌اند بجنگهائی پیوسته ومستمری گرفتار بودند،

مردان سرپرست زندگی همگی‌میباید درصحنهٔ جنگ ودرمقابل نیروی خطرناك دشمن سربازی‌کنند.

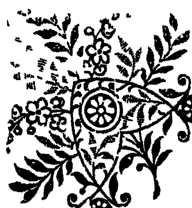
زنان، شوهران، وفرزندان بدران خودرا ازدست میدادند وروز بروز برشمارهٔ بیوه‌زنان ویتیمان افزوده میشد

برای فراهم نمودن زندگی آبرومند بیوه زن و بمنظور درست و سرپرستی یتیمان درسایهٔ توجهات ودلسوزیهای پدرانه، پیغمبر بهدایت وحی تعدد زنان را درحد معینی تجویز نمود علاوه این اقدام نو ست عفت زنان بیوه‌ای راکه ازطرف دیگردر خطر هرزگیهای اخلاقی‌بودند نگهداری کند.

چنین اقدامی برای نگهداشتن افراد اجتماعی که در نتیجه بعد

جنگی از شمارهٔ آنها بسرعت کاسته میشد لازم وضرور بود . در چنین زمینه‌ایکه برحسب پیش آمدهای اتفاقی قانون یکهمسری باعث فراهم شدن مشکلات مادی واخلاقی برای افراد اجتماع بنظر میرسید ، تعدد زوجات مشروع شد.

تنهاچاره دراین‌مواقع تجویزفحشاء و آزاد گذاشتن کارهای ناپسند دیده میشد ولی این عمل در نظر پیغمبر سخت ناپسند و آنرا برای مقام زن ، پستی فوق‌العاده‌ای میشمرد .



فصل دوازدهم

دولت

جنبه عمومی و جهانی بودن دعوت پیغمبر در دو یا سه دستور طرح میشود

اولا او خودرا رهبر تمام ملل جهان معرفی کرد واین در حقیقت اشاره روشنی داشت بفکر بلند وحدت بشریت که مذهب خودرا بر آن استوار ساخت وازاین نظر اینطور گفته شد :

« بگو ای مردم من فرستادهٔ خدایم برهمهٔ شما[1] » .

« ماتورا نفرستاده‌ایم مگر آنکه برتمام جهانیان رحمت باشی[2] » .

شاخهٔ دیگری ازهمان فکراساسی آن بود که پیغمبر خودرابرای همیشه رهبر عالم انسانیت دانست وبنابراین صریحاً اظهار شدکه دین با آمدن اوکامل گشت وبعداز او دیگر پیغمبری ظهور نخواهدکرد .

« امروز دین شمارا کامل نمودم‌ونعمت خودرا برشما تمام کردم واسلام را برای شما پسندیدم[3] » .

« محمد پدر هیچیك ازمردان شما نیست ولی او فرستادهٔ خداو خاتم پیغمبران است وخدا بهمه‌چیز داناست[4] »

دومین امتیازدعوتش آن‌بودکه هدف خود را رشد وتوسعهٔ طبیعت

---

۱ — ۷ ۱۵۸   ۲ — ۲۱ ۱۰۷   ۳ — ۳ ۵   ۴ — ۳۳ ۴۰

انسان در تمام شئون و پرورش هریك ازنیروهای گوناگون او قراردارد. مرحله‌ای از زندگانی بشر نبودکه نسبت بآن هدایتی انجام ندهد . در زندگی خودش تمام مراحل فعالیت بشری ظهور کامل بخود گرفت .او یتیم متولد شد ودر تحت سرپرستی عموی خود بحد رشد رسید .

در جوانی معاش خودرا بوسیلهٔ کار و کوشش تامین کرد و حتی بگوسفند چرانی‌پرداخت، بعدها بتجارت اشتغال ورزید و در اینراه سر بسفر نهاد .

زن گرفت وفرزندانی‌داشت که‌مسئول‌سرپرستی آنها بود، اوهنوز جوان بودکه ازبیوه‌زن ویتیم وبیچاره وستمکشیده حمایت میکرد .

بعد از بعثت خود را با تمام قوا برای اصلاح مفاسد رائج آماده کرده وبکار واداشت و سخت‌ترین‌زجرها ومشکلترین امتحانات‌یکنفر مصلح را تحمل نمود .

او ناچار برای ادامهٔ زندگی بنقطهٔ دوردستی هجرت نمود و در آنجـا از مردمان پراکنده‌ایکه از نژادهـای مختلف ودارای مـذاهب مختلفی بودند ملت متحد بهم فشرده‌ای راتشکیل داد .

او ناگزیر بود تاجمعیت اندك وبی‌پناه خودرا درمقابل نیروهای خطرناك دشمن که نابودکردن اورا درنظر گـرفته بود حمایت و ازآنها دفاع کند .

اومیبایست‌درمیدان‌جنگ پیروان خودرادر فنون نظامی وروبرو شدن با دشمن رهبری‌کرده‌وفرماندهی کند، ودر مسجد نیزامام‌جماعت شده آنان را بر کوع وسجودو توجه‌بخدا وادارد. اومیبایست گاهی اعلان جنك دهد وروزی پیمان صلح منعقد سازد .

او سربازی دلیر ودرعین‌حال فرماندهی لایق بود . هم‌قانونگزار بود وهم قاضی .

او زندگی‌زاهدانه‌ای داشت که شبهای‌خودرا بنمازو دعامیگذراند تا جائیکه پاهای‌اوورم‌کرد، ودرعین‌حال مردی دست باصلاح جهان بود، که روزهای‌خودرا درگرفتاریهای‌عمومی ورسیدگی بکارهای افرادملت خود میگذراند .

وبالاخره رئیس دولتی‌شدکه دهسال بعداز وفات او نیرومندترین دولتی درجهان بود .

بنابراین پیغمبر نه‌تنها مؤسس دینی بود که درمدت چهارده قرن روز بروز توسعه یافت بلکه نیز دولتی تأسیس‌نمودکه هم‌اکنون شاخه های آن برروی جهان گسترده است آنهم نه‌تنها تأسیس‌دولت بلکه‌قوانین ومقرراتی وضع نمودکه اداره‌کشوری هرچه‌بزرگ ازآنها ساخته‌است دولتی راکه پیغمبر بنیان نهاد دارای نیروهای مادی و تجهیزات بود و آنرا برای انجام وظیفه جلوگیری از تعرض وبیدادگری مانند هردولت دیگر بکار میبرد، ولی ازیکی ازخدمات بی‌مانند او بعالم انسانیت آن بودکه بااین‌عظیمترین نیروهای‌مادی بشرجنبهٔ روحانی داد مانندمذهب، دولتش نیز براساس دموکراسی مبتنی‌بود ولی دموکراسی که دردرجه اول مبنای‌آن خوف از خدا ومسئولیت درنزد خدا بود .

توصیف‌ذیل از مؤمنین‌که دریکی از سوره‌های دورهٔ اول وحی موجود است هنگامی‌که‌هنوز درزندگی برنج وبیکسی گرفتار بودنشان میدهدکه چگونه دوعقیدهٔ روحانی بودن ودموکراسی بودن دولت بهم آمیخته است :

« وکسانیکه دعوت پروردگار خود را اجابت کنند و نماز را بپا دارند و امر آنها بمشورت بایکدیگر انجام پذیرد و از آنچه بآنها روزی کرده‌ایم انفاق کنند[۱] »

سوره‌ایکه این آیه در آن است سورهٔ شوری نامیده میشود. اساس دموکراسی شوری اینجا پایه‌ای بود که حکومت آیندهٔ اسلامی بر آن قرار گرفت. ولی این سوره خود قوانین و مقررات را محتاج بمردان روحانی دانست که دعوت خدارا اجابت نمایند وخدارا پرستش نموده خودرا بر خدمتگزاری بعالم بشریت وقف کنند.

آیات بعد نشان میدهد که پیغمبر در ضمن آماده کردن اصحاب خود برای تعهد وظائف سیاسی میخواست که آنان در زمینه‌های روحی نیز از تعلیمات هدایتهای او برخوردار گشته صاحب فضائل اخلاقی باشند.

و آن کسانی که هرگاه ستمی بآنها رسد از حق خود دفاع نمایند هربدی را کیفری است **درخور** آن ولی کسی که ببخشد ودر مقام اصلاح امور برآید پاداش او بر خداست، چه‌اینکه خدا ستمگران را دوست ندارد وهرکس ستمدیده باشد ودر مقام دفاع ازخود برآید پس سرزنشی بر آنها نیست. تنها ملامت بر کسانی است که مردم‌رامورد ستم قرار میدهند و در روی زمین بر خلاف حق سرکشی دارند، آنان را عذاب دردناکی خواهد بود.

« وهرکس بردباری کند ودر مقام آمرزش برآید البته آن کاری است شایسته عزم وتصمیم[۲] ».

این دستورهای کامل برای حمایت ودفاع از جامعهٔ اسلامی که تا

---

۱ — ۴۲ ۳۸ ۲ — ۴۲ ۳۹-۴۳

اینوقت مورد فشار وشکنجهٔ دشمن بود و برای بخشیدن دشمن که‌هنوز دست بکار نابود کردن مسلمین است ، بخوبی نشان میدهد که این یکی از اصول مقررات حکومت اسلامی‌است چه‌اینکه بخشیدن تنها درمورد دشمنی عملی است که مغلوب شده باشد .

در موقعی که هنوز مسلمین درفشار حملات وتعدیات دشمن‌قرار دارند بآنها دستور داده میشود که هرگاه بر دشمن خود غالب آیند و بخواهند که از حریف‌ازپا درآمده کینه‌جوئی کنند ، دست بجوانمردی زده واورا ببخشند .

بوسیلهٔ این تعلیمات خشم وهیجان حس انتقام ازهمان آغازکاراز دلهای مسلمین گرفته میشد ونیروی مادی دولت اسلامی بوسیلهٔ تبعیت از ملاحظات اخلاقی جنبهٔ روحانیت بخود گرفت .

درتشکیل دولت ناچار بعضی‌ازافراد باید قدرت را بدست گرفته بردیگران برتری‌یابند، ولی آنان که قدرت حکومت بدست آنها افتاده است توجه داده شدند که در پیشگاه خدا پیش‌از همه وبیش‌ازدیگران برای آنچه درحکومت خود انجام داده‌اند مسئول خواهند بود

انذار و اخطاریکه بحضرت داود شدبهرورد باایمانی‌متوجه‌است

« ای داود ما ترا درروی زمین حکومت دادیم پس درمیان مردم بعدالت حکم نما وازهوای نفس پیروی‌مکن، مباد ترا ازیاد خدا گمراه نماید ،آنانرا در نتیجه فراموشی از روز حساب عذابی سخت و دشوار خواهد بود[1] » ،

در مقام حکومت‌وفرماندهی بردیگران میبایست‌فکر روزحساب

---

۱ — ۲۶:۳۸

در خاطر خلیفه حاکم جایگزین باشد برای همین پیغمبر دربیان صریحی صحابه را گفت که هرگاه بردیگران حکومت بیابند مسئولیت آنها نزد خدا افزوده میشود واگر باکمال توجه مواظب اعمال خود واصلاح مردم نباشند راهی بسلامت وسعادت نخواهند برد :

« مردی نیست که خدا حکومت برمردم را درعهدهٔ او قراردهد واو بکارهای مردم بخوبی وعدالت رسیدگی نکند مگر آنکه بوی سعادت و بهشت نخواهد رسید[1] » .

هنگامی که پیغمبر بـا دو نفر کارمند دولتی که مدینه را بمنظور تعهد کارهای دومنطقه از کشور ترك میگفتند خداحافظی میکرد ، آخرین کلماتش این بود :

« بامردم نرم وملایم باشید و برآنها سختگیری نکنید ، مردم را شاد نموده وآنانرا برنجش وبیزاری تحریك ننمائید[2] » .

در نتیجهٔ همین تعلیمات اخلاقی و ورزشهای روحی رجال دولت بود که جانشینان پیغمبر دل وجان خودراوقف خدمتگزاری مردمی کردند که برآنها حکومت یافته بودند . میزان توجه وعنایت فرماندهان اسلامی را نسبت بمسئولیت خدائی میتوان درضمن دوقضیه از تاریخ عمر روشن نمود . یکی ازمردان عادی شهر عمر را درانجمنی سرزنش کردومکرر میگفت «ای عمر ازخدابترس» بعضی مردم خواستند از گستاخی اوجلوگیری کنند ولی عمر خود مداخله کرده گفت .

«بگذار تاازاین سخنان بگوید چه فایده‌ای ازاین مردم است اگر اینگونه کلمات پندآمیز بمن نگویند . »

---

۱ بخاری ۸۹٤ ۲–۲٦: ٦۲

در موقع دیگر شبی ناشناس باردوگاه قحطی زده‌ای رفت وزنی را یافت که برای کودکان خردسال خود خوراکی نداشت .

خلیفه باشتاب بمدینه که‌سه‌میل‌فاصله داشت روانه شده‌و کیسه‌ای ازآرد به‌پشت گرفته‌مراجعت کرد تاآنزن‌وبچه‌های گرسنهٔ اورا سیر نماید درموقعی که یکی ازخدمتگذاران تقاضاکرد تا حمل آن بار باومحول شود عمر گفت دراین جهان ممکن است شمابار مرابکشید ولی درروز حساب بار مراکه خواهدکشید ؟

دولتی که‌بوسیلهٔ‌پیغمبر تأسیس‌شد اینطور برمبانی واصول‌روحی واخلاقی مبتنی بود . آنان بتمام معنی درهمان وقت‌براصول دموکراسی متکی بودندواختلاف طبقاتی را ارزشی‌نبود،تمام‌مردم حتی شخص‌حاکم دارای حقوق ومسئولیت مساوی وپیرو یك‌قانون‌بودند پیغمبر خودهیچ حقی را جزآنچه برای دیگران بودبرای خود قائل نمیشد .

در رسیدگی و تنظیم کارهای دولتی‌که خود بانی آن بود هیچ شخصی‌که اورا ازدیگران ممتاز سازد نداشت . مرد بیگانه‌ای وارد شد سئوال‌کرد کدام یك‌از شما **محمد** است ؟

او پادشاهی بود ولی‌تختی نداشت که بر آن بنشیند وتاجی‌نداشت که‌بر سر نهد،واورا کاخی‌نبود تادرآن زندگی کند. اوراگارد مستحفظی نبود تاازدشمنی که پیوسته‌بااو روبرو ودرجنگ بودنگهداریش کند. خانه‌ای که خود و بستگانش درآن زندگی میکردند حجره‌های گلی کوچکی بود که حتی در نداشت در صورتیکه اساس خانه‌اش جز کوزهٔ گلی برای‌آب وحصیر درشتی برای خواب چیزی نبود .

روزها و شبها پشت سرهم میگذشت آتش برای طبخ غذای خود

یا بستگانش روشن نمیشد و زندگی تنها باآب و خرما میگذشت . او هرگز در زمان قدرت وحکومتش مدعی تفوق وبرتری بر دیگران نشد. درموقعی که سربازانش برای نگهداری مدینه خندقی حفر میکردند او خود باکلنگ دوسری که دردست داشت دست بکار بود وموقعی که توده های خاك را زیرورو میکردند مانند یکی ازهمان کارگرانی بود که گرد وغبار آنها را پوشانده بود . اگر هرگز درجهان دموکراسی و مساوات آزاد از هرگونه اختلاف موروثی شأن ومقام یاامتیاز وجود داشته باشد البته همان حکومت دموکراسی است که مبانی آن بدست پیغمبر اسلام نهاده شد ودرحکومت اسلامی هرفردی خود از رعایا ودرعین حال دارای مقام فرماندهی بود .

« هریك ازشما حکمرانیست وهریك راجع بزیردستان خودمسئول خواهد بود . شاه حکمرانی است ونسبت برعایای خود مسئول است . مرد برافراد خانوادهٔ خود حکمرانی است و راجع بآنها مسئول شناخته خواهد شد ، زن در خانهٔ شوهر خود حکمرانی است واز حقوق افراد خانه مسئول خواهد بود . خدمتگزار نسبت بآنچه در اختیار او است حکمرانی است وراجع بهرچه بر آن امین شده‌است سئوال خواهدشد[1] ».

قانون برای همه یکی بود وهمه درچشم قانون یکی بودند حتی شخص امیر که مقام فرماندهی باو واگذار شده بود بلکه شخص پیغمبر خود مانند یکی ازپیروان خود تابع قانون بود :

« من هیچ چیزی را پیروی نمیکنم مگر آنچه بمن وحی شد . براستی اگرپروردگارخودرا اطاعت نکنم ازعذاب روزبزرگی میترسم[2] .»

---

۱ — بخاری ۱۱:۱۱ ۲ — ۱۰:۱۵

رئیس دولت اسلامی امام خوانده شد (کسیکه سرمشق دیگران است) چه اینکه انتظار میرفت که اوچون مثال‌ونمونه‌ای از فضیلت‌برای دیگران باشد. نخستین امیریا خلیفه اول پیغمبر ابوبکر بود و نخستین کلماتش خطاب بآنمردمی که با او بیعت نموده و سوگند وفاداری یاد کرده‌اند این بود.

«هرگاه‌راست‌بودم‌مرا یاری کنیدوهرگاه‌بخطارفتم راستم‌نمائید» وبار دیگر.

«ضعیف شما درنظرم‌قوی خواهدبودتاحقوق اوراگرفته باوبرسانم وقوی شما درنظرم ضعیف خواهدبود تاحقوق دیگران را ازگرفته واو را بانجام وظیفه‌اش الزام نمایم.»

قدرت قانون میبایست حفظ شده که حتی خود خلیفه تابع همان مقرراتی باشد که دیگران هستند.

«مرا اطاعت کنید تاموقعی که‌من خدا وفرستاده‌اش را اطاعت‌نمایم وهرگاه خدا ورسولش را معصیت‌کنم حق‌اطاعت برشما نخواهم‌داشت»

پیغمبرخود برتری قانون را مقرر داشت:

«شنیدن‌واطاعت‌نمودن ازاولیای‌امور وظیفه است تاآنجاکه‌کسی رابگناه دعوت‌نکنند. هنگامی‌که کسی بمعصیت خدا امرشد حق‌شنیدن واطاعت کردن ندارد [1]»

• براستی قدرت وعظمت برای قانون قرآن بود ولی‌مانعی نداشت قوانینی درخوراحتیاجات مردم وضع شودتاجائیکه‌بمخالفت بامتن قانون وحی نکشد.

۱ــ بخاری ۱۰۸:۵٦

درهنگامیکه **معاذ** برای حکومت یمن درنظر گرفته شد پیغمبر ازاوسئوال کرد ازقانونی که میزان عمل اوخواهد بود، واوپاسخ داد، که قانون‌قرآن، پیغمبر گفت هرگاه درقرآن قانونی برای قضیه‌ای‌نیافتید؟ در جواب گفت برطبق سنت عمل خواهم نمود.

بازسئوال شد هرگاه دستوری‌ازمتن سنت‌هم‌بدست شمانیامد گفت دراین حال‌باجتهاد رای خود عمل خواهم کرد پیغمبردست‌ها رابلندکرد و گفت:

«سپاس‌خدایراکه‌فرستادهٔ‌خودرابراهی که‌میخواست‌هدایت کرد[1]»قوانین مورد ضرورت واحتیاج میبایستی بوسیلهٔ‌شورا وضع‌شود، درپاسخ‌سئوال‌علی که درموقع نبودن‌دستورصریحی درقرآن چه‌باید کرد؟ پیغمبر برحسب روایت فرمود: مردمان عادل وشایسته را جمع کرده وبا مشورت آنان تصمیم بگیروتصمیم خودرا برعقیدهٔ یکنفر بارمکن.

پیغمبرخود درکارهای‌مهم بمشورت متوسل میشد. مدینه سه‌مرتبه مورد حملهٔ دشمن قرارگرفت ودرهرسه بارپیغمبربرطریق روبروشدن با دشمن ودفاع ازمدینه با اصحاب خودمشورت کرد.

دریکی‌ازاینمواقع عقیدهٔ اکثراصحاب‌خودراپیروی کرده‌وازمدینه برای دفاع وجلوگیری ازدشمن‌بیرون‌شد. گواینکه عقیدهٔ خودش آن‌بود که درمدینه بماند ودشمن را دفع کند. اوصریحا پیروان خودوا دستور دادکه درهرموضوع مهمی بوسیلهٔ مشورت تصمیم‌بگیرند:

«هیچ مردمی با مشورت اقدام نکردند مگرآنکه درکارها براه راست هدایت شدند»

---

۱ ــ ابوداود ۲۳:۱۱

هنگامی که دریکی ازجنگها بعضی مردم فرمان نظامی او را مخالفت کردند ودرنتیجه پاره‌ای ازمسلمین بشهادت رسیدند بازپیغمبر مأمورشد که باآنها مشورت نماید .

« آنها راببخش وبرای آنان آمرزش خدا رابخواه وباآنها درامور سیاسی مشورت کن» ازقرآن مقدس این مطلب آشکاراست که اصحاب در موقع مهم برای مشورت مجتمع میشدند:

«بندگان با ایمان تنها آن مردمی هستند که بخدا وفرستاده‌اش ایمان آورده‌اند وهرگاه درکارمهمی بااوباشند بدون اجازه‌ازمحضر اونروند[۱] »

درنتیجهٔ همین دستورهای صریحی که مشورت را وسیله وضع مقررات واخذتصمیم‌های نهائی قرارداده‌بود نخستین خلفای پیغمبرهریك را افراد معینی بود که خلیفه رادرکارهای مهم اوکمك نمایند .

تقریباً در همان اوائل تاریخ اسلام بود که ائمه بزرك فقه مانند **امام ابوحنیفه** وضع واثبات احکام وقوانین رابوسیلهٔ قیاس قرارداد و اجتهاد همراه قرآن وسنت یکی ازمنابع اسلامی شناخته‌شد، این دواصل دموکراسی ، قدرت وبرتری قانون وبکاررفتن مشورت با افراد دروضع مقررات جدید وتصمیم‌های مهم بوسیلهٔ شخص پیغمبرشد.

« سومین اصل دموکراسی یعنی انتخاب رئیس دولت نیز بوسیله خودش رسمی شناخته شد، حتی تاآنجا که گفت اگرازیکنفرزنگی ریاست دولت را عهده‌دارشد اطاعت اومانند رؤسای دیگرواجبست [۲] »

درنتیجهٔ همین تعلیمات بود که‌اولین کاراصحاب بعد ازمرك انتخاب خلیفه شد .

۱ــ ٢٤ ٦٢ ۲ــ بخاری ١٠:٥٤

هنگامی که خبر مرگش منتشر گشت مسلمین مجتمع شده و بآزادی موضوع خلافت و کسی که شایستگی خلافت دارد مورد بحث قرار گرفت. انصار که اهل مدینه بودند انتخاب دو خلیفه را یکی از قریش و یکی از خودشان معتقد بودند اما اشتباه این عقیده را ابوبکر خاطر نشان کرد و در نتیجه سخنرانی جالبی که ایراد نمود روشن کرد که بیش از یك خلیفه و فرماندار را نمیتوان پذیرفت »

« و بنابراین ابوبکر انتخاب شد و بگفتهٔ عمر بهترین و شایسته‌ترین اصحاب برای ریاست و خلافت بود »

شایستگی برای حکومت تنها باعث تصمیم و انتخاب بود و حتی یکنفر زنگی میتوانست برعرب حکومت نماید همانطوریکه پیغمبر در کلمات صریحی بیان کرد .

«بشنوید و فرمان ببرید اگرچه یکنفر زنگی که سر او چون مویزی است برشما حکومت نماید»

مردمی که حق انتخاب خلیفه را دارند نیز میتوانند اورا در مواقع ضرورت و لزوم عزل نمایند چه اینکه پیغمبر شنیدن و اطاعت کردن از اولیاء امور را اینطور مقرر کرد.

« ما بخواهیم یا نخواهیم در سختی و آسودگی و حتی اگر حقوق خودمان داده نشود و تنها با قدرت حکومت درصورتی میتوان مخالفت کرد که او کارهای صریحی برخلاف دین که دلیلی روشن از خدا بر آن باشد ارتکاب نماید [1] »

ازمردم خواسته شد تا با شهامت اخلاقی بیدادگریهای فرماندهان را بآنها خاطر نشان سازند .

---

۱ — بخاری ۲:۹۳

پیغمبر فرمود :

« بهترین جهادها گفتن حق در پیش حاکم بیدادگر است[1] »

خزانه و بیت المال را اختصاصی بخلیفه نمود و او مانند دیگر کارمندان حقوقی معین میبرد .

«ابو بکر نخستین خلیفهٔ پیغمبر در زمان خلافت خود بر طبق همین قانون عمل میکرد[2]»

رئیس دولت را امتیازاتی نبود و میشد که مانند افراد دیگر مسلمان مورد تعقیب دادگاه قرار گیرد. پیغمبر خود نمونه‌ای برای عدالت واقعی شد و در بستر مرك خود اظهار کرد که هر گاه کسی را بر او حقی است بیاید و حق خود را بگیرد.

عمر دومین خلیفهٔ خود مانند مدعی علیه در نزدیکی ازقضات دولت خود زانو زد . پیغمبر را دربانی نبود، رجال دولت مأمور بودند تا در تمام ساعات روز در دسترس مردم قرار گیرند.

عمر دستورهائی برای رجال دولت خود صادر کرد که باید بسیار ساده زندگی کنند و دربانی برای خود نگیرند، تامبادا مردم را از تماس با اولیای امور باز دارند.

پیغمبر مالیات اجباری برای هزینهٔ جنك با دشمن وضع نکرد بلکه مردم مأمور بودند که هر گاه عدالتی را مشاهده کردند اگر بخواهند داوطلبانه چیزی بدهند. پیغمبر ۷ سال جنگهای خود را باهمین کمك‌های آزاد واختیاری مردم برگزار کرد . تنها مالیات اجباری همان زکوة بود که سالیانه ازقرار یك چهلم جمع آوری میشد.

۱ـ مشکاة ۱۷ ۲ـ بخاری ۱۵۰۳٤

قلم عمدهٔ هزینه برعهدهٔ ذخائرسالیانه زکوة کمك بفقیر وبیچاره بودبعدها عمرمقرر کرد که تنهابارضای مردم برحسب استعداد آنها میتوان ازآنها مالیات گرفت [۱]

« تنها وظیفه دولت آن نبود که زندگی خانوادههای بیچاره رااداره کند بلکه میبایست قرضهای پرداخت نشده اشخاص متوفی راپبردازد ، درموقعی که محلی برای پرداخت آنها نباشد [۲] »

«بهمان نسبتی که حقوق افراد اسلامی مورد رعایت بود . بحقوق افراد نامسلمان تابع دولت اسلام نیزاهتمام میشد [۳] »

پستهای دولتی ، امانتهائی بحساب آمدکه باید باشخاص لایق آن پرداخته شود :

« خدا شما را امرمیکند تا امانتها را باهلش بسپرید وهر گاه درمیان مردم حکومت یافتید بحق وعدالت فرمانروائی کنید [٤] »

عدالت شالوده واساس دولتی بودکه بوسیلهٔ پیغمبرتاسیس شد درانجام عدالت میبایست امتیازی بین خویش وبیگانه ـ دوست ودشمن قرارنداد .

« ای بندگان باایمان برای خدا بپاخیزید وگواهان عدالت باشید ومباد دشمنی با مردمی شما را بربیعدالتی تحریك نماید عدالت کنید که آن بهپرهیزکاری نزدیکتراست ودرانجام وظایف بندگی کوشا باشید وبدانیدکه خدا بآنچه که میکنیدآگاه است [٥] »

« ای بندگان خدا شناس طرفداران عدالت باشید وبرای خدا

۱ ـ بخاری ٦٢ ۸   ۲ـ ۱۱۰٤۳   ۳ـ ٦٢ ۸   ٤ـ ٥۸۰٤
٥ـ ٥

گواهی دهید اگرچه علیه خود یا پدرومادریاخویشان نزدیك شما تمام شود . اگردارا ویا نادارباشد خدا برای رسیدگی وسرپرستی اوازهمه شایسته‌تراست. پس هوسهای پست و آرزوهای نفسانی خودراپیروی‌نکنید مباد شما را منحرف کند، واگرازحق سرپیچی کنیدویا اعراض نمائید البته خدا ازآنچه میکنید آگاه است .[۱] »

باهجرت بمدینه که مبداء تاریخ مسلمین است پیغمبر رهبردولتی شدکه روزی اجباراً وارد جنك گردید . بطوریکه سابقاً گفته شد مدینه سه بار درسال دوم ، سوم ، پنجم هجرت مورد حمله قریش قرار گرفتو پایان‌این جنگها بسال هشتم ازهجرت وفتح مکه کشید .

این حوادث‌پی‌درپی نشان میدهدکه پیغمبرهرگزمتعرض‌ومتجاوز نبود. ودرحقیقت بطوریکه درصریح‌قرآن اظهارشده است‌وقتی باواجازه جنك داده شدکه ازطرف دشمن متجاوزجنك آغازشده باشد

« بمردمانی که دشمن بجنك باآنها اقدام کرده است چون مورد بیداد قرارگرفته‌اند اجازهٔ جنك داده شد [۲] »

حتی بعد ازصدورفرمان جنك‌بازدرمقام توضیح وشرح این‌دستور گفته شد که باید جنك همیشه جنبهٔ دفاعی داشته باشد .

« ودرراه خدا با مردمی که بجنك شما برخاسته‌اند بجنگید و مباد ازآن میزان تجاوزنمائید [۳] »

گواینکه پیغمبردر۵۰ سال زندگی گذشتهٔ خود دست بجنك‌نبرده بود ودرعین حال چون ورزیده‌ترین افسری فرماندهی رابعهده گرفت و راضی نشد قطره‌ای ازخون اصحابس ضایع شود

۱ـ ٤:۱۳٥ ۲ـ ۳۹.۲۲ ۳ـ ۲:۱۹۰

او خود را در برابر جست وخیزهای دشمن چنان آماده ساخت که درتمام این جنگهای پیوستهٔ هفت ساله علیرغم قدرت دشمنی که درتمام کشور جا گرفته بود واز هرجهت برجمعیت اندك اسلامی مدینه برتری داشت . نیروی دشمن هرگز به غافلگیر کردن مسلمین یا آنها را مورد حملهٔ نابود کننده‌ای قراردادن توفیق نیافت ، درجنگهای احد وحنین هنگامی که بظاهر شکست متوجه نیروی اسلامی بود پیغمبر زندگی خود را درخطر قرارداد تاخطر را دفع نمود.

پیغمبر تاروزی که جنك بین او ودشمن آغازشد مردان خود را تنها درزمینهٔ روحی واخلاقی پرورش میداد، ولی هنگامی که چهره جنك نمودار شد تمام آنچه ازنقطهٔ نظرموردنیازبود بوسیله او انجام گرفت. اوازافرادی که میتوانند درصحنهٔ جنك دربرابردشمن سربازی کنند سرشماری بعمل آورد . اوترتیبی داده بود که نظامیان اسلامی دربکاربردن اسلحه ورزیده شوند.

« حتی زنان برای تعهد وحمل خواربار[۱] »

« برای سرپرستی ازمریض ومجروح [۲] »

«برای بیرون بردن زخمی و کشته ازمیدان جنك [۳] »

« وبالاخره برای شرکت درجنگ در مواضع ضروری وغیرعادی دعوت میشدند [٤] »

جنگ بطور اجبار برپیغمبر تحمیل شد او طبیعتا ازجنگ بیزار بود، ازاینرو بهترین کوششها را برای تقلیل وتنزل دادن آن تاحدامکان

۱ــ بخاری ٥٦ ٦٦ ۲ــ ٦۷٠٥٦ ۳ــ بخاری ٥٦ ٦۸

٤ــ ٦۲٠٥٦ ــ ٦۳ ــ ٦٥

بکار برد . فرمانهای اکیدی صادر شدکه مردم خارج از صف جنگ را نباید کشت .

« زنی درمیان کشته‌ها دریکی ازجنگها دیده شد وپیغمبر بعداز اطلاع بر آن کشتن زنان وکودکان را اکیداً منع نمود[۱] » .

« وفرمود این زن دست درکار جنگ نبوده است واضافه کردکه حتماً اجیرها را درجنگ نبایدکشت[۲] » .

تمام‌افراد غیرنظامی حتی کارگرانی که درجنگ‌استخدام‌شده‌اند بخشیده بودند وجنگ تنها آزمایشی از قدرت در میان نیروهای نظامی بود . جنگ تنها ازنظر نگهداری مسلمین ازنابودی ضرورت یافت ولی در خونریزی‌میبایست بحداقل ضرورت اکتفا شود .

درنتیجه بیزاری از خونریزی غیرلازم بود که پیغمبر برای ایجاد صلح بخشندگی داشت . وتعطیل جنگ درصورتیکه دشمن‌بصلح‌متمایل شود لازم شمرده شد :

« اگر آنان بصلح متمایل شوند تونیز اظهار تمایل نما و بر خدا اعتماد کن[۳] » .

پیشنهاد دشمن صلح را بسا آرزوی صمیمیت نباشد و بخواهد بدینوسیله خودرا برای جنگ آینده‌ای آماده کند ولی حتی بااین‌احتمال نباید پیشنهاد او رد شود .

« واگر آنان بخواهند ترا فریب دهند» .

آیه بیش ازاین ذکر شده‌وباینجا میرسد .

« سپس خدا برای نگهداری توکافیست»

۱ ــ بخاری ۱٤۷:٥٦ ۲ـ مشکاة ۱۸ ٤ ۳ـ ۸ ٦۱

ایمان پیغمبر بخدابرای او بحدی‌اطمینان‌بخش بود ـ وحتی‌ایمان اصحابش که اگر دشمن‌درسایه‌صلح‌جنگ دیگری میآراست که‌بمغلوبیت پیغمبر انجام می پذیرفت باز برای درخواست صلح آماده بود . در نظر پیغمبر عدالت و نیکوکاری خود ضامن قابل اعتمادی بود که طرفداران آن سرانجام پیروز خواهند شد .

دستورهائی که بنظامیان‌اسلامی داده‌میشدنشان میدهدکه‌پیغمبر تاچه حد نگران وعلاقه‌مند بود که ازخطرات ووحشتهای جنگ‌بکاهد:

« در کینه‌جوئی از ستمهائی که بما رسیده است ـ متعرض‌مردمان بی‌آزار گوشه‌نشین بومی‌نشوید . زنان راببخشید ومزاحم آنهانگردید. کودکان شیرخوار وبیماران بستری را زحمت ندهید . از خراب‌کردن خانه‌های کسانیکه مقاومت‌جنگی ندارندبپرهیزید . وسائل زندگی آنها را ویران مکنید .درختهای‌میوه‌دار آنان‌و نخلهای خرما را دست‌نزنید[1] ».

رفتاری کـه با اسیران جنگی مقرر شد همان نگرانی را نشان می‌دهـد

«پس هرگاه‌بامردمان خدانشناس بجنگ آمدید ـ گردنهارابزنید تابرآنهاغالب آئیدوآنانرا باسیری‌بگیریدسپس‌یابرآنها منت گذاشته آزاد نمائیدویاهم‌فدیه خودرا بپردازند تاوقتی که‌جنگ‌سلاح خودراباز نهد[2] »

پیغمبر برتمام‌اسیران جنگی منت گذاشته وآنهاراآزاد نمودمگر درجنگ بدر که هنوز جنگ قریش بامسلمین رو بشدت میرفت و ۷۰ نفر اسیران جنگی جنگ‌بدر درمقابل‌فدیه آزاد شدند . درجنگ‌حنین درحدود ششهزار نفر اسیران جنگی بخشیده شده ـ آزاد گشتند .

۱ـ روح الاسلام اثر سید امیرعلی ۸۱ ۲ ـ ٤:٤٧

جنگی که پیغمبر بدان مجبور شد آغاز آن روی حساب مهربانی بود وتنها بمنظور دفاع وحمایت از بیچارگان انجام میشد تا مردمی از چنگال متجاوزینی که برای نابود کردن آنها کمر بسته بودند رهائی یابند و انجام آن نیز مهربانی بود چه اینکه هر گاه دشمن متجاوز پیشنهاد صلح میکرد پذیرفته شده وجنگ تعطیل میشد رهائی مردمان ستمدیده وجلوگیری از تجاوز بآنها منظور ازجنگ بود نه نابود کردن متجاوزین .

کسانیکه درجنگ شرکتی نداشتند مورد بخشش قرار میگرفتند همان کسانی که درجنگ‌های عصر تمدن حتی پیش از خود جنگجویان قربانی ستمگری آتش افروزان جنگ قرار میگیرند .

درجنگهای اسلامی نظر بنابود کردن متجاوز نبود چه اینکه نابود کردن دشمن تنها راه منحصر علاج تعرض وتجاوز نیست . نظر پیغمبر آن بود که بخشندگی و پذیرش صلح بهترین علاج برای بیدادگری و حتی برنابود کردن بیدادگران مقدم است، چه اینکه درصورتیکه کوشش برای نابود کردن دشمن آتش کینه‌جوئی وانتقام را دامن میزنند ؛
صلح و بخشندگی ممکن است دلها را عوض کرده وراه مهر و صفارا باز کند .

پایان

اینک که کتاب را تمام کرده اید

کتاب

زین العابدین

علی بن الحسین علیه السلام

که بهترین کتاب در باره زندگانی حضرت سجاد سلام‌الله علیه میباشد میتواند شما را بواقعیت زندگانی آنحضرت آشنا سازد .

این کتاب تالیف عبدالعزیز سیدالاهل و ترجمه آقای وجدانی است که توسط ناشر همین کتاب چاپ و در دسترس علاقمندان گذاشته شده است .

ارزش ۳۰ ریال